





حرکتِ یثارات در آسمان و فروغِ خورشید و تابشِ ماه و طلوع و غروبِ اختران  
در خنده و گروشِ کره خاک و پیدایشِ روز و روشن و شبِ تاریک و دیدنِ گیاه و دریا  
و ظهورِ آن در خزان و پیوستنِ گسستنِ ذرات و هر چه پیدا و ناپیدا است همه را  
نظم و ترتیبی نیست و زمانی محدود و مقرر است

این نظم و ترتیب حیرت انگیز که هرگز کم و بیش در آن راه نیست باید و میلی است روشن  
بر اینکه دستگاهِ آفرینش را پروردگاری است دانا و توانا که آنچه در این جهان است  
بار داده و فرمان او برقرار باد و در آن راست می آفریدگان جمله از اوست و بارگاه  
هر چه هست بدو

پروردگارِ مهربان ما را در آن دگر بخشیده است تا او را بشناسیم و پرستش کنیم  
و این همه نعمت بپا از زانی داشته است تا جو و بیداریش آسایش گوئیم و فرمانش را  
از جان و دل بپذیریم و بدانیم که اطاعت از آنچه فرموده است موجب آسایش  
خوشی زندگانی این جهان و دستگیری آن جهان است

اینکه خداوندِ عالم ما را بفرمانبرداری احکام و اوامر خود و کسبِ اخلاقِ نیکو کلفت  
ساخته برای آن نیست که خود بخود بی بر و بلکه برای این است که ما در این دنیا سعادتمند

و در آن دنیا استعمار باشیم  
من نکردم خلق تا سودی کنم  
بلکه تا بر بندگان جودی کنم  
شمارش سودی مولی است

۱- ستارگان خنجر ۲- روشنائی ۳- شش زمین ۴- جان ۵- عقل  
۶- بخشش ۷- شکر ۸- نجات ۹- نموده و در ظرف ۱۰- قابله  
در حمد خدا

ای بر احدیت ز آغاز  
ای بر آینه ی گاری  
ای بر تر از آنکه دیده جوید  
چند آن که جهان کشا دیده  
گر بجز غنائت بجوشد  
مار از گرم هایت بخش  
خلق ازل و آب جسم اودان  
سر پای و بزرگواری  
یا نطق زبان بریده گوید  
غیر از توحنه ای خور ندیده  
طو مار گناه ما بپوشد  
در ملک رضا و لایستی بخش  
زیلی بجز کشتی

۱- یکتائی تو ۲- اول و ثبات ۳- آغاز و ابتدا ۴- لطف و کرم ۵- نامه



وزرش بر همه مردم از کوچک و بزرگ لازم است  
وزرش چنانکه بعضی تصور کرده اند تنها برای جوانان سودمند نیست بلکه اطفال و پیران  
نیز بدان محتاجند و هر کس باید بفرافروختن و سال خویش بیک نوع وزرش  
مداومت کند

وزرش در نمو بدن اطفال تاثیر بسیار دارد و پیران را قوی و سالم نگاه میدارد  
وزرش باید در هوای آزاد و فضای گشاده بعمل آید و در جای سر پوشیده و محدود  
ناسودمند بلکه زیان آور است

راه زرقن در هوای آزاد طبیعتی نژاد آسان ترین ورزشهاست  
توپ بازی و دویدن بسبب تند رفتی و نیرومندیت  
شماره در عضلات انسان را قوی و محکم میزند

با جنبشاتی بدن را سالم و خاطر را مشغول و دل را شاد میدارد  
بهترین ورزشها سب سوارسی است که بد را قوی و چابک میزند و روح را  
نشاط و فرخ می بخشد

ایرانیان قدیم سب سوار را بسیار دوست میداشتند و نفرزندان خود این



ورزش

می‌آموختند

گویی و چوگان بازی از ورزشهای قدیم ایرانیان است

۱- موفقت پایداری ۲- شادمانی

نیکی

بدی گرچه کردن توان با کسی	چونیک کنی بهتر آید بسی
بسی تا توان راه نیکی پش	که نیکی بود مردی را سپر
گی خوب مایه است نیکی بجای	که شود است از وی بهره دهر
تن از رنج دینار منغن برنج	ز نیکی و نام نگو ساز گنج
چنان ز شمی که مور از تو نبود بدرد	نه بر کس نشیند براه از تو گردد
کن بد که چون بدتر کار بود	پشیمانی از پس ندارد ذت سود
	از گشت نامه اسی

۱- ده سپردن یعنی راه طی کردن ۲- منفعت مفایده ۳- کنایه از دنیا و آخرت است

۴- زنده گانی

## ۷۰ با بدن کم نشین که بدمانی

فنجنت نیک راز دست ده بد کسی دان که دوست کم دارد که نخواهی دل از ملالت پر با بدن کم نشین که بدمانی یار بد هیچ خاروان بدوست من ندیدم سلامش ز سنان	که رفته و پیر شوی ز جنت زان هر چون گرفت بگذارد بدی از تشنه نیک مهر خود پیر است نفس انسانی که می دانست بگیرد چشت که تو دینی سلام ما برسان
--	---

از بر تقدیری

۱- بزرگ ۲- خوب ۳- ترک کند ۴- دستگیری داده ۵- نزدیک دین

۶- تند و چالاک ۷- فرومایگان - پست طبعا

چند بر تست و بر خدا تو نیستی

کار کن کار بگذر از گفتار گفت کم کن که من چه خواهم کرد چند بر تست و بر خدا تو نیستی	گاه درین راه کار باید کار گوی کردم گو که خواهم کرد و آنکه تو نیست و چند بر تست
--	--

از بر تقدیری

مجموعه آثار و تصانیف حضرت آیت الله العظمی بروجردی قدس سره

مجموعه آثار و تصانیف حضرت آیت الله العظمی بروجردی قدس سره

مجموعه آثار و تصانیف حضرت آیت الله العظمی بروجردی قدس سره

مجموعه آثار و تصانیف حضرت آیت الله العظمی بروجردی قدس سره

زمین و حرکات این

## زمین و حرکات آن

دیشبی که ما و بسیاری از موجودات دیگر در آن زندگانی میکنیم که اینست بیا  
بزرگ که پنج پرتویکینه دارد

نه من مظهر ما را کن سینما بدلی در حقیقت ساکن نیست و بقدرت الهی حرکت میکند  
زمین و قسم حرکت دارد و قسمی و انتهای

حرکت و قسمی که اشیای زمین است بد و بر خود و حرکتی که اشیای زمین است بد  
خورشید

زمین در هر بیت و چهار ساعت یک مرتبه بد و بر خود و در هر میوه و ثمر و در یکجا  
بد و بر خورشید میگردد

همیشه ای از گرد زمین که رو بخورشید است روشن و در آنجا روز است و نیم دیگر که  
رو بآفتاب نیست تاریک و در آنجا شب است

از گرد اشیای زمین بد و بر خورشید بهار و تابستان و پائیز و زمستان پیدا میشود  
در تابستان تابش خورشید بر زمین شدید و هوای گرم و روزها بلند است  
در زمستان تابش خورشید ملایم و هوای سرد و روزها کوتاه است  
در فصل بهار و پائیز هوای معتدل و اختلاف شب و روز کم است



## ۱۱۰ موی سر

گلی از فوائد موی سر آنست که سر را از تابش خورشید و مضرات اختلاف هوا حفظ میکند  
برای اینکه موی سر قوت بگیرد و خوب نتواند باید تا ممکن است سر را برهنه داشت  
که هوا و رطوبت و آلودگی با اندازه کافی به سر برسد

کلاه و کلاه پشمین برای موی سر مضرت است زیرا به فشار میآورد و میگذارد خون  
بازادی در سر گردش کند و عاقبت ریشه مو مست میشود و میریزد  
هر روز باید سر را شست و موی سر را شانه کرد

شانه که دندانهایش تیز باشد موی را میسوزاند و پوست سر را میخراشد و تولید سوره میکند  
موی سر را باید کوتاه کرد تا هوا و نور بر ریشه آن برسد و شستن آن نیز آسان باشد  
امراض سر و مو بسیار و از همه بدتر کچلی است

کچلی با اشکال گوناگون بروز میکند و نتیجه آن خشکیدن و ریختن ریشه مو و طاس شدن سر است  
در اینگونه امراض باید بطبیب رجوع کنند تا برودی و خوبی معالجه کند

چون کچلی مرضی است که سرایت میکند باید از استعمال شانه و کلاه اشغال  
کچل بر میریزد

دیگر از امراض موی داء الثعلب است که هر کس بآن مبتلا شود موی سر و بدنش میریزد



## خدمتِ برادر

آورد، اندک وقتی در مجلس شیخ ابو الحسن خرقانی سخن از کرامتِ میرفت و هر یک از حاضران چیزی می‌گفت

شیخ گفت که راست جز خدمتِ خلق نیست چنانکه وقتی دو برادر بودند و مادر پیری داشت یکی از آن دو پوخته خدمتِ مادر میکرد و آن دیگر بعبادتِ خدا مشغول میشد

یکشب برادرِ عابد را در سجده خواب در بُرد آواز می‌شنید که برادرِ ترا بیامرزید و ترا هم با دشمنید نگفت من سالها پر تشنه‌ام و اگر ده ام و برادرم همیشه بنده من است

مشغول بوده است روانیت که او را بر من رُجّان نهند و مرا با دشمنان ندانند که آنچه تو کردی خدا از آن بی‌نیاز است و آنچه برادر است بکنم مادر بدان محتاج

مخلص از نامه دانشور

۱- نام کی از غمهای بزرگ ۲- بزرگوار می ۳- بزرگی ۴- آواز ده احتیاج

روزی بقدر تهمت هر کس مقتدر است

تو هست بلند دار که نزد خدا خلق باشد بقدر تهمت تو اعتبار تو

تو هست عالی ز ملک بگذرد مرد تهمت ز ملک بگذرد

## روستای و شیر

شیر کاوش خورد و بر جانیش	روستای کاو در آخور بست
گاو را بخت شب آن گنج کاو	روستای شد در آخور سوی کاو
پشت و پهلو گاه بالا گاه زیر	دست میاید بر اعضا شیر
زیره اش بدریدی و دل غن شد	گفت شیر از روشنی افزون بدی
کوثر این شب گاو میسندارم	بخنک شتاخ زان میخارم

نوشته ی مولی

۱- و جهان - بزرگ ۲- بخش کنده و جوینده ۳- خف گر ۴- دیر بی پروا ۵- کرا

## مکشش

که پایان بجاری آفرودگی است	بکار اندر آ این چه پرمردگی است
که اندر جهان گنج بی رنج نیست	کسی را که کابل بود گنج نیست
خرمن اریبایدت تخمی بکار	گنج خواهی در طلب رنجی ببار
گاهلی کافریش بار آورد	هر که او تخم کابل کارد
که جویندگی عین پابندگی است	نیاید مراد آنکه جویند نیست

## مناطق پنجگانه زمین

طرح زمین را به پنج قسمت کرده و بر قسمت را منطقه نامیده اند  
اسامی پنج منطقه زمین بدین قرار است

منطقه منجمده شمالی و منطقه نمند در شمالی و منطقه حاره و منطقه معتدل جنوبی و منطقه منجمده جنوبی  
برای منطقه حاره بسیار گرم و هوای دو منطقه منجمده بسیار سرد است و در دو منطقه معتدل  
برای بسیار سرد و در بسیار گرم است

بیشتر آبادی زمین و کشورهایی بر قسمت در دو منطقه معتدل واقع است  
از ارضی منطقه های منجمده بیشتر ایام سال سوز از برف و یخ است و در آنجا هیچگونه گیاه  
نمیروید و انسان نمیتواند زندگی کند

کشور ایران در منطقه معتدل شمالی واقع است  
حکایت

در تاج گزیده مملو است که هر دو ان ترشید هر روز نزد مالک میرفت و کتابی به  
میخواند و روزی مالک گفت بهتر است که ایسر المومنین خود را در پنجه ساز و و اجازه ده  
تا من هر روز بخندم تا اویم هر دو ان گفت مرتبه علایق ترا از آنست که برای تعلیم نزد  
روند شود و که آنست که طالب علم بخندم تا ساز و و در آنکه استاد را بخندم خود خوا  
مغص از رفته اند

# ایرج و سلم و تور

فریدون سپرداشت که ایرج و سلم و تور نام داشتند

بخت جاندار هر سه پسر  
سه خسرو نژاد از دژ تاج زده

ببالا چو سرو و درخ چون بهار  
هر چیز مانده شمشیر

فریدون در پایان زندگانی کشور خویش را بین آن سه پسر تقسیم کرد

نصفه چو بیرون کشید از نهان  
سه بختی که در آفتاب دیدن جهان

یکی را هم و خاور و دگر ترک و چین  
موم دشت گردان ایران زمین

نخستین سلم اندرون بگریه  
همه را موم و خاور مرا و را گریه

دگر تور را داد توران زمین  
درا کرد و سالار ترکان و چین

و از آن پس چو بختیار رسید  
مرا و را پدر شهر ایران گریه

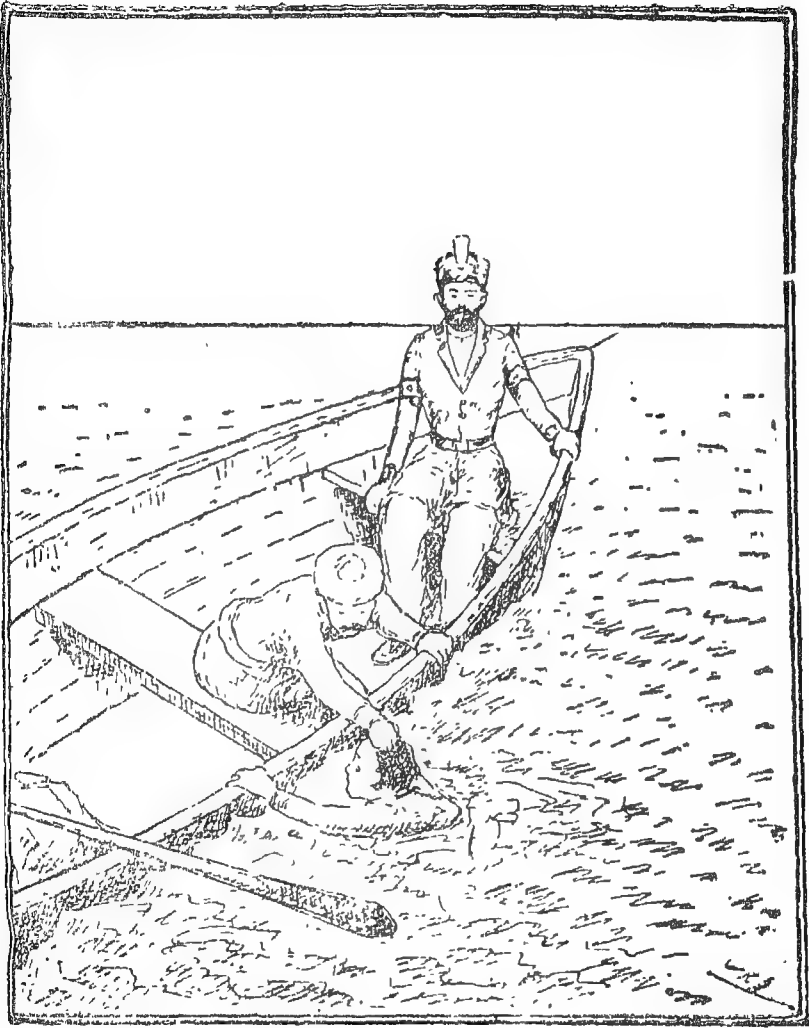
چون ایران بهره ایرج که کوچتر بود گردید سلم و تور بروی رشک بردند و پیغمبی داشتند

و گله آئین بفریدون فرستادند فریدون دل آزرده گشت و ایرج را با نامه پند و اندرز

نزد سلم و تور فرستاد سلم و تور از فرمان پدر سر به سجده نداشتند و ایرج را هلاک کردند

و شاه با زبانه زده می داشت

و این نژاد در سه شبهه مانده به بخش قسمت ۵ - انتخاب کرد ۵ -



حکایت  
پادشاه و غلام عجبی و حکیم

## حکایت

پادشاهی با غلام عجبی در کشتی نشسته بود غلام دیگر بار دریا ندیده بود و محنت کشتی نیاز مبرور  
مگر به وزاری آغاز نهاد و لرزه بر انداخت و چنانکه ملاطفت کردند آرام گرفت  
ملک رهش از او منتقض شد هیچ چاره ندانستند حکمی در آن کشتی بود ملک را گفت اگر  
خواهی من را در بطریق خاموش کنم ملک گفت خایت لطف و کرم باشد

حکیم بفرمود تا غلام را بدریا انداختند و پند نوبت غوطه خورد پس مویش برفتند و  
تو یک کشتی آوردند در کشتی در آن نیت ویردن آمد و بگوشه قرار گرفت بگوشه  
عجب آمده گفت در این چه حکمت است حکیم گفت ای خداوند او اول محنت کش  
شدن نشیده بود و قدر سلامت کشتی نمیدانست و همچنین قدر عاقبت کسی دانند  
مگر فایده

مشتاق من است آنکه نزد یک کشتی

ای بر ترانان جوین خوشنمای

نواب ازل گلستان سعدی

چند صفا و زوی - نیکو - نایب - و - دنیا کشتی - و - تنه و تنی

## آب

در قدیم حکما آب را بسیط میدانستند و آنرا یکی از چهار عنصر می شمردند ولی در تئوری اخیر  
 علمای شیمی آنرا از راه تجزیه و ترکیب دریافته اند که آب جسمی مرکب است و از دو بخار و بخار نیتروژن  
 و هیدروژن بوجود آمده است

آب در عالم هیچگاه خالص یافت نمیشود بدیننی که در آب علاوه بر دو عنصر اصلی اکسیژن  
 و هیدروژن مقداری مواد و نباتی و اطلاق معدنی و گازهای مختلف نیز هست  
 آب بی مزه و بی بو و بی رنگ است ولی چون در جانی مقدار بسیار جمع شود که در نظر  
 هرگاه آب مزه یا بو یا رنگ داشته باشد بواسطه مواد خارجی است که در آن وارد  
 شده است

آب خالص در حد درجه حرارت بجمش می آید و چون در درجه صفر سیسیدخ می بندد  
 و خواص آب یکی است که بسیاری از اجسام مانند نمک و قند و غیره در آن حل می شود  
 و آب در مقدار بسیاری نمک طعام و آنکه کمی اطلاق دیگر حل شده است بدینجست  
 مزه آن شور و تلخ است

در آنکه بعضی جبال چمنهای آب معدنی میجو شد آب این چمنه ها از طبقات مختلف زمین  
 میگذرد و مقدار بسیاری اطلاق معدنی در آن حل میشود

آب معدنی را با قوام بسیار تقسیم کرده و هر یک را با نام می که در آن مخلوط است نامیده  
 مثلا آب معدنی که دارای املاح گوگردی است آب گوگردی خوانند  
 بعضی آبهای معدنی چون از اعماق زمین بیرون میآید و به حرارت آن بیش از دویست و شصت  
 درجه می رسد اینگونه آبها را آبهای گرم می نامند

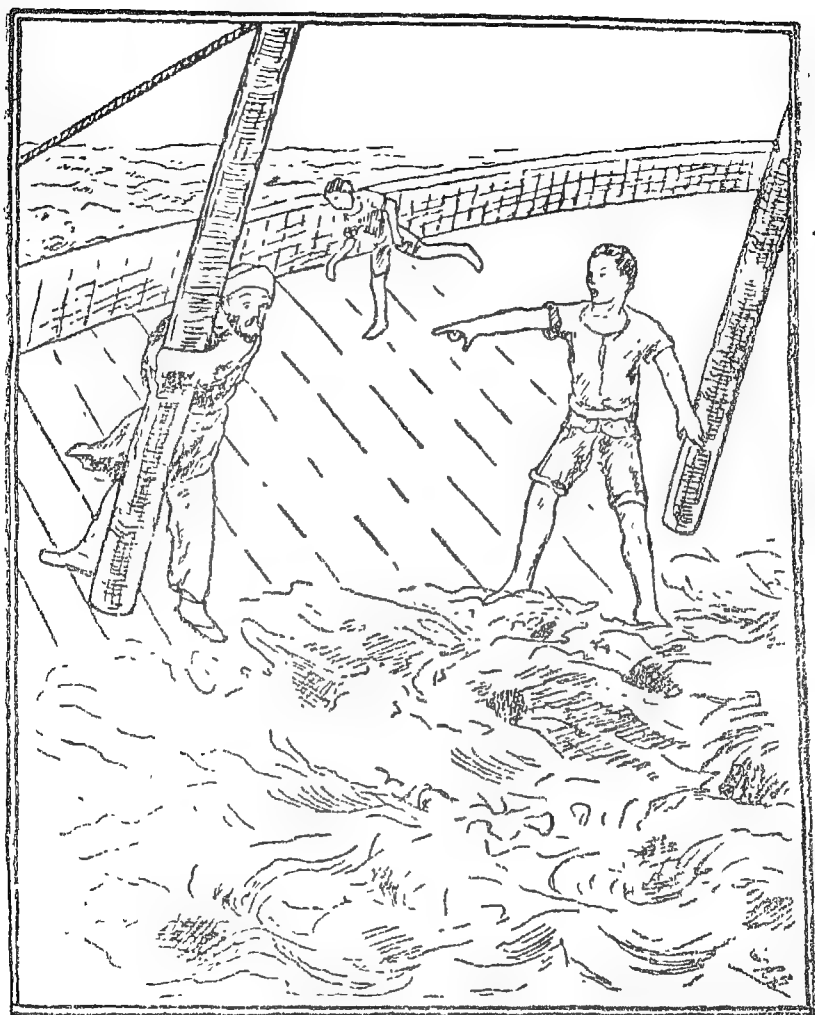
آبهای معدنی از جنبه شیمیایی و طباشیری و طبیعت و لی بعضی آنها برای منافع پارا و  
 و امراض بلدی بسیار مفیدند و طباشیریت و شورپی بدن را در آن آبها تجزیه میکنند و لی  
 غیر آبهای معدنی را می نامند اینگونه آبها را می نامند

آب آشامیدنی باید صاف و سرد و بی بو باشد و شور یا شیرین یا بد مزه نباشد  
 یکی از مهم ترین خوبی آب آنست که صاف و بی بو و بی مزه باشد و بی مزه و بی بو  
 باشد

۵- بی بو و بی مزه ۶- نمک ۷- جی است که املاح نجار باشد مانند جی ۸- شل شده

۵- طباشیر ۶- صول ۷- اجازه میدهد





حکایت  
مردنخوی دشتیان

## مرد نحوی و شیبیان

ان کی نحوی بستی دشت	و د بشتیان نمود آن خود پرست
گفت حج از نحو خواندی گفت لا	گفت نیم عمر تو شد برفنا
دل شکسته گشت شیبیان ز تاب	یک آندم گشت خاموش از جواب
با گشتی را بگردابی نمکند	گفت شیبیان بدان نحوی بند
حج دانی است ناگهان بگو	گفت فی از من ترسباجی مگو
گفت کل عمرت ای نحوی فاسد	ز آنکه گشتی عنبر قی در کلاه است

دشمنی بر روی

۱۰۰ ۹۰ ۸۰ ۷۰ ۶۰ ۵۰ ۴۰ ۳۰ ۲۰ ۱۰  
بر از خوشی و شتم ۳ - شکاران ۵ - شکاری

## دوست

بعد سال یکدوست آید بدست	بیکدور دشمن توان کرد دوست
چو دوست رسد دوستان را بیا	که تا در غم آرد مهرت بجای
چو دوستان را بمهر اندازد	که خشم و خنجر کنسید از دشمن

دوستان  
مهر شایسته اوست

مستوحشتر

از سر سپیدان

آه دهان بایج پسر می که اورا منو چرنا میدند به نیا که چنانچه هر بزرگ شرفی در

تخت و تاج ارج راه و داکدارد

نیاتخت زترین و گرز گران

بکشد و بکشد ای محکم

چو اسبان تازی بزرین شام

کمانهای چاقی و تیر خدنگ

بسلم و تور آمد این آگهی

چو آگه شدند آن دو بیدار

دل سر و بیداد شد پر نیب

منو چرخ و خنجر ای پدر با سلم و تور جنگ کرد و آند و در مغلوب ساخت

چو شب تیره شد تور با صد هزار

ز گرد سواران هوا بست تیغ

و دگر بکج شده سخت کوش

شب تیره و روی نامون چو قهر

به و داد سپهر و تاج صران

همان تخت زترین تیغ و کمر

چو شمشیر بندی بزرین نیام

سرمای چینی و ز بزمین خاک

که شد روشن آن تاج شامش

ز کار منو چرخ و حال پدر

و داکتر میرفت سوی نشیب

بیا بد کمر بست

کارزار

چو برق درخشان و پولاد تیغ

بگردون در افتاد و بانگ و ترس

ز بهر سو ببارید باران سیب

چو نور آفغان دید سرشته شد  
 عنان ز ابر چید و بر کاشت روی  
 زان آن از پس اندر نو چهر شاه  
 یکی نیزه انداخت بر پشت اوی  
 رسید انگشت<sup>۱۲</sup> در شاه و دم  
 بجستی برادر ز بهر کلاه  
 یکی تیغ زد بر بزرگ<sup>۱۳</sup> گرانس  
 پس از هلاک سلم و تور فریدون از سلطنت کناره گرفت و فرمانروائی را بنو چهر  
 بفرمود تا پس نو چهر شاه  
 پشت<sup>۱۴</sup> خودش تاج بر سر نهاد  
 چو دینشیم شاهی بسد بر نهاد  
 بداد و زشتم جم ببرد انگلی  
 نو چهر پس از چندی درگذشت و نور پیر او پادشاه گردید  
 نور بدست افراسیاب کشته شد و پس از کشته شدن او زو و بعد از او زو  
 بر تخت سلطنت نشست

به انت کش بخت برگشته شد  
 بر آمد ز لشکر یکی های اوی  
 رسید اندر آن نامور کینه خوا  
 خون را شد خجرا زشت اوی  
 خروشید کای مردید و شوم  
 کله یافتی چند پونی براه  
 بدو نیمه شد خسروانی قمش  
 پشت از بر تخت زر با کلاه  
 بسی چند و اندر زها کرد یاد  
 جهان را سر اسیر همه فرود داد  
 بیکی و پاکتی و فرز انگلی

اگر شب آخرین پادشاه پیشدادیت  
مستم در زمان سلطنت منوچهر از مادر متولد گردید  
شماره شانزدهم فردوسی است

- ۴- خاندان و خانواده ۲- چه که پدر یا پدر مادر باشد ۳- بزرگ و بگین ۵- براف زین و بجام و ص  
۶- هفتاد و سه ۷- خلاف ۸- گمانی که در شمس چاه سازند ۹- نام درختی است که پوست  
۱۰- و در آن نیریز سازند ۱۱- نیزه کوچکی که سر آن دو شاخ باشد ۱۲- ترس و بیم ۱۳- پستی ۱۴- سبزه  
۱۵- سخت گرفته شده ۱۶- داده است سیاه ۱۷- که او را ۱۸- برگردانید ۱۹- حله گمان و شتابان  
۲۰- نزدیک ۲۱- پهل ۲۲- دست خود او را تاج بر سر نهاد ۲۳- تاج ۲۴- زور را در آزار و آزار

## بخشایش

پدر بزرگان دل ندارید شاد  
هر جای بخشایش از دل بیار  
مگر تو دین همیشه نگرد و بداد  
همنانی که بخشیده باشی ز بن  
مگر تا کسی چون کند روزگار  
منم زمان و گریه تازه کن  
از گشتابنده فرود می  
۱- میخ و سختی



جاست، اهل، رفی

## جهات اصلی و فرعی

همچنانکه در محل خود می بینید که آفتاب با دایره اذان از طرفی طلوع و شامگاهان در طرفی  
مقابل آن غروب میکند

طرفی را که آفتاب طلوع میکند مشرق و طرفی را که غروب میکند مغرب می نامند  
آنگونه چنان بایستیم که دست راست ما بطرف مشرق باشد و بر روی ما شمال است  
پشت سر ما جنوب

شمال و جنوب و مشرق و مغرب را چهار جهت اصلی می نامند  
در نقشه های جغرافیائی چنان معلوم است که شمال را در بالا و جنوب را در پایین و مشرق  
در طرف راست و مغرب را در طرف چپ قرار میدهند  
چون جهات اصلی چهار جهت دیگر فرض کرده اند و آنها را جهات فرعی بنامند  
جهات فرعی عبارتند از

شمال شرقی و شمال و مشرق

شمال غربی و شمال و مغرب

جنوب شرقی و جنوب و مشرق

جنوب غربی و جنوب و مغرب

## کار

بهر آید و نه خورشید ز ملک در گذشت  
تا توانی بخت گرمی و نعلت خوری  
بجه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار  
شرط انصاف نباشد که تو فرمان بری

آدمی در زندگانی محتاج غذا و لباس و سکن است و فراجم آوردن اسباب  
زندگانی بزمحت یک تن میسر نشود بلکه جمعی کثیر باید بداند که یکدیگر کار کنند تا زندگانی  
بخوشی بگذرد و مثلاً آدمی برای غذای خود محتاج گندم است و تحصیل گندم موقوف بر  
آن است که زمین را شیار کنند و در آن گندم بنیثانند و بوقت حاجت آنرا آب  
دهند تا سبز شود و خوشه کند آنگاه آنرا در کنند و بگویند و دانه را از گاه پاک سازند  
و چون گندم مصفا شد باید آنرا با سیاه بردار و در کرات عاقبت از آن مانی خفته شود و بشیر  
دهد

هنگامی که بخواهند تنهایی جمله این امور و آنچه آدمی را در امر معاش لازم است انجام دهد  
و در کار و بعضی از این شغلها هم وفا کنند و اگر فرضاً وفالند انجام اینهمه کار مدتی زیاد نخواهد  
بود و در اینوقت بی غذا و لباس و سکن چگونه زندگانی تواند کرد پس باید دانست که آدمی را  
به تنهایی زندگانی غیر ممکن است و باید جمعی کثیر در مکانی گرد آیند و هر یک شغلی مشغول باشد  
یکی آشپزی کند یکی بزرگرمی یکی مافروانی یکی نساجی یکی خیاطی یکی بنایی و هر یک از



علی خود آنچه بیش از قدر حاجت تمییل کرده بدگران بفروشد و از قیمت آن استیفا نماید  
که بدان احتیاج دارد و از دیگران بخرد و از بیخاست که نگاشته اند بزرگس باید کار کنند  
تا نفع نانی بدست آید

۱- مکن ۲- باری ۳- بسته ۴- پاک ۵- بانندی

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرده  
اگر بخوابید کار گیر و نادانان با شما پیشه و هنری آفتاب کنید که برای مردم سودمند  
در آغاز هر کار تمام لوازم و اسباب پیشرفت و انجام آنرا آماده ساخته آنگاه  
بشروع بکار کنید

کاربر که بدان قدم کنید با امانت و وقت بپایان رسانید  
همیشه فایده و نتیجه کار را در نظر داشته باشید تا بر نشاط و جبهه شما بیفزاید و در هر کاری  
کار بر شما آسان گردد

در هر وقت چندین کار شروع کنید که غالباً همه را تمام خواهد ماند  
یک کار را بخوبی انجام دهید آنگاه بکار دیگر بپردازید هرگز کار را در راه رها نکنید  
اگر فردا را نیند کار می است  
از امروز کار می بکنم و امان  
چه دانی که فردا چه آید

## آهن چدن فولاد

آهن فلزی است سخت و کبود رنگ که در معدن خالص یافت نمیشود و غالباً با کوره  
و سنگ های معدنی مخلوط است آهن خالص سفید رنگ است  
برای بدست آوردن آهن شکلی معدنی را که آهن دارد استخراج کرده در کوره های  
بزرگ و بلند میریزند کوره را آتش میکنند در اثر آتش و حرارت زیاد آهن آب شده  
و از سنگ جدا میگردد و لیکن باز خالص نیست مخلوط میشود و از آن فلزی معل  
میآید که چدن نامست بعد چدن را در کوره های مخصوصی آب میکنند و خالص آنرا میگیرند  
آهن بدست میآید

و از آهن فولاد میسازند فولاد از آهن سخت تر و شکننده تر است برای اینکه فولاد  
محکم و بادوام شود آنرا در کوره میگذارند و بعد در آب فرو میبرند  
آهن بواسطه شکنج و سختی که دارد در ساختن بستر اسباب و آلات زندگانی و ماشینها  
بکار میرود

از مینهای کوچک و قفس و میل و کلک و تبر و شمشیر و تاجرخ ماشینهای بزرگ از آهن  
ساخته میشود

تیر در ساختمان خانه استعمال میشود

آهین را اگر در مکان تنگ بگذازند رنگ میرند

و رنگ آهین سرخ رنگ است

چرای اینک رطوبت آهین اثر نکند و از رنگ زدن محفوظ بماند آنرا رنگ میکنند

از فولاد قلعه اش و کار رو تیغ و مقراض و شمشیر می سازند

چدن را برای ساختن پایه ای چراغ و مانند آن بصورت جبر می سازند

### در دغ و در دغ

بزرگان بنده موده اند

پایه اخلاق ناستوده در دغ است

خمار از شراب خوردن تو به میکند در دغ از دزدی دست بر می دارد و از دغ غفلت

در دغ گفتن باز نمی ایستد پس ز نهاده تا بترانند از دغ بر می سپرد

در دغ غفلت اگر بخورشید و ماه دست یابد پست است و در دغ اگر از هر چیز آیه و نهی

محروم باشد در جند و دلا است

میکند در دغ دیگران باز گوید از جمله در دغ غلویان است

## دوست یاران و دشمنان

دشمن دانا که عسیم جان بود	بتر از آن دوست که نادر جان بود
که دگر از بجه آزادگان	رفت برون باد و سببش نادر جان
پای چو در راه حسنا آن پسر	تو بهیسی کرد و در آیه بست
شد نفسیر آن در سه بهالی او	تنگ تر از حادثه حال او
اگر در او سستین بود گشت	بر بن چایش باید نشست
مانند در از چو روز آتشگاه	با تویم از پدرش شعله
عاقبت اندیشترین کردی	دشمن او بود از ایشان یکی
گفت بمانا که در این بهران	صورت این حال نماند نمان
چونکه در این بهر دشمنانند	تحت این واقعه بر من نشست
مهی پدرت و خبردار کرد	تا پدرش چاره آن کار کرد
هر که در او جوهر دانی است	بهر چه خیرش توانی است
	از بن هر مقامی

---

۱- بسان ۲- رها شده و بدین ۳- بهر شاه ۴- واقعه ۵- تحت امر ۶- چنانکه

پنج قطعه و پنج اقیانوس  
 اگر سطح زمین اچار قسمت کنیم سه قسمت آن آب و یک قسمت خشکی است که از آن  
 سکون گویند

خشکی روی زمین به پنج قطعه بزرگ تقسیم و بهر قسمت را بنامی موسوم کرده اند از آنکه  
 آسیا و اروپا و آفریقا و امریکا و استرالیا

و آسیا و اروپا و آفریقا را بر قدیم و امریکا را بر جدید و استرالیا را بر جنوبی می‌نامند  
 و آبهای روی زمین را نیز پنج قسمت کرده و بهر یک اقیانوس نامیده اند بدین ترتیب  
 اقیانوس کبیر و اقیانوس اطلس و اقیانوس هند و اقیانوس منجمد شمالی و اقیانوس

منجمد جنوبی  
 کشور ایران یکی از کشورهای آسیا و بنا بر این جز بر قدیم است و بواسطه خلیج فارس که  
 در جنوب آن واقعست با اقیانوس هند راه دارد  
 هند و شمال

هر که را صبر نیست حکمت نیست  
 هر که را شرم نیست ایمان نیست  
 هر که را باد آرد و بادش نبرد

۴۳  
سند و امثال

بر که تنه قاضی رفت خوشحال بر میگردد  
گرهی که بدست و ایشود بدندان نباید واکرد  
ماه همیشه زیر آبرنماید

یک ده آباد به از صد شهر خراب  
هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار  
گر بگرز سپهر خواب می بینند

مروت شبیه مردان است  
یک نجف شک در دست به از ده نجف با بر درخت

هر راهی را بر آید از پی پیرو ده اند

گذر پوست به باغ غایت بیافیه

ماهی را هر وقت از آب بگیرند تازه است

یک دیوانه شکی چاه میزند از که هید خالی نمیشود و اندر بیرون میاورند

هر چه پول بدی آتش منوری

هر که فر عمر و دمی سگ است

## سیاوش

یگادوس زنی داشت خوب چهر نام  
 خوب چهره یگادوس پهری آورد که اورا سیاوش نام نهادند  
 چون ماه بگذشت بر خوب پهر  
 جدا گشت اندر او کو دگی چون پری  
 جهان گشت از آن خرد پر گشت گوی  
 یگادوس سیاوش را بر تنم سپرد تا اورا سواری و تیر اندازی بیاموزد در تنم سیاوش  
 بر او بستان برد و در تربیت او کوشش بسیار کرد  
 نشستن بر دوش بر او بستان  
 پهر را بیا نشستن بر سر  
 سوار نماید و تیر و کمان و کشتند  
 سیاه در چنبد می درازا بستان بماند و فنون نبرد و آیین پادشاهی را از رستم بیاموزد  
 و به دانی و دلاوری و پیر و پسر از رستم بخوابد تا اورا نزد پدر برود  
 چنین گفت با رستم مهرشده از  
 که آمد بدید از شاهم نیاز  
 پسرهای شاهانم آموختی

چو باید اکنون که بسیند ز من  
بسند و آفرینش پل من  
متمم خواش میادش را بپذیرفت ویرا بایران نزد یکاوس باز گردانید  
خوایمان بر شمر یار آند  
که با نود و نخی سوار آند  
چو آید بر کاخ کاوس شاه  
خروش آمد و برگش آند راه  
چندی نگذشت که سودابه زن یکاوس بر میادش رشک برد و از او نزد پدر برگ  
گرد یکاوس بر پسر ششم گرفت میادش دل آزرده شد و بتوران نزد افراسیاب  
رفت

افراسیاب میادش را بسیار خواست و دختر خویش فرکیس ابوی داد  
پس از چندی افراسیاب پادشاهی قسطنطنیه از گداز خود را میادش سپرد و گریز برادر  
افراسیاب بر دلاوری و بزرگواری میادش حسد برد و نزد افراسیاب رشک برد  
نشین ساز می و میبجوئی گردان او را از شاهزاده ایران بدگمان ساخت

به اندیشش گریز بدگمان  
بر شاه دخی زمان نازد  
بزرگوار زنگ اندر آید  
دل شاه دوران بداندیشی  
بنشین من تا بر آید بر این روزگار  
چو از در و گنجینه دل شهید یار  
ات که گریز افراسیاب را بگشتری میادش بداندیشی





داستان  
جنگ رستم و افراسیاب

فراسیاب سیاوش را بگناه بخت

چون خبر ملک سیاوش بر دم ایران رسید نام گرفتند و برستم گهی دادند رستم سخت  
نه انگیز شد و برای خوخواهی سیاوش توران زمین لنگر کشید و با فراسیاب جنگ کرد

و در شکست داده ملک توران را و ایران ساخت

که شد روزگار سپاهش تباد

بخاک اندر آید ز شست بپوشد

بیزدیک سالاری گیتی فروز

ز مرگ سیاوشش جان شد مجبور

چو آید خاک از بر تاج و یال

دژ ابل بر آید بر آمد خروشش

و دیده پر از خون و دل کنه جوی

پر از غم بیزدیک رستم شدند

بدین گین نهادم دل جان و تن

زمین را از خون رو و چون کنسید

بر دیده سیاوش دل آکنده ام

چو آگاهی آمد بکاوس شاه

همه جامه بدرید و رخ را بکند

بسپاس آگاهی آمد سوی نیرو ده

که از شهر ایران بر آمد خروشش

پانچشت بر کند رخسار زلال

تنگین چو بشنید ز وقت جوشش

بر گاه کاوس بنهاد و روی

همه شهر ایران باقم شدند

بدین چنین گنت رستم که من

ز دلها همه ترس بریون کنسید

سیران که تا در جهان زنده ام

نه توران بمانم نه افرا سیاب  
 مگر کین آن شهباز جوان  
 چو فردا بر آید بند آفتاب  
 چنانش بگویم بگریز گران  
 همه برگرفتند بکسر خروش  
 جهان شد پر از کین افرا سیاب  
 بستند گردان ایران میان  
 بهیرفت تا مرز توران رسید  
 هزاران نو نود می رواند بر راه  
 که آمد بکین رستم پهل تن  
 پوشید افرا سیاب این سخن  
 ز کشور سراسر میان را بخواند  
 چو لشکر هر سه شد آراسته  
 سپاهی بانند دریای آب  
 از ایران په بر شد ادای کوس

ز خون شهباز توران کمر رود آب  
 بنواجم از آن ترک تیره روان  
 من و گرز و میدان افرا سیاب  
 که پولاد کوبند آهنگران  
 تو گفتی که ایران بر آمد بجوش  
 بدیر تا تو گفتی بجوش آمد آب  
 پیش اندران آخر گادیان  
 که از دید که دید بانش بده  
 از نزدیک سالار توران پناه  
 بزرگان ایران شدند انجمن  
 غمگین از آن گفته های کین  
 درم داد و گنج گهر برفشان  
 بر ایشان چراگته شد خوانسته  
 تنگ په بود افرا سیاب  
 ز گرد په شد جهان آبنوس

بسی نغمه و ناله کز کشته نای  
تو گشتی جی خون بار و سپهر  
دو شکر بهامون بسی تا خند  
جهان چون شب تیره تاریک شد  
چو رستم درفش سپه را بدید  
بجوش آمد آن نام بردار کرد  
بر او دخت با کمرش افراسیاب  
تحن مکن اندر آورد روی  
نگاه زور داد زاده بسته  
آمراسه سپه نغمه برداشتند  
بفریت گرفتند ترکان چو باد

بسی آسمان اندر آمد بجای  
پدر را بنزد بر سپه بجای  
یکی از دیگر باز نشانستند  
همان شب روز نزدیک شد  
بردار شیر ثریان بر روی سپه  
رخان را بر خشت گنجینه پشور  
دیکانشان رفت پادشاهی آب  
یکی نینده زور سپه را سپه  
بنیاد از او سر شاه بر نشاندند  
سناخس با بر اندر افراشته  
که رستم ز بازو بمیست او را  
شمار از شاهانه راوی است

- ۱- خورشید ۲- نمای از خورشید ۳- نام نامی است که اکنون بستان برود ۴- در واقع شهر ۵- شیر ۶- خورشید ۷- جنگ ۸- آتش ۹- پادشاه ۱۰- پادشاه ۱۱- پادشاه ۱۲- پادشاه ۱۳- پادشاه ۱۴- پادشاه ۱۵- پادشاه ۱۶- پادشاه ۱۷- پادشاه ۱۸- پادشاه ۱۹- پادشاه ۲۰- پادشاه



حکایت  
جان مغرور و پیر آرموده

## حکایت

هوزی بغرور جوانی در راهی سخت ترانده بودم و شبانگاه بای گریه و نوحه منت مانده  
 میروم و ضعیف از پس کاروان می آید و گفت چه خبری که نه جای نشستن است گفتم چون  
 مردم که نه پای رخن است گفت نشیند که گفته اند رخن نشستن که دویدن و نشستن

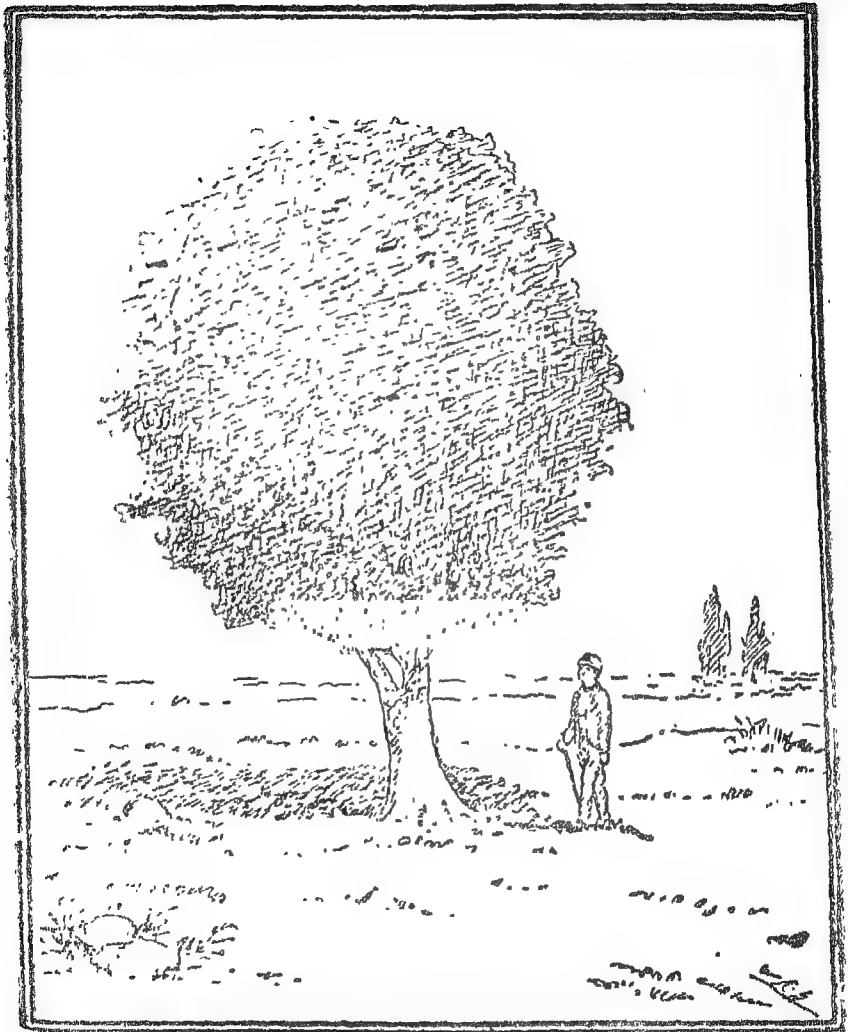
یکه مشتاق منزلی مشتاب	پند من کار بند و صبر آموز
هوب تازی دو دشت رود شتاب	شتر بسته سرو و شب و روزه
	از باب ششم گلستان معنی

۵- زشتی ۲- دهنه پرتل ۳- خوابی ۴- بنی خسته شدن است

۵- دویدن  
عقل

عقل در راه حق دیشل تو بس	عقل هر جا که خلیل تو بس
عقل شایسته دیگران خشم اند	زانکه در مرتبت عقل کم اند
عقل خود کارهای بد نکند	هر چه آن ناپسند خود نمکند
عقل را چون بیافتی بنواز	از دل خویش جایی او برسان

۱- درینما ۲- بار ۳- شکر و سپاه



درخت کاکانو

## کاکانو و شوکلات

کاکانو دختی است که در ماکب گرم امریکای جنوبی میسودید.  
دخت کاکانو خیلی بلند است و گاه به پنج گز ارتفاع میرسد و مانند بادام دارای پوست  
سختی است که دانه در آن جای دارد

برای اینکه دانه از پوست جدا شود کاکانو را در روی آتش بریان میکنند و پس از  
بریان شدن آنرا میسایند تا گند شود

اگر کاکانو را بمقدار کم در آب میریزند باقیه میجوشانند و برای تقویت مزاج میخورند  
شوکلات را از کاکانو میسازند بدین ترتیب که کاکانو را نرم ساخته بر قطعه شکلی که  
گرم کرده اند میریزند و مالش میدهند تا بروغن نشینند و خمیر شود بعد مقداری قند  
داخل آن میکنند و باز مالش میدهند تا خمیر سخت و اندکی چسناک شود این خمیر را  
اگر ما گرم در قالب میریزند و چون سرد و سخت شد از قالب بیرون میآورند و در

درقه های نازک قلعی می چسبند تا هم پاکیزه و هم عطر آن محفوظ بماند  
قرص شوکلات را گاه بهمان گونه که هست میخورند و گاه در آب یا شیر حل میکنند و در  
وقتی میجوشانند و آنگاه می آشامند

اشوکلات خوراکی است سالم و خوش مزه



مردم فرنگستان شوکلات بسیار می‌خورد و برای ساختن شوکلات ماشینهای شده  
اختراع کرده اند.

پوست کندن و بودادن و خمیر کردن کاکائو و از قالب ریختن و از قالب بیرون  
آوردن آن همه بامشین انجام میگیرد.

## حکایت

از حدیثی روایت کرده اند که گفت در جنگ بزرگ بسیاری از مسلمانان شهید  
یافتند من آب برداشتم و میان زخمداران که در میدان جنگ افتاده بودند رخم و  
پیرخم خود را جستم و میرانسی می‌ش نهادم بود و خواستم آب بدو دهم گفتم بشام ده  
که از من شنیده تراست بنزدیک بشام رخم او نیز خواست بدیگری کرد که آب را  
بوی ده چون بسراور رخم جان تسلیم کرده بود بنزد هشام بر گشتم که آب باور ساختم  
او را اینسر مرده یا خم پس باین پس خم خود شامم او هم وفات کرده بود.  
یا ر خود را در نوشیدن آب مقدم داشته و هر سه شده در گذشتند.

شش معنی از آنکه اول و یا شش معنی



زغن و گرس

## زغن و کرکس

چنین گفت پیش زغن کرکس  
 زغن گفت از این در شاید گذشت  
 شنیدم که مقدار یک روزه راه  
 چنین گفت دیدم حرکت باور است  
 زغن را نماند از تعجب شگفت  
 چو کرکس بر دانه آمد خراز  
 زغن گفت از آن دور دیدن چو  
 که بود ز من دور بین تر کسی  
 بیات چه بسی بر اطراف دشت  
 بگرد از بندی پستی نگاه  
 که یک دانه گندم به آغوش در است  
 ز بالا نماند سرور نشیب  
 گر که شد بر او پای بند دراز  
 چو نیانی دام و بندت نبود  
 در بوستان سده

۱- مرغ گوشت را که آنرا فیواج نیز گویند ۲- دشت ۳- صبر و قرار ۴- باین

۵- فرزند آمدن یعنی رسیدن و آمدن است

## عاقبت اندیشی

هر آنکه مهر کار بسیند تو پیش  
 بهر کار را چاره باید گزیند  
 پشیمان نگردد ز کردار خویش  
 که آسان ترین چاره آید پدید  
 از گشتن به سیاه صدی

## اصطلاحات جغرافیائی

کوه - برآمدگی بزرگ خاک که از زمینهای اطراف خود بلند تر باشد کوه یا جبل است مانند کوه دماوند و الوند

سلسله جبال - چندین کوه متصل بیکدیگر را رشته کوه یا سلسله جبال می نامند مانند سلسله جبال البرز در شمال ایران

کوه آتش فشان - کوه آتش فشان کوهی است که از دهانه آن آتش و دود و مواد گداخته بیرون آید

دره - قطعه زمینی را که بین دو کوه یا دو سلسله جبال واقع باشد دره می نامند جلگه - زمین وسیعی که کوه و تپه نداشته و هموار باشد جلگه نامیده میشود مانند جلگه در این در جنوب شرقی تهران

صحرا و کویر - زمین وسیع و هموار بی آب و گیاه را بیابان می نامند و اگر شور و نا باشد آنرا کویر می خوانند مانند بیابان لوت و کویر خراسان

جزیره - جزیره قطعه زمینی است که میان آب واقع باشد مانند جزیره قشم در خلیج فارس شبه جزیره - قطعه زمینی است که همه طرف آن آب باشد جزایک طرف

خلیج یا بستر آبی - چندین جزیره کوچک و بزرگ است که نزدیک یکدیگر واقع شده باشند

## پند و امثال

بگذر از زلفش خطای بد گمان  
آرزو نخواه یک اندازه خواه

می برزد عرش از نام شقی  
بر سر استیزه رویان خاک ریز  
مؤمنان را برد باشد عاقبت

میهان محنتان باید شدن  
بی عصاکش چون بود احوال کور  
نقش با نقاش چون نیز بگند  
صفت مردانت از مردان کند  
مرد آفرین مبارک بنده ایست  
عذر احمق را نیشاید شنید  
بهدلی از هوسرانی تیر است

مال حق را بجز با مر حق مده

در شنوی مولوی

۱- گمان ۲- آدم بدکار ۳- مردم بوج و تند ۴- نیکان ۵- زور و قوت ۶- نیش

کینخسرو (از سنده کیان)

هزا سیاب پس ارگشتن ییادش خواست فرنگیس زن ییادش اینز کشت لیکن خوابش پیران  
هز خون او در گذشت

پس از ییادش کینخسرو از فرنگیس بدینا آمد در شب تولد وی ییادش خواب پیران  
هز داد او را از ولادت کینخسرو خبر داد

شبی تیسرگون ماه پنهان شد  
خواب اندرون مرغ و دام و دود

چنان دید سالار پیران خواب  
کشمی برافروخته ز آفتاب

ییادش بر تخت وینگی بدست  
با دوزگشی نشاید نشست

هز این خواب نوشین سر از ادا کن  
ز فرجام گیتی کی یاد کن

که روزی نو آیم و جشی نواست  
شب زادن شاه کینخسرو است

کینخسرو با فرزند وی بدینا آمد تا خاک ایران را از دشمنان پاک کند ترکان را سر کوبد

هز ایران را در عالم سرفزاری و سروری دهد

هزا سیاب از تولد کینخسرو در اندیشه افتاد و از عاقبت کار خود بسیار ترسناک بود

هز این سبب بدستور پیران کینخسرو را در کودکی بر وی چوپان سپردند تا از نام و نشان

زگم او خویش یاب و نیارند

چو شد هفت ساله گوسه فراد  
 ز چو بی گمان کرد و از روده تیره  
 ابی پرویشان کی نیر کنگر  
 چو ده ساله شد گشت گردی شرک  
 حسین تبار آمد بر این روزگار  
 بشان اندر آید ز که و تروشت  
 که من زین سرافراز شیر یل  
 همی کرد و تخیر آهو نخست  
 کمون نزد او جنگ شیر زیان  
 نباید که آید بر او بر گزند  
 چو شنید پیران بخت بد و گفت

هنر نژادش همی گفت راند  
 ز بهر سو بر انگشت برزه گره  
 بدست اندر آهنگ نخیر کرد  
 جنگ گراز آمد و زخم گرگ  
 بیاد بفرمان آموزگار  
 بناید و نزدیک پیران گذشت  
 سوی پهلوان آدم با گله  
 ره شیر و جنگ پلکان نخست  
 همانست و تخیر آهو همان  
 ز من مید این پهلوان بلند  
 نماز نژاد هنر و هفت

زمانیکه کخیسرو در ترکستان روزگار کردگی میسر و ادضاج ایران پریشان بود  
 سران مملکت از بد رفتاری کاوس رنجیده هر یک کناری گرفته بودند هفت سال  
 بی در پی خشکی و قحط در ایران بروز نموده و مردم در نهایت سختی روزگار میگذرانیدند  
 در چنین وقتی ایرانیان را از احوال کخیسرو مرده امید مید سرگردگان ایران از میان رفت

لیوراکه پهلوانی نامی بود برگزیده و از پنی کخسر و تبرکستان فرستادند گو پس از بخت  
سال بستجو عاقبت کخسر و رادر مرغزاری بیافت

چنین تابرا آید بر این نهفت سال  
خوشش کور و پوشش هم از چرم گم  
همی گشت گردیابان و کوه  
چو گیو دلاور بتوران زمین  
چنان شد که روزی پرانید به  
بدان مرغسند از اندر آید در تم  
زمین سبز و جوی پر از آب دید  
فرو داد و آب را در گذاشت  
بسی بادل خویش اندیشه کرد  
ز کخسر داند ز نیام نشان  
ولی پر ز غم کرد این مرغسند  
یکی خشمه دید ز نشان ز دور  
ز بالای او <sup>۶۶</sup> نتر و ایزدی

یشان سوژه از تیغ و بنید و دال  
گیا خورد گاهی و گد آب شور  
برنج و بختی و دور از گرده  
همی گشت یکچند اند و یکن  
به پیش کی نامور بشه بود  
جهان خسته م و گیور ادل بنم  
همه جای آرایش و خواب دید  
بخفت و همی دل برانید به دشت  
که من دور مانم ز خواب و ز خور  
چه دارم همی خویشتن را کسان  
همی گشت شه داشته خواست  
گی <sup>۶۵</sup> سه و بالا و لارام پور  
چمد آید و آید <sup>۶۷</sup> بخوردی





کجاست و فرقیست و کجاست

تو گشتی سیماوش بر تخت حاج  
 بمی بوی شک آید از روی او  
 بدل گفت کید این بجز شاه نیست  
 پیاده بدو تیسند بناد روی  
 مگر دست شد بر در رنج او  
 چو از چشمه کجند و او را بدید  
 بدل گفت این کرد جز گنو نیست  
 مرا کرد خواهی سی خواستار  
 بدو گفت گیو ای شه سر فراز  
 مرا غم که پور سیماوش توانی  
 چنین داد پانچ و را شهریار  
 بدو گفت گیو ای جهاندار کی  
 همه شاد و روشن بچهره تواند  
 فرنگیس را نیز کردند یار  
 سوی شهر ایران نهادند روی

نشسته است و بر سر زینجاده تاج<sup>۷۵</sup>  
 بمی زیب<sup>۷۶</sup> تاج آید از روی او  
 چنین چهره جز در خوشگاه نیست  
 چونک اندر آمد نزد یک اوی  
 پدید آمد آن نامور گنج اوی  
 بخندید و شادان دوش بر دوش  
 بدین مرز خود زین نشان<sup>۷۷</sup> نویست  
 بایران برد تا کند شمشیر  
 خود را بنام تو آمد نیاز  
 ز تخم کیانی و با بشت<sup>۷۸</sup> توانی  
 که تو گویو گو در زمی ای نامدار  
 مرا سر از و بیدار و فرخنده پی  
 بنادیده یک سر میر تواند  
 نهانی بر آن برخسار دنگا  
 فرنگیس و شاه ویل<sup>۷۹</sup> جنگجوی

گیو و کخیر و دوزنگیس بر سه رو بوی ایران نهادند افراسیاب چون این خبر شنید  
بدنبال کخیر و شافت ولی بر آهنا دست نیافت و کخیر و همراهان سلامت یاران

رسیدند

چو کخیر و آمد بجز شهریار

بازین جهان شد آراسته

نشسته بر جای را شکران<sup>۳۸</sup>

همه یال اسبان پر از شک و

چو کاوس کی روی خسرو بدید

فرو داد از تخت و شد پیش او

جوان جانجوی بردش نماز

چو کاوس بر تخت زرین نشست

بیاورد و بنشاند بر جای خویش

بوسید و بر سرش نهاد تاج

و بخش زر بجد نثار آورد

بسی آفرین بر سیاوش بخواند

جهان گشت پر بوی درنگ و گنا

و درو بام و دیوار پر خواسته

مکاب و می و مشک باز غفران

شکر با درم ریخته زیر پای<sup>۳۹</sup>

شتر شش ز ثرگان بُرخ بر چید

بباید بر روی او چشم و موی

مگر آزان سوی تخت رفتند باز

مگرفت آزان دست خسرو بدست

و زنجیر تاج کیان خواست پیش

بگوسی شد از نامور تخت عاج

بسی گوهر شاهوار آوردید

که خسرو بچهره جسنه او را نماند

چون آن بزرگی بسر بر نهاد  
از او شاد شد تاج و او نیز شاد  
بگستر دگر جهان و او را  
بکند از زمین بیخ بسا  
هر آنجا که دیران بد آباد کرد  
دل همگیشان از غم آزاد کرد  
از ابر بهاری بارید غم  
ز روی زمین زنگ برد و غم  
جهان شد پر از خوبی و ایمنی  
ز بد بسته شد دست اهریمنی  
اشعار از شاهنامه در این است

۱- نام سپهر از لنگر از سیاب ۲- تاریک ۳- جانور خوشی غیر درنده ۴- جانور درنده ۵- حقیقت  
۶- آراتر و نوید آمده ۷- شوکت و شکوه ۸- دیر و پهلوان ۹- برتر ۱۰- تیری بی پروا چنان بخت  
۱۱- قصد ۱۲- شکار ۱۳- پهلوان ۱۴- بزرگ ۱۵- خوک ۱۶- ربا و بی بند ۱۷- خشمناک و قهرناک  
۱۸- احسب ۱۹- نایب و برپایان نماند ۲۰- مکر بند ۲۱- کینه فرسوده ۲۲- تنگ و تنگ و معنی تنگ و گاه تنگ  
۲۳- است ۲۴- خمر و انگین ۲۵- خوراک ۲۶- پسر ۲۷- شکوه و جلال ۲۸- نشان خردمند  
۲۹- یاقوت ۳۰- آرایش و زینت ۳۱- تخت ۳۲- تند و سخت ۳۳- رنجش کم شد  
۳۴- پهلوان و دلاور و بهادر ۳۵- هوش ۳۶- شجاع و دلاور ۳۷- نقش ۳۸- زینت و عجب  
۳۹- مطربان و خوانندگان ۴۰- پای ۴۱- آسب ۴۲- نماز و نیت ۴۳- رعایت کردن  
۴۴- فرمان ۴۵- خزینة داور ۴۶- مشهور ۴۷- بجای ۴۸- پاک کرد ۴۹- بدی و عیب

### پدر و مادر

جهان ای پسر که آفریدگار چون خواست جهان آبادان ماند پدر و مادر را مسبب وجود و قوت  
که در فرزند واجبست اصل خود را حرمت داشتن و اصل او هم پدر و مادر است کمتر حرمت  
پدر و مادر است که هر دو واسطه اند میان تو و آفریدگار تو پس خدا آنکه آفریدگار خود را  
محرمت داری واسطه را نیز در خود را و حرمت نباید داشت زنها را ای پسر که رنج پل  
پدر و مادر خود را نداری که آنسوی دیگر اندک رنج پدر و مادر بسیار می گیسود باید پدر و مادر  
چنان باشی که فرزندان خویش را خواهی یا تو باشند مثل آدمی چون میوه است  
پدر و مادر چون کدورت هر چند درخت را تهدیدش کنی میوه او نیکوتر و بهتر باشد چون پل  
مادر را حرمت و آزرش می داری و عداوت کنی این اشیان اندر تو مستجاب تر بود  
و بخشنودی خدای نزدیکتر باشی

نقل معنی از قاضی سنما گاه و سنما گاه

۱- آباد و محو ۲- محرم شدن ۳- باندازه ی اوقات و استحقاق

۴- رسیدگی و مراقبت پدرشاری ۵- عزت و حرمت



کپاہ خودرو

## گیاه خودرو

گیاه خودرو گیاهی است که انسان آنرا نکاشته باشد بلکه با دقخم آنرا با طراف میزنند  
و یا شرات از محلی بجای میزنند و تربیت ابر و آفتاب در بهار بنه می شود  
در باغ و بوستان و مزارع اینگونه نباتات بسیار میروید و برای زراعت مضرت  
کمترین ضرر نباتات خودرو این است که مواد غذایی زمین را که سبب رشد و نمو و غنای  
میگیرد و نیز مانع رسیدن هوا و نور و حرارت خورشید بزراعت شود  
بعضی نباتات خودرو زهرناکند

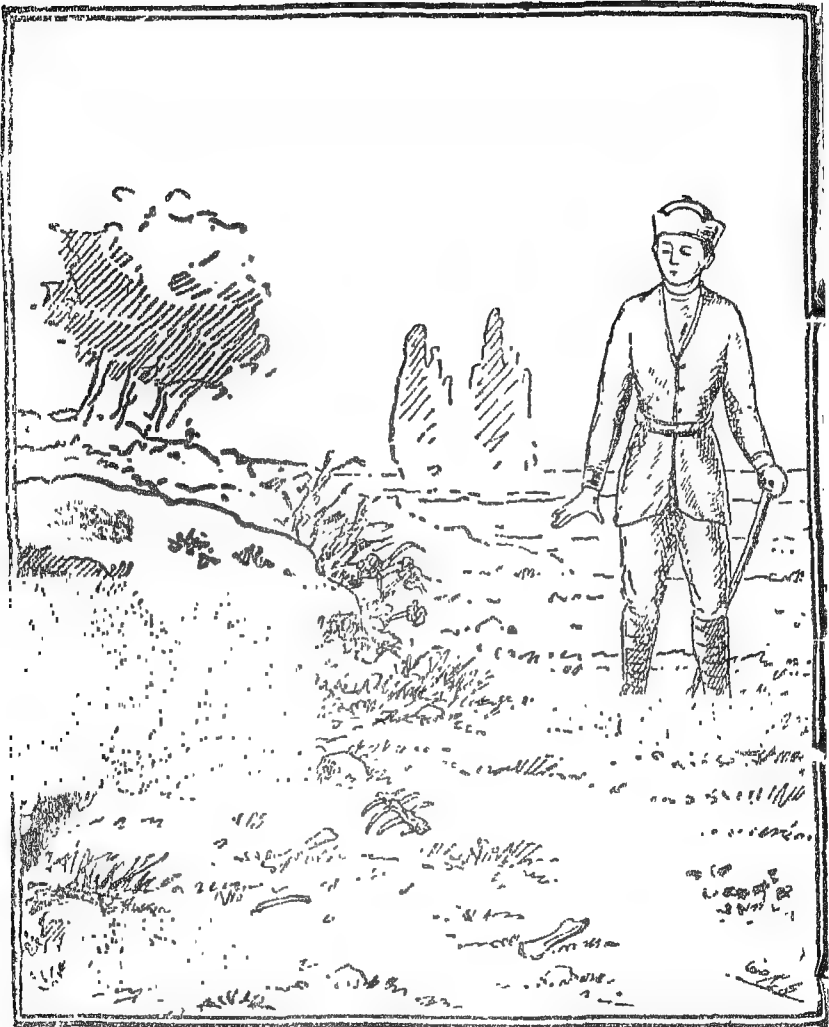
مزارع یا باغبان باید اینگونه نباتات زیان آور را از بیخ و بن بکنند تا آنکه زراعت از  
همسبب محفوظ بماند

برخی نباتات خودرو بمصرف خوراک حیوانات اهلی می رسد اینگونه نباتات را از زمین  
در تابستان خشک کرده انبار میکنند و در زمستان حیوانات خود میدهند

## راستی

هزار آن که باشد دروغ است  
هزار راست باور ندارد کسی  
از کز شب تا صبح

زبانی که باشد بریده زجای  
همچو دروغ آنکه گردد جسی



مکنند و در و با و بی دست و پا



## بخورتا توانی بازوی خویش

یکی رو بهی دید بی دست و پای  
که چون زندگانی بسر میبرد  
در این بود درویش شوریده نکت  
شغال بگون بخت را شیر خورد  
و گم روز باز اتفاق افتاد  
یقین دیده مرد بیننده کرد  
کزین پس کنجی نشینم چو مور  
ز نخلان فرو برد چندی بحیث  
نه بیکانه تیار خوردش نه دوست  
چو صبرش ماند از ضعیفی و هوش  
برویش درنده باش ای دغل  
چنان سعی کن گز تو ماند چو شیر  
بخورتا توانی بازوی خویش  
بگیر ای جوان دست درویش پر

فرو ماند در لطف و صنیع خدای  
بین دست و پای از کجا میخورد  
که شیر می برد آمد شغالی بچنگ  
بماند آنچه رو باه از آن سیر خورد  
که روزی رسان قوت و روزی  
شد و کسیر بر آفرینده کرد  
که روزی نخوردند پیلان بزور  
که بخشده روزی فرستد غیب  
چو چنگش رک و استخوان ماند پوست  
زدیوای محرابش آمد بگوشش  
میسند از خود را چو رو باه ش  
چه باشی چو رو باه و امانده سیه  
که سیت بود در تر از دی خویش  
نه خود را بسفیکن که دتم بگیم

کسی نیک بند بر دوسری  
کسی که از ساد بخت خدای  
از بوستان سدی

۱- و در مهربانی و احسان خداوند تبحر ماند ۲- در این فکر خیال بود ۳- رنگ در این جامی جان اروا است  
۴- شود رنگ بختی پریشان خاطر ۵- گریبان ۵- تبار خوردن بختی غم خوردست ۶- نداشت زنا است  
حکایت

آن یکی و اعطی چو بر منبر بوی	قاصد ان راه را دایمی شدی
دست بر میداشت یارب رحم را	مردمان و مفیدان و طایفان
مرد را گفتند کاین معشوقیت	دعوت اهل ضلالت جو دیت
گفت نیکوئی از اینها دیده ام	من دعاشان این سبب بگزیده ام
خجست و ظلم و جور چندان سختند	که مرا از سرخسیر انداختند
چون سبب ساز صلاح من شدند	پس دعاشان بر من استای شدند
	از شنوی مولوی

۱- در این زمان ۲- دعاگو ۳- سرکش ۴- معمول دوم ۵- گمراهی ۶- بوی پخته  
۷- بوی ۸- خوبی ۹- شایستگی

## اصطلاحات جغرافیائی

حسل - ساحل یا کنار قسمتی از خشکی است که متصل با قیانوس یا دریا یا دریاچه یا رود باشد  
چمن - قطعه زمین مستور از گیاه و علف خود را چمن گویند مانند چمن سلطانیّه در قم  
مرتفع - چمن وسیعی است که چراگاه گاو و گوسفند و اسب و اشیال آن باشد  
بجگل - زمینی است پر و مست که اقسام درختان نوسند و نباتات گوناگون در آن  
روئیده باشد مانند بجگل گیلان و مازندران

دریا - قسمت بسیار وسیعی از قیانوس که در داخل خشکی باشد دریا گویند مانند  
دریای عمان در جنوب ایران

دریاچه - قسمت وسیعی است از آب که اطراف آن از خشکی فرا گرفته باشد مانند  
خزر

خلیج - قسمت کوچکی است از دریا یا قیانوس که در خاک پیش رفته باشد مانند  
فارس در جنوب ایران

باب - آب کم و مستقر را که بین دو خشکی واقع شده باشد و دو دریا را بهم  
مماز د باب نامند مانند باب هرمز که دریای عمان را بخلیج فارس مربوط میکند  
چشمه - محلی را که آب از زمین می‌جوشد چشمه گویند مانند چشمه علی در جنوب طهران

جوی - رشته آب باریکی است که در سطح زمین جاری باشد  
 رود یا نهر - رشته آب جاری است که از بهم پیوستن چندین جوی تشکیل یابد مانند  
 سفیدرود و درگیلان

شط - رشته آب پهنای است که از اتصال چندین رود بوجود آید مانند شط  
 حکارون در خوزستان

مصب - محلی را که رود یا شط داخل دریا یا اقیانوس یا دریاچه میشود مصب خوانند

## حکایت

دوستی بُردش سوزی خانه خراب	یک غریبی خانه میخست از شتاب
پهلوی من مرتور را سکن شدی	گفت او این را اگر تقصیری بُدی
در میان داشتی حجره دگر	هم خیال تو بیا سودی اگر
هم بیا سودی اگر بودیت جا	در رسید می میهان روزی ترا
خانه تو بودی این معمور ما	کاشکی مشهور بودی این سرا
لیک ای جان در اگر نتوان نشت	گفت آری پهلوی یار آن خوش است
آرشنوی مروی	

کجیخسرو دزدید کیان  
چون کجیر و تخت سلطنت نشست  
پسند از لشکر ایران رستم بود

کلی از جنگهای معروف رستم جنگ با اشکبوس پهلوان نامی توران است  
اشکبوس بدست رستم کشته شد و پس از وی چندین دیگر از سرداران توران نیز بدست  
رستم گرفتار و کشته شدند و ترکان شکست یافتند و فرا سیاه در خداتاب مقامت  
ندید و خاقان چین ابیاری طلبید لشکر چین نیز از ایرانیان شکست خوردند و خاقان خود  
بدست رستم گرفتار شد

چپ لشکر چینیان را شکست  
همه ره تنی بی سه انداختی  
نه باخشم او پس را پائی بود  
که خورشید تاریک شد بر سرش  
که شد آفت بریل شیر کیسه  
ز خون روی کشور ایشان شده است  
خروششان و جوشان و دشمن درم

بشیر برد از زمان شیر دست  
بر آنکه کجیخسرو بر انداختی  
تا با جنگ او کوه را جای بود  
بدانسان گرفتند کوه اندرش  
ز بس نینده و خجرو گرزو تیر  
همان بردگان زیستان شده است  
یک زخم ده نیزه کردی قلم



گر تبار بن رستم خاقان چین

[illegible]

چو زوین برستم نشد کارگر  
چو از دست رستم رها شد کند  
خسپیل اندر آورد و ز دبر زمین  
بیداخت رستم کندش ببر  
میر ششم یار اندر آمد به بند  
بستند بازوی خاقان چین  
شمار از شاهانه فردوسی است

۱- طاقت ۲- یاداری ۳- توانائی و جبر ۴- کشیده ۵- پنی سرخ رنگ شده است  
۶- راند و بناک ۷- پُر ۸- میدان ۹- سبزه ۱۰- گلاب آتین ۱۱- شکسته  
۱۲- قوی و زور ۱۳- شیار ۱۴- رستم است ۱۵- دنده ۱۶- قفسه ۱۷- زور داری که قوی  
است ۱۸- آویز ۱۹- زور ۲۰- بنایز گویند ۲۱- کند ۲۲- بندی ۲۳- پنی سرخ رنگ شده است  
۲۴- پنی سرخ رنگ شده است ۲۵- راند و بناک ۲۶- شمار  
۲۷- کشیده ۲۸- پنی سرخ رنگ شده است

شمار از شاهانه فردوسی است  
میر ششم یار اندر آمد به بند  
بستند بازوی خاقان چین  
شمار از شاهانه فردوسی است  
۱- طاقت ۲- یاداری ۳- توانائی و جبر ۴- کشیده ۵- پنی سرخ رنگ شده است  
۶- راند و بناک ۷- پُر ۸- میدان ۹- سبزه ۱۰- گلاب آتین ۱۱- شکسته  
۱۲- قوی و زور ۱۳- شیار ۱۴- رستم است ۱۵- دنده ۱۶- قفسه ۱۷- زور داری که قوی  
است ۱۸- آویز ۱۹- زور ۲۰- بنایز گویند ۲۱- کند ۲۲- بندی ۲۳- پنی سرخ رنگ شده است  
۲۴- پنی سرخ رنگ شده است ۲۵- راند و بناک ۲۶- شمار  
۲۷- کشیده ۲۸- پنی سرخ رنگ شده است





## حکایت

چنان قلمی نشاند و نوشت  
 چنان آسمان بر زمین شد بخیل  
 خوشید سر چشمه های قدیم  
 بودی جسد آفریده زنی  
 نه در آغ سبزه نه در باغ شمع  
 در آغش پیش آدم دوستی  
 میگفت آدم کو قوی حال بود  
 بدو گفتم ای یار پاکینه خوی  
 بنمید بر من که عقلت کجاست  
 چینی که سختی بنایت رسید  
 بدو گفتم آخر تو را باک نیست  
 مرا نیستی دیگری شد باک  
 نکه کرد رخیده در من نقیسه  
 که مرد آرد چه بر ساحل است ای رفیق  
 که یاران فراموش گرد و خش  
 که لب تر نکردند زرع و خیل  
 مانند آب جز آب چشم تسم  
 اگر بر شدی دودی از روزنی  
 مرغ بوستان خورد و مردم مرغ  
 گردمانده بر استخوان پوستی  
 خداوند جاه و زور و مال بود  
 چه در ماندگی پشت آدم بگوی  
 چو دانی و پرسی سواست خطاست  
 شفت بخت نهایت رسید  
 کشد زهر جانی که تریاک نیست  
 تراست بطراز طوفان چه باک  
 که گردن عاقل اندر سیفه  
 تیا ساید و دوستانش غریق

من این سخنوانی نیم روی نرود  
خجوا که بنید خردمند پیش  
چو بینم که درویش مسکین نخورد  
نیم بینوایان زخم زرد که  
نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش  
بکام اندرم تهمه زهر است و درد

ماژدستان سعدی

۱- شهر تبرشام ۲- درخان خرو ۳- خشک شد ۴- مرغسار و صحرای  
۵- شاخ دشت ۶- مجب ۷- نهایت ۸- سختی ۹- تریاک یا تریان منی یا زهره  
۱۰- آبی است که علاج زهر میکند ۱۱- مرغ آبی ۱۲- آردک ۱۳- آردن  
۱۴- نیم سیکره ۱۵- نیم ۱۶- محل دای که در ظرف آب نشیند  
مکن خیمه بازیر و دستان شیر

چو پشیره شوی خون دشمن میرز  
پنشای بازیر و دستان مهر  
برایشان خبر شوم مغرور و شپهر  
خداوند را بچو تو بنده اند  
مکن خیمه بازیر و دستان شیر  
برایشان خبر شوم مغرور و شپهر  
خداوند را بچو تو بنده اند  
برگشتاب نامرادی

۱- طالب ۲- مرز ۳- نسی ۴- مرغ یا شمشیر ۵- شل آب

## اصطلاحات جغرافیائی

کشور کثرت قتمتی است از زمین که مردمان آن دارای یک حکومت و سرور

یک قانون باشند مانند کشور ایران که قتمتی است از آسیا

بر کشور می بر چندین قمت میکنند - چنانکه ایران مہین غریز ما بدہ استان

کہ شامل چل و نہ شہرستان است تقسیم گردیدہ

استان - استان قمت وسیعی است از کشور کہ مشتمل بر چند شہرستان

باشد

شہرستان - شہرستان قتمتی است از کشور یا استان کہ شامل شہر

و دہستانہا باشد مانند شہرستان تہران و اصفہان



از نه یادِ هر کسی نیرنجند و امثال  
 یک تمام خراب چهل جابه دار نخواهد  
 نماید شیطان است  
 موشس بوراخ نیرفت جاروب بد ممت  
 از کور دیده بانی نیاید  
 کارش ندهد

نقد را به نیه عوض مکن  
 فکر امر و ز آسایش فرداست  
 قول مردان جان دارد  
 کار را کی کرد آنگاه تمام کرد  
 کریم درخت از خود درخت است  
 صد کلاغ را یک کلنج میست  
 از نوکیسته ترض مکن  
 هر که بامید بمسایشت گرنه میخوابد

# کیخسرو از سزایان

افراسیاب پس از گرفتاری خاقان چین از ویرای ایران توران باری خود است  
 جنگ آمد این باری ترکان در مقابل آسم تاب نیاوردند و شکست و پشیمان و و بفراد  
 گذشتند ایرانیان در پی آنها شاقه گردی را هلاک و گردی را دگر گرد و غنیمت  
 و امیر بسیار متوجه ایران شدند افراسیاب باندگی از لشکریان خود در هرگز

جان بدر برد و توران چندی با صلاح کار لشکر و پسته جنگ پر اخت پیوست  
 بایران آورد این باری کخسرو و خود پهلاری عازم میدان کارزار شد  
 سپاه و لشکر کشیدند صف  
 چو هر دو سپاه اندر آمد ز جای  
 یه شد ز گرد سپه آفتاب  
 و بس ناله بوق و بانگ سپاه  
 همی آب گشت آسن و کوه و سنگ  
 زمین پر ز جوش و هوا پر خروش  
 جهان سرسبز گشتی ابر برین است  
 بهر جای بد توده کوه کوه  
 همه جنگ ابر لب آورده گفت  
 تو نشی که دارد و دشت پانی  
 ز بیکان الماس و پر عقاب  
 ز گرد زبان اندر آن ز زلف  
 بدرین تنگ و بهامون پنگ  
 بزرگ زبان را بدید کوشش  
 مگر آسمان بازین دشمن است  
 ز گردان ایران توران کوه

همه بوم و بوزیر نسل اندرون  
 هزان پس و لیوان افزایاب  
 و لشکر بد انسان برآ و نختند  
 چرا آمد خردشیدن بوق و کوس  
 بیاد است با گادیانی درفش  
 چه دیو دل از جای برخاستند  
 چرا آمد ز آذر دگر گیسو دار  
 بیابان بگردا بر چون زخون  
 آخر و شش سواران و اسبان زرد  
 دل که گشتی بدو همی  
 سربل تان و تن بی سهران  
 خورشیدین خجرو تیغ تیسند  
 نه گشتی گوا بری برآمد میاه

چو کرباسی آمار داده بخون  
 بختند بر سان گشتی بر آب  
 چنان شد که گشتی برآ و نختند  
 بیکدست خسرو سپهدار طوس  
 همه پهلوانان ز ترینه کفش  
 چپ شاه ایران بیاراستند  
 نبینند بد آنگونه کس کار زاده  
 یکی بی سر و دیگری سرنگون  
 ز بانگ تبیره همی برگزشت  
 زمین با سواران سپرد همی  
 جز نیکدین گزهای گرگان  
 همی خست خورشید را و گیرند  
 بیارید خون اندران در نگاه

و چرا تیان همه جانفخ کردند افزایاب و ترکان قطعه پانپانده شدند سپاه ایران  
 همه را میگویند افزایاب بکوه گرخت و در آنجا بدست لشکریان ایران گرفتار گردید

و بفرمان کخیز گذشته شد

یخسره کشی ز کرتان را سراسر گرفت آخرین دشمنان ایران را بر انداخت  
ایران را بزرگی بخشید و ایران را در دنیا فرمانروائی داد و پس از انجام اینکار  
پادشاهی را بپسر پسرده خود از سلطنت کناره گرفت و روزی از نظر مانا پدید  
چو از کوه خورشید سر بر کشید ز چشم بختان شاه شد ناپدید  
بختند از آنجا که شاهجوی بر یک بیابان نهادند روی  
نخسرو ندیدند جانی نشان زره بازگشتند چون بیشان  
اشمار از شاهان فرود ای

۱- برای جنگ جوش خورشید آمدند ۲- قباب مرغی است که بر آنداده ساقین تیر بجا میزند  
۳- شیر شنگ ۴- دیو ۵- سه زمین ۶- میدان جنگ ۷- بزرگان

### حکایت

آن یکی اسبی طلب کرد از پیر گفت مرد آن اسب آشتی بگیر  
گفت آنرا من نخواهم گفت چون گفت او پس تو است بخت  
مخت پس پس میرود ادو می ۱- گفت دوشم اسبی خانه کن

دشمنی ادو می

۱- اسبی که رنگ آن سیاه و سفید باشد ۲- سرکش



## شرافت

شرافت خلقی است که انسان را سر بلند و آرجمند میدارد  
 شرافتمند کسی است که نه تنها از کارهای نیکین برپزید بلکه از کارهای که موجب بیایی است  
 و دوری گیرند

بر که خواه شرافت یابد باید عهد و پیمان و قول خود را محترم شمارد

فیت بر مردم صاحبسر	خدمتی از عهد پسندیده تر
دست و پا در کمر عهد کن	مانشوی عهد شکن جلد کن
سگ که وفائی بر یا نیستش	زاد منی به که وفا نیستش

انسان شرافتمند باید در کارها راسخ و ثابت قدم و قوی غریم باشد شستی و تری و  
 و تلوش را بخود راه ندهد با اهل دانش و فضل و اختیار و یگان بنشیند از معاشرت  
 فردایگان نادانان اجتناب کند قدر و اندازه هر کس بشناسد در خط و نام یک  
 و شرافت خاندان خود بگوید بیوض بخشد ولی بیوض نستاند  
 شمار از نظامی است

د - کوشش - ثابت و استوار - دودلی - دورنگی و دورویی

۵ - نیکنان و خویبان

## حواشی پنجگانه

و نشان دهنده این پنج حس است که بواسطه آنها چگونگی عالم خارجی را درمی یابیم  
حواشی پنجگانه عبارت است از لامه و ذائقه و باصره و شامه و سامعه  
حس لامه - حس لامه در پوست بدن است انسان بواسطه این حس سردی  
و گرمی و خنثی و نرمی و درشتی و نعل اشیا را در می یابد حس لامه در پوست کف دست  
مخصوصاً در سراسر انگشتان بیشتر از دیگر اعضای بدنست  
حس ذائقه - حس ذائقه در روی زبان و سقف دهان است که بواسطه آن  
شوری و تندی و شیرینی و ترشی و مزه های دیگر را می یابیم  
حس باصره - آلت حس باصره چشم است که با آن همه چیزها را می بینیم  
حس شامه - آلت حس شامه بینی است انسان بواسطه بینی بوهای خوب و بد را  
می بیند و از یکدیگر تشخیص میدهد

بنی را در دو سو، آخ به مان مربوط می سازد

در بینی موهای بسیار کوتاه و نرمی است که میگذارد و گرد و غبار دارد و گلوله شود  
حس سامعه - آلت حس سامعه گوش است که بواسطه آن اصوات شنیده میشود  
در گوشش پرده بسیار نازکی است که آنرا پرده گوش یا صماخ می نامند

# منه عیب خلقی فرومایشی

جانی خردمند و فرزانه بود  
 قوی در لغت بود و در نحو نخست  
 یکی را بگشتم نه صاحب دکان  
 بر آند سوژای من شرح روی  
 تو دردی بمان عیب بدنی هست  
 یقین بشنود از من که روزی یقین  
 گشت عیب جوئی بود و در شرف  
 همه شیب پائین ای نردم چو پائین  
 چو بدنا پند آید است خود گشت  
 تنگداری از مردم و تنگداری  
 قوی از این پس هر که را یکشهر  
 که در حفظ چالاکت و مردانه بود  
 ولی حرفش شایان انگشتی است  
 که اذنان پشیم ندارد و فلان  
 گزین جنس بود و دیگر گوی  
 ز چندین بهر چشم عقابست  
 نبیند به هر دم نیکو بین  
 بپای زلف و سحر و جادو  
 که شمشیر نبرد و در دست  
 پس آنکه به همسایه که به کون  
 یکی را بدید و بدید و بدید  
 جبینی زده و جبینی از رگ زده  
 از بوستان مدعی

جانی خردمند و فرزانه بود  
 قوی در لغت بود و در نحو نخست  
 یکی را بگشتم نه صاحب دکان  
 بر آند سوژای من شرح روی  
 تو دردی بمان عیب بدنی هست  
 یقین بشنود از من که روزی یقین  
 گشت عیب جوئی بود و در شرف  
 همه شیب پائین ای نردم چو پائین  
 چو بدنا پند آید است خود گشت  
 تنگداری از مردم و تنگداری  
 قوی از این پس هر که را یکشهر

۱ - حافظ ۲ - زبردست ۳ - چالاک و جلد ۴ - اندیشه و دوا ۵ - کتایه از در قیامت ۶ - طینت ۷ - فرد و خشی بهیست

# آسیا

## اوضاع طبیعی

قطعه آسیا محدود است از شمال باقیانوس منجمد شمالی و از شرق باقیانوس کبیر و از جنوب باقیانوس هند و از مغرب به بحیرا حمر و اروپا  
آسیا بزرگترین قطعات زمین است و بیش از دیگر قطعات آباد شده و دارای تمدن  
گرم دیده است

هوای آن در نیمه شمالی بسیار سرد و در جنوب بسیار گرم و در دیگر نقاط معتدل است  
بلندترین کوهها در این زمین در آسیا دیده میشود و آن کوهال هیمالیا است و در جنوب  
هیمالیا رشته کوهها در افغانیستان و شمالی قفقاز و در آسیا و اروپا و در شمالی آسیا  
مختص است و از این کوهها آبها جاری میگردد

در آسیا رودهای بسیار بزرگ جاریان دارد مانند رود آمودریا و سیحون و در جنوب  
هندوستان و در غرب در عراق و ایران و سیحون در ترکستان

هندو دره و گنگ در مقدس شمرند و شست و شوی در آنرا نوعی از ببادت میدهند  
آسیا و خلیج فارس در جنوب ایران و دیگری خلیج بنجاله در جنوب هندوستان  
بحیرا حمر که در شمال ایران و قسمت از جلوه دریای آسیا است و درونی زمین و پهنه گستران خود

## پند و امثال

کافر هر را بگیش خود پندارد  
 پشیمان نشد هر که یکی گزید  
 عزت بقناعت است و ذلت بطمع  
 کار و نیکان بد نیسجامه  
 حاقق آنست که اندیشه کند پایا را  
 کسی بود خرم که تخی نشاند  
 خلق بد بر کس مبسه تا بدگرایی پیش خلق  
 خسته نایوانخانه امر و حاقق میخورد  
 بختی خنای خواهی ایدل با بدن صحبت دارد  
 دای و انانی که بانادان نشست  
 بهمن در گوی صاحب و تان گیر  
 نود و پنج آهین در سنگ  
 مرد آنست که لب بندد و باز و بگشاید

## اسکانیان

پس از آنکه در مملکت ایران نصیب یکی از سردارانش شد که سلوکوس نام داشت فرزند پسر  
 ایزد مدتی در ایران سلطنت کردند و آنرا سلسله سلوکید میگویند بساط فرمانروایی این سلسله  
 به سبب اسکانیان برچیده شد سر سلسله پادشاهان اسکانی اشک نام داشت  
 اشک اول با سلوکید با جنگ کرد و آنرا شکست داد

پس از اشک جانشینان او با سلاطین سلوکید پیوسته در جنگ بودند تا رفته رفته آنها را  
 مغلوب ساخته و ولایات ایران را تصرف شدند و شکل سلسله اسکانی را دادند  
 سلاطین اسکانی مدت پانصد سال در ایران سلطنت داشتند و بعد از شکل دولت بزرگ  
 روم با آن دولت جنبه های نیایان کردند و این جنبه بیشتر شج با اسکانیان بود  
 حضرت عیسی علیه السلام در زمان سلطنت فرهاد پنجم از سلاطین اسکانی بدنیاء آمده است  
 در شرح حال سلاطین اسکانی فردوسی در شاهنامه چنین گوید

نفت اشک بود از نژاد قباد	و گر گزشت پور بنشرو نژاد
و گر برادر از اسکانیان	چو پیشتر که بود از نژاد کیان
چو نرسی و چون در نژاد بزرگ	چو آرش که بدنامد او شرک
چو زو بگزری نامدار دودان	خودمند و بارائی روشن روان

چون شست بهرام از اسکانیان      بخشید مجنخی باز از انبیا  
 در او خاندند و دو ان بزرگ      که از ایشان بکشت چنگال گویک  
 از ایشان خبر از نام شنیده ام      ز در نامه خسروان دیده ام

۱- ده در شجاع      ۲- در ایشان استخوان      ۳- جدا کرد و رخت

### حکایت

آوردند اند که مردی گو سفند شمره داشتی فراوان و در ایشان بود سخت پارسا و پهلوان  
 آن گو سفند از آنچه اندک شیر بودی حاصل کردی و بنزد یک خداوند گو سفند بردی آن مرد  
 نیم چندان آب در شیر کردی و شبان را دادی و گفتی برو بفروش شبان مرد را بخت  
 کردی و پند می دادی که ای خواجه با مسلمانان خیانت مکن که عاقبت مرد را چنان  
 نامحمود بود آن مرد سخن شبان شنید و چنان میگردد تا شبی با اتفاق آن شبان در راه  
 گو سفندان بداشته بود و خود بر بندگی رفته بخت فضل بهار بود و بر گود یارانی آمد  
 خفیم و سیلی سخت بپا زد و در این رود که افتاد و آن گو سفند از آن جلد برید و پلاک  
 کرد

گفتی آن آب قطره قطره همه جمع شد تا که در سینه و رزمه

۱- گله گو سفند      ۲- ناستر      ۳- حای      ۴- ز قبا و سینه گاو می کشند

## حکایت

هکذا ده رانشیندم که کوتاه بود و خیره دیگر برادرانش بند با او خبری پدر چشم بسته  
در وی نظر کرد و پسر بفرات در یافت و شرد خدمت بجای آورد و گفت ای پسر کوتاه  
خود من به از نادان بلند نه هر چه بقامت شهرتیت بهتر

آن شنیدی که لاغری دانا گفت روزی با همی منم به

اسب تازی اگر ضعیف بود چنان از طویده خسر به

پدر بخندید و ارکان دولت چندی نه و دیگر برادرانش بجان برنجیدند  
تا در سخن گفتند باشد حیب و هنرش نهفته باشد

هر بیشه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ نهفته باشد

شنیدم که در جهان نزدیک یکی ملک را دشمنی صنعت روی نمود چون سگ از هر ده جانب

روی جسم آوردند اول کسی که اسب در میدان جهانید آن پسر بوده گفت

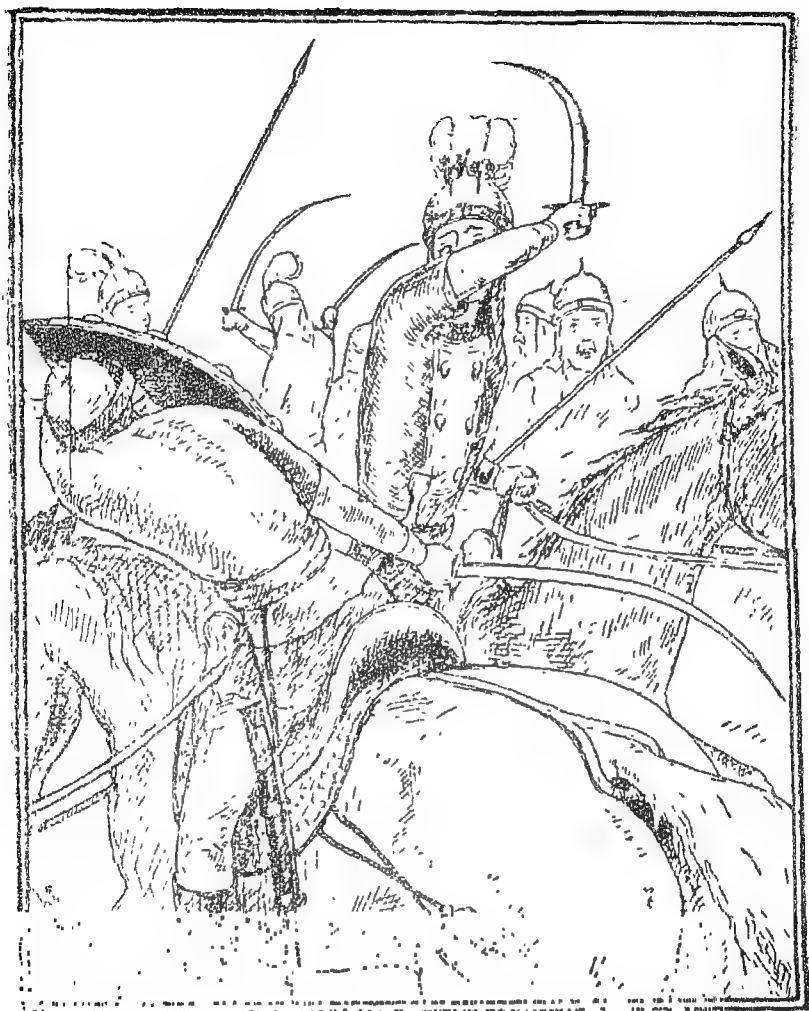
آن زمین بشکم زده جنگ نیستی است آن نم کا ندر میان خاک و خون نمی میرد

حاکم جنگ آرد خون خویش بازی میکند روز میدان و آنکه بگیرد بخون نشکری

این گفت و بر سپاه دشمن زد و تنی چند از مردان کار دیده و میخواست چون پیش پدر

آید زمین خدمت بپرسید و گفت





حکایت  
ملکزاد و جنگ با دشمن

ایک شخص منت تیر غور  
تا درستی بهتر نپذیری  
اسب لا غریبان بکار آید  
روز میدان ز گاه ژواری

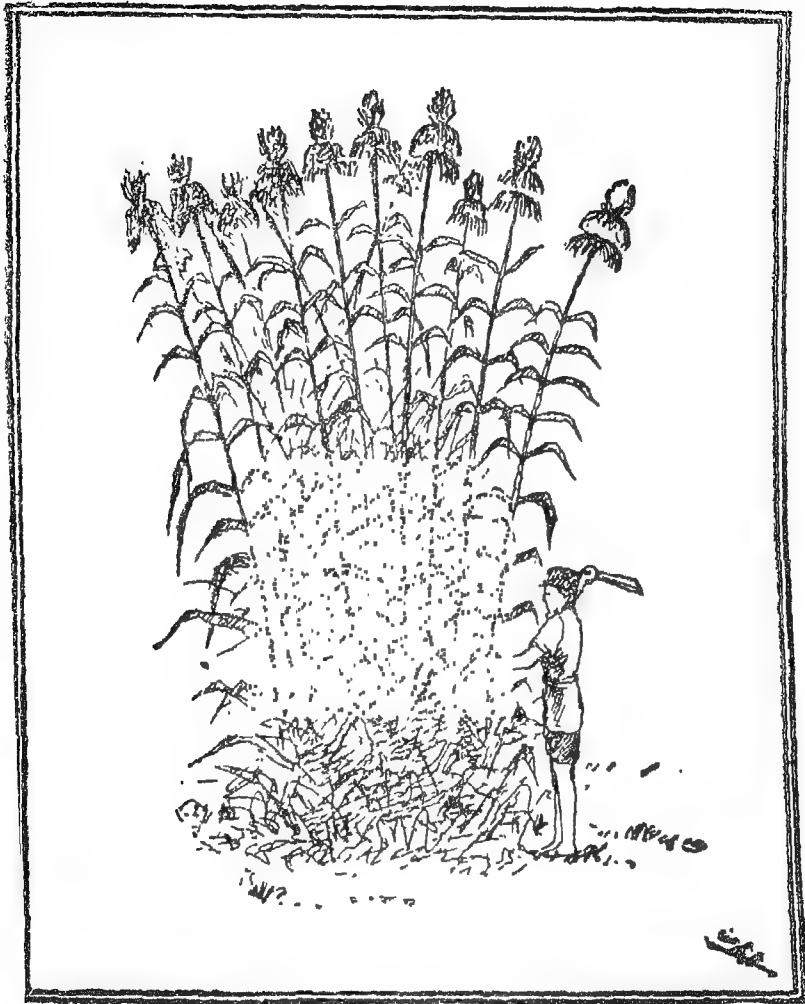
دوره اند که سپاه دشمن بی قیاس بود و سپاه ایران اندک جا حتی آهنگب گزید کرده  
چهارم بر زد و گفت ای مردان بکشید تا جائه زنان نپوشید سواران اینجمن  
و تیر زیاد گشت بیکبار حمله کردند شنیدم که در همان روز بر دشمن طغریانقه یک  
مرد پیش بوسید و در کنی گرفت و هر دو زنش نظرش کرده تا و یهید خویش کرد برادرش  
حد بر دزد و زهره طعاش کردند خواهرش از غرغ بید و بر چه جسم زده بر سر  
در یافت دست از طعاش باز کشید گفت محال است که من زندان میرد و سیران پای ایشان گیرند  
کس نباید زیر پای بستم در همانی از جهان شود منتهی

چهارم از این حالت گئی دادند برادرش اینخوانه و گوشمالی بواجب داد پس بر یک  
از اطراف بلاد حصه معین کرد تا نشسته و نزاع بر خاست که گفته اند ده درویش ده  
گلیمی خشنید و دو پادشاه در آفتی میجند

نیم نانی که خور و مرد خدای  
بذل درویشان کنی دیگر  
هفت اقلیم از گیسو پادشاه  
چنان در بند استیسی دیگر

از باب اول گلستان می

۱- خود ۲- کوچه ۳- بر شیار ۴- بزگروه ۵- نادان ۶- عربی ۷- پنهان ۸- جنگ ۹- سخت ۱۰- فرم  
۱۱- بیاض ۱۲- دیری ۱۳- خبه ۱۴- جند ۱۵- مرغی است که بیایکی نرسد ۱۶- نابو ۱۷- هزار قسمت ۱۸- کشور خنده



اصاق سبز و نازک گندم کمی شیرین است

این شیرینی ماده قند است که در بیشتر نباتات و میوه ها موجود است و همین ماده است که زنبور عسل آنرا از گلها گرفته بکند و میسرد و از آن عسل میسازد

در مالک گرم یک قسم فی میروید که ماده قندی بسیار دارد و آنرا اینک میگویند قند معمولی از شکر و یا چغندر میسازند

برای ساختن قند شکر یا چغندر را خرد میکنند و شیر آنرا بوسیله فشار بیرون میآورند

و چو شانند و صاف میکنند و پس از آن در دیگهای بزرگ میریزند و بار دیگر میچوشانند

تا مقداری از آب آن تخیر شود و مایعی غلیظ که آنرا شربت مینامند باقی مانده از این

شربت بطریق مخصوص نبات و شکر میسازند

برای ساختن قند معمولی شربت مذکور را با مقداری آب میچوشانند و گرمیهای

که موسوم بزغال حیوانیت در آن میسوزند تا رنگ آن سفید شود آنگاه شربت را

صاف میکنند تا زغال حیوانی آن جدا شود و شربت صاف شده را جوش میدهند

و چون بقدری که باید غلیظ شود در قابلهای مخروطی شکل میریزند شربت بتدریج در قاب

صرد و تبدیل لقند میشود

شده را برای شیرین کردن چای و قهوه و کاکائو و ساختن مربا و انواع نانهای قندی

بکار میبرند

شده را فاشتا و در بین خدا نباید خورد زیرا اشتها را کم میکند و سوزش معده میآورد و بطور کلی  
از افراط در خوردن شیرینی باید پرهیز کرد

### سترداری

چونکه اسرار ت نهان در دل شود	آن فرات زودتر حاصل شود
گفت منبر که هر که تر نفست	زود گردد و با فرا و خویش خفت
و اند ما چون در زمین پنهان شود	متراد سرسبزی بتیان شود
نه از فقره گردن بزند می نهان	چو در شش کی یافتی زیر گان

### وفای معبد

و حده تا باید وفا کردن تمام	در سخا ای گردد باشی سر و دام
و حده کردن را وفا باشد بجان	تا به بینی در قیامت فیض آن
و حده اهل کرم گنج روان	و حده تا اهل شد سرخ روان

از شنوی بروی

# شرم

اشرم دل را بسته دارد و تن  
 شرم باخده ترا بجنب آورد  
 هر که را شرم گردد اندوه دوری  
 شرم باشد بلائی نگرانی  
 مرد را شرم شرم روی کند

شرم بتناخت زانو و زمین  
 شرم رویت بنام و ننگ آرد  
 برده پرده ای مستوری  
 بجهت گزاف نگه داری  
 خفقرا خوب خلق و خوبی کند  
 او جام هم به حدی

هـ پوشیدگی و خفت ۲ - ۳ - سخن یاده و باطل ۲ - گرانیدن میل کردن ۲



## اوضاع اقتصادی آسیا

آسیا سرزمینی است پر خیر و برکت که انواع محصولات معدنی و نباتی و حیوانی در آن حاصل می‌آید

در جمله معادن آسیا معدن طلا و نقره و مس و زغال سنگ است که در سیبری و چین و ژاپون و هند بسیار است و دیگر معدنی است که در بیشتر نقاط آن وجود دارد محصول نباتی آسیا در چین و ژاپون و ایران گندم و جو و در نواحی جنوبی برنج و در بیشتر پهنه و انواع ادویه و در عربستان قهوه است

در چین و ایران تربیت کریم ابریشم و بدست آوردن ابریشم معمول است از درختان جنگلی آسیا چوبهای قیمتی از قبیل آبنوس و سندل بدست می‌آید و از شیره بعضی از آن درختان کاج و صمغ عربی گرفته می‌شود

در قطعه آسیا بواسطه وجود مراتع و چمنزارهای وسیع تربیت مویشی و اهلی ساختن حیوانات وحشی معمول و متداول است و یکی از منابع ثروت مردم آن قطعه است

محصولات حیوانی آسیا پوست و پشم و عاج و لبنیات است و در صنایع اهالی آسیا بیش از مردم دیگر قطعات است

مردم آسیا عموماً مصنوعات خود را با دست می‌سازند آسیا بیشتر کشورهای بسیار و بطن تجارتی را در

# نمونه و امثال

دست اندر یار نیکی کار زن  
خوشتن کم بین خود غشته ه شو  
هر کس را هر کاری ساختند  
ز ابتدا ای کار خسته را بین  
دست و پای میل کی خنجان شود  
بین بچه که ز کشت دولت جستن است  
صحت احسن بی خوف که رخت  
دوشی با قتل و با قتل گیسو  
سگر نعمت خوشتر از نعمت بود  
نعمت حق را باید یاد کرد  
فضل و رحمتی با نری بجده است  
ما که میان گر کنی احسان سزا  
هر که اوتن را پرستد جان نبرد

از مشنوی برای



# مسلله ساسانیان

## اردشیر بابکان

اردشیر بابکان نوسه ساسانی است که بر اردوان پنجم آخرین پادشاه  
اسکانی خروج کرده

در جنگی که بین اردوان و اردشیر واقع شد اردوان مغلوب و کشته و ساسانیان  
منقرض گردید

گرفتار شد اردوان از میان داد از پی تاج روشن دان

پس از کشته شدن اردوان اردشیر بر تخت نشست

وزرا بخاک شد سومی قیغون سیر تخت بدخواه کرده نگون

نمر بسته و گریزان بدست بر آراسته جایگاه نشست

چون تاج بزرگی بر سر بر نهاده چنین گفت بر تخت پرورده شاه

که اندر جهان داد گنج من است جهان تازه از دست برخ من است

اردشیر با امپراطور روم نیز در جنگ شد و او را شستنی سخت داد

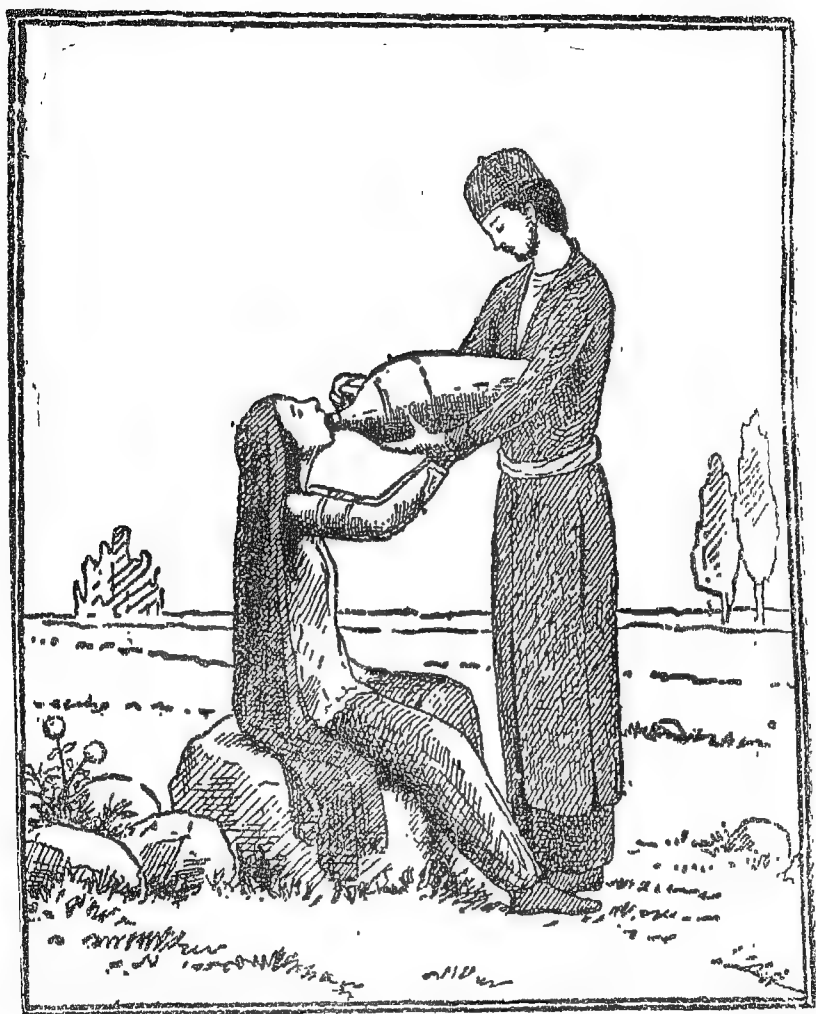
این پادشاه در ترویج دین زردشت و دانش ساختن آتشکده های ایران که در زمان

اسکانیان و بخرابی نهاده بود کوشش بسیار کرد

از شیر پادشاهی خود خند بود و بوسی نخان جهان و نصیاح خود خنده وضو است  
از شیر بخام مردن پسر خود شاه پور را بدینگونه اندر زید

بدان ای پسر کاین سرای فریب	خدا و کسی شادمان بی هیبت
گفتم این بن با شش دین خرد	چو خواهی که روزت بید نگذرد
هر آنکس که پوشش کند برگناه	تو پذیرد و کین خود از وی خواه
چو خشنده باشی گر آشی شوی	بدانانی و داد نامی شوی
رخ مرد را تیره دارد و از رخ	بندیش هرگز نگیرد و فروغ
بنده دامن کار امر و زرا	بر تخت نشان بد استوار
تیرس از بد مردم بدنهان	که بر بدنهان تنگ باشد جهان
چو خواهی که بتائیدت یارها	بنده ششم و کین چون تویی پادشا
سخن بشنود بهترین یاد گیر	گفت تا که ام آیدت و پذیر
مردان مرا شاد گردان بداد	که پیرد ز بادی تو بر تخت دشا
	دشمنان را شادمانه فرو می است

۱- نام با تخت قدیم ایران ۲- بنی تخت را زبنت ۳- لای از دنیا ۴- بیم و ترس  
۵- طرز خرابی ۶- عزیز ۷- ارشنانی ۸- گداز ۹- بی باطن ۱۰- تراشید



کایت  
بایزید و مادر

## حکایت

از بانی چو بطامی پرسیدند چه کردی تا بدین مقام رسیدی گفت آن کار که پسین  
کار امید انتم شنیده بود آن رضای مادر است آنچه در جلد ریاضت و مجاهده و  
غریبت و خدمت تجسم در آن یافتیم که یک شب در از من آب خواست بر رخم آب  
آوردم و کوزه آب نبود و بر بسو رخم نبود در جوی رخم آب آوردم چون از خواب بیدار  
آگاه شد آب خورد و مرا دعا کرد که دید کوزه بر دست من افتاده بود گفت چرا دست  
شما می گشتم رسیدم که تو بیدار شوی و من حاضر نباشم

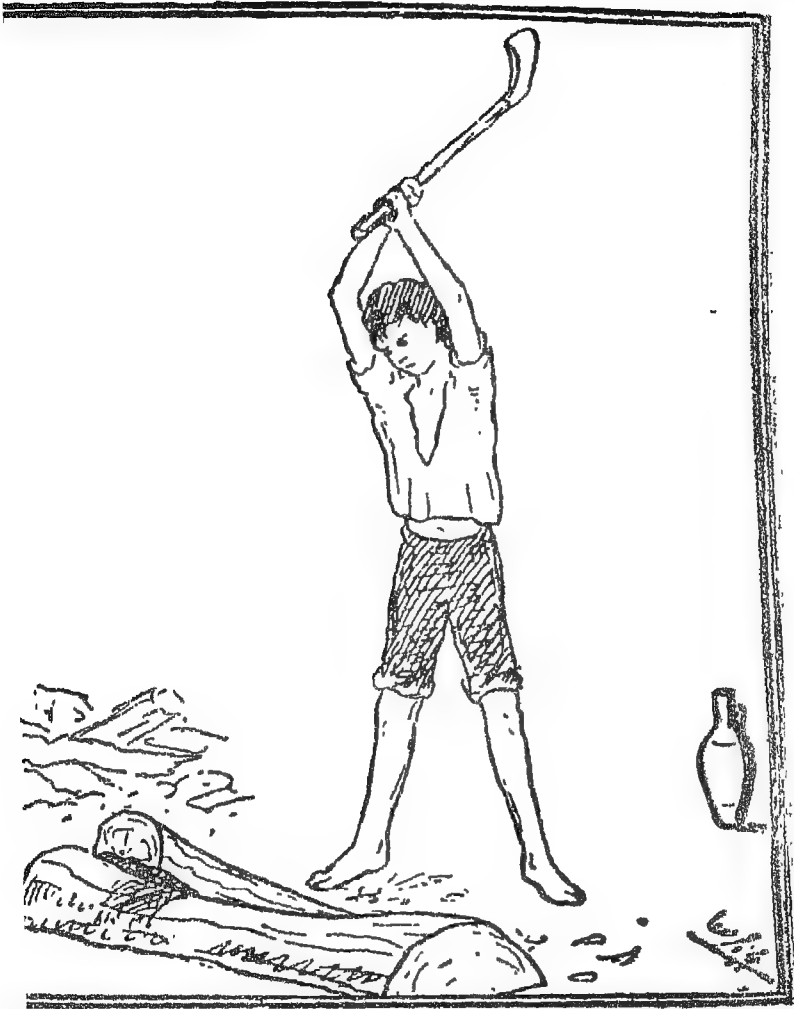
مخلص از ذکره آید و یا شیخ حله

۱- نام یکی از غنای بزرگ - سختی بردن در جادات دیگر - کوشش - بیخ بسته بود

## حکایت

آورده اند که عمر بن عبد العزیز در زمان خلافت خویش شبی چیزی میوشت چون از شب بیدار  
بگذشت روغن چراغ روی بقصان نهاد و همانی حاضر بود گفت اگر اجازه باشد بروم و قدح را  
روغن چراغ آوردم گفت همانرا خدمت فرمودن از فروت نباشد میمان گفت کینزک را که  
خدمتگاه است آواز دهم تا بدین خدمت قیام نماید گفت از هر چنین کار راحت را بخواهی  
و انسان کند نباید که پس خود برخواست و روغن چراغ آورده و در خدا بن ریخت

مخلص از ذکره آید



مکت و درزش

## حرکت

به بیداشت

تئیسیر آید از راه سه گاه در گوشه بنشیند از نزد و بیچگاه بکار نبرد زنگ میزند و کند میشود  
انسان هم مانند تئیسیری است که برای قطع فصل کارهای این دنیا آغوشیده شده است  
اگر حرکت نکند ناتوان و در بخور میگیرد

کسانیکه روزگار خود را به تبلی و تن پروری میگذرانند هرگز روی تند رشی نمی بینند  
آقا مردمانیکه بازوان خویش را در کسب روزی بکار میسازند تند رست زندگانی میکنند  
و خسرو از میانند

حرکت یا هیچ بای تن بد نرا سخت و نیرد مند می سازد و گردش خورشید میکند و انسان را  
بدن طولانی حادث میدهد و جهازها ضمه را مرتب و منظم می سازد  
همچنانکه حرکت نکردن مضرت است حرکت بسیار نیز مضرت دارد از اینجا است که کمال استراحت  
نیز مانند حرکت از ضروریات زندگی شمرده اند

هر کسی باید پس از کار کردن قدری استراحت کند و بدین راه حال آراش و سکن  
نگاه دارد

شخص عاقل باید شبانه روز خود را بچندین قسمت تقسیم کند بعضی را بکار و بعضی را به استراحت  
از خواب که برای حرکت شمرده شده بفرماید و منافع ورزش میتوان پی ببرد

## آدمیت

زن آدمی شرفیت بجان آدمیت  
 اگر آدمی محشم است و دمان گوش نمی  
 تحقیقت آدمی باش و گزند مرغ باشد  
 مگر آدمی نبود که اسیر دیوانی  
 اگر این درنده خونی بطنیت میرد  
 مرد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند  
 بنصحت آدمی شود بخوشی تن که سدی  
 نه این با سر ریاست نشان آدمیت  
 چه میان نقش دیوار و میان آدمیت  
 که همان سخن گوید بزبان آدمیت  
 که فرشته رده ندارد بجان آدمیت  
 همه عمر زنده باشی بروان آدمیت  
 بجز که تا چه حد است بجان آدمیت  
 هم از آدمی شنیده است بجان آدمیت

ادبیت با سدی

۱- با شرف ۲- میان نقش دیوار و انسان چه فرقات ۳- از روی راسی ۴- شیطانی

۵- شرف و طینت تر ۶- جان ۷- اندازه

## وفای عهد

منکر تو بد آن که ز دفتون آید مرد  
 در عهد نخواه کن که چون آید مرد  
 از عهد شد عهد اگر بد آن آید مرد  
 از هر چه بجان بر می فروزن آید مرد

از سنای

۱- هر چه ۲- اگر مرد همه خود ناکند

## اوضاع سیاسی آسیا

آسیا نمیدود و هیون جیقت دارد  
 مردم آسیا اغلب از نژاد سفید یا زرد  
 سفید پستان در هند و افغان و ایران و اغلب زرد پستان در چین و ژاپن  
 سکنی دارند  
 در آسیا مذاهب و ادیان مختلف رواج دارد و مهمترین آنها دین مبین اسلام  
 و کیش برهنه بود است  
 بیشتر اهالی چین و ژاپن و هند و چین بت پرستند و اکثر سکنه هند وستان بنی  
 مذہب اسلام و برهنه و اغلب مردم ایران و افغانستان و عربستان و آسیای  
 صغیر مسلمانند  
 زبان مردم آسیا نیز مانند مذہب آنها مختلف است  
 مهمترین زبانها نیکه در آسیا بدان تکلم شود زبان چینی و هندی و عربی و فارسی  
 ترکی است و شکترین این زبانها چینی است  
 بیشتر کشوری آسیا دارای حکومت مستقل و قسماً از آن مانند هند وستان و چین  
 جزو تصرفات دولت اروپائی میباشد



## امانت و میرپوشی

امانت آنت که انسان در هر حال درستکار باشد اگر کاسب و پیشه ور است  
 باشد اگران بصد آنت و راستی نموده کند و آنها را فریب ندهد و اگر خد نکند ارواح  
 کاریر که بر عهد گرفته بخوبی و صداقت انجام دهد و تصرفات ناروا در چیزیکه با او  
 سپرده اند نکند

کسی که امان نباشد خائن است

خیانت از زودی بدتر و خائن از دزد دیرتر است

یکی از شرائط امانت نگاهداری سراسر است

شخص امان اسراریر که با او سپرده میشود فاش نمینازد

آن شنیدم که گفت و مسامحه  
 با رفیق از آن خود رازی

گفت این را ز را نگوئی باز  
 گفت من کی شنیده ام ز تو راز

شرعی بود در هوا افشا  
 در تو ز ادانیسته مان در من مرو

اشعار از صدقه سنائی

۱- تاجران ۲- راستی ۳- کارگر ۴- رفیق ۵- یکی از رفقای خود

۶- پاره آتش ۷- خاموش شد

# شاپور اول

از سلسله ساسانیان

پس از اردشیر بابکان پسرش شاپور اول بر تخت نشست

بمژداردشیر آفریدند شاه

شاپور بر سپرد تخت و گلا

چو شاپور نشست بر تخت داد

گلا ده دل اند دز بر سر نهاده

چنین گفت بانامور انجمن

بزرگان پر دانش را شای زن

منم پاک فرزند شاه اردشیر

مرا آینده دانش و یاد گیر

همه گوشش دارد فرمان من

نگر دید یکسره پیمان من

شاپور مانند اردشیر پادشاهی رعیت

نوازه دانش پرور بود و در زبان جهان

وی کشور ایران آباد گردید و مردمان در نهایت آسایش زیستند

شاپور دوبار بار و میان جنگ کرد و بر آنها غلبه یافت و امپراطور روم را اسیر

کرد و بایران آورد

خروش بر آمد ز هر مرز و دم

ز قید آند برگشته شد تا بر دم

چو آگاهی آمد بشاپور شاه

بیاراست کوس و از قش سپاه

بر آمد ز هر دو سپه کوس و غوغا

بجانبید از قلب شاپور گویا

بسی ناله بوق و هندی در می

پهر اندر آمد تو گشتی ز جای



سایه‌ها را دل که امیر طرودم در جلوه می‌آورد زانو در آید

تیر به بستند بر پشت	همی بر شد آد از اسبان و صل
زمین جنب جنبان هوا پر ز گرد	چو آتش درخشان منان در نبرد
فرانوش جنگی بقلب اندرون	مگر فشار شد بادی پر ز خون
وزان رویان کشته شده هزار	بپالونیه در صفت کارزار
هزار و دویصد گرفتار شد	دل نجبان پرز تیمار شد
	اشعار از شاهنامه فردوسی

۱- شاد ۲- گوینده و خواننده ۳- حمد ۴- نام نجات ۵- زیبا

۶- دل شکم ۷- شجاع و دلیر ۸- نام یکی از مردان دم ۹- نام نجات

۱۰- غم و رنج داند

### از نهمان هوشنگ

- ۱- آغاز و انجام هر چیز بزدان پاک است هر آنکس آغاز آشنخت تایش سپید کرد
- و هر کس از انجام آگاهی یافت که ببیند گیتی است
- ۲- خوشترین آرزوی بنده از خداوند آنست که ویرا پیوسته تندرست دارد
- ۳- دانش و کردار چون جان و قند و آتش بیخ است و کردار و بخت و آتش پدر است
- و کردار پدر دانش بیکر و در سود بخشد و کردار و بختش با انجام نرسد

## حکایت

یکی از حکما پس را نمی میکرد از سیر خوردن که سیری مرد را رنجور دارد و پسر گفت ای  
مردم سگی نیز نکشد نشینده که طرفیان گفته اند سیری مردن به که گرسنگی ببرد گفت  
ای پسر انداز ده نگه دار کلو او آشته بود و لا تفرقوا

نه چندان رنجور کرد و پاست بر آید	نه چندان که از ضعف جانست بر آید
با آنکه در وجود طعاست خطافض	رنج آورد طعام که بیش از قدر بود
گر گشت خوری تکلف زیان کند	در نان خشک دیر خوری گلشک بود
	از باب موم گلستان سعد

۱- گفته بخان ۲- بخورد و با شام بد و زیاد روی نکشید ۳- نا توانی ۴- بهره نش ۵- اندازد ۶- سختی دارد

دوی بی بی ۷- ضمه

## حکایت

شقیق یعنی بابر ابراهیم گفت چون میکنی در کار معاش گفت اگر چیزی رسد شکر کنیم  
اگر نرسد صبر کنیم گفت گمان نیز چنین کنند که چون چیزی باشد مراعات کنند  
و دم جنبانند و اگر نباشد صبر کنند ابراهیم گفت شما چگونه کنید گفت اگر  
دارا چیزی رسد ایشا کنیم و اگر نرسد شکر کنیم  
فصل از تذکره لادینا

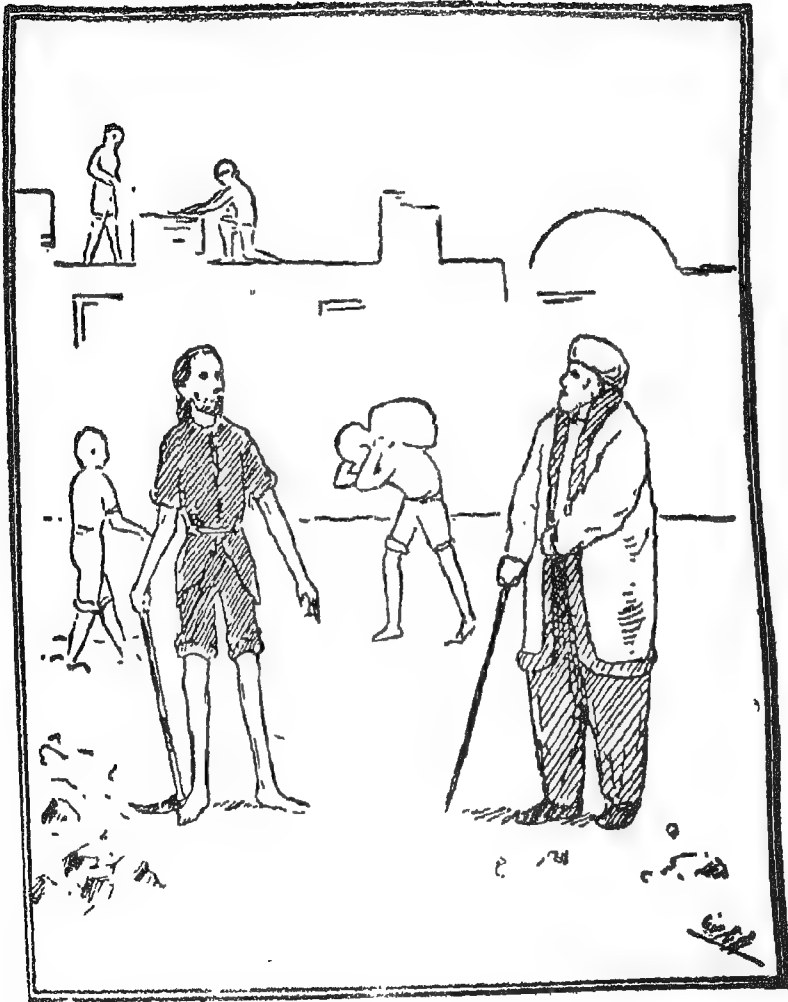
## صرب

صرب فلزی است شگین و نرم که باندک حرارت آب شود  
به یک صرب آبی روشن است

صرب همچو در معدن بحال خالص یافت نشود و غالباً با مقداری نقره یا گوگرد مخلوط است  
شک را که صرب دارد ذر کوره حرارت میدهند تا ذوب شود هنگام ذوب نقره چون  
شگین است زیر میرود و صرب روی میآیند بعد آن دو فلز را از یکدیگر جدا میکنند  
مگر قطعه صربی را بر بزند محل بریدگی آن سفید و براق میشود ولی بخار و دیت هوا نیز از آن میگذرد  
صرب در هوای نناک زنگ میزند و زنگ آن زهر خطرناکی است از این جهت نباید  
طرف خوراک را از صرب ساخت

از صرب گلوله و ساچمه و درقه های نازک میسازند  
چون صرب را با رومی و قلعی مخلوط کنند سخت میشود و آنرا برای ساختن اسباب  
الآت بکار میبرند

از ترکیب صرب و چندین فلز دیگر فلزی سخت بدست میآید که حروف چاپ را از  
آن میسازند



حکایت  
نعمان و جابر

# حکایت

شنیدم که تهمان سپید قام بود  
یکی بنده خویش پنداشتش  
خادید و با جور و قهرش بساخت  
چو پیش آتش بنده رفت باز  
پایش در افتاد و پوزش نمود  
بسالی ز جورت جگر خون گفتم  
ولی بسم بخایم ای نیکو  
تو آباد کردی شهبان خویش  
خلاصیت در خیم ای نیکبخت  
دگر ده نیاز از دش سخت دل

ز تن پرور و نازک اندام بود  
ز بون دیده و در کار بگل داشتش  
بسالی سر آئی ز بهرش ساخت  
ز تماشش آینه شبی فراز  
بخندید تهمان که پوزش چه سود  
بیکساعت از دل بدر چون گفتم  
که سود تو مارا ز ثانی نخوا  
مرا بکشت و معرفت گشت پیش  
که فرمایش و قمار کار سخت  
چو یاد آیدم سختی کار گل

از بوستان سعدی

۱- سیاه رنگ - ۲- خوار و عاجز - ۳- گل کاری - ۴- خانه - ۵- بیم و ترس  
۶- پیش - ۷- خور و خوری - ۸- فشری - ۹- حرم سعدی - ۱۰

۱۱- دزدانی و شناسایی



# کشورهای آسیا

ملک آسیا بزرگ

## کشور چین

این کشور پرجمعیت ترین نقاط دنیا و از چندین مکتب شکل یافته است

چای و ابریشم چین معروف است

پایتخت چین کن است که از اخان بنج میگذشت در خان بنج کاغذ خوبی میباشند

که کاغذ خان بنج معروف است

## کشور ژاپن

این کشور در کتب از چندین جزیره کوچک و بزرگ که در اقیانوس گیرند

مردمان ژاپن از حیث تمدن بر دیگر ملل آسیا برتری دارند و در علم و صنعت با اروپاییان

همسری میکنند محصول عمده ژاپن برنج است که خوراک غالب اهالی میباشد

پایتخت این مکتب توکیو است کشور هندو چین

این کشور به قسمت میثو یک قسمت آن متعلق به دولت هندو قستی دیگر متعلق به دولت

انگلیس قسمت سوم کشور متعلق است که از ایلام میباشد

# کشور هندوستان

بن کشور بعد از چین پر جمعیت ترین کشورهای روی زمین است  
 هندوستان سرزمینی است آباد و پر نعمت و در آنجا پنبه و غلات و چای و پنجه  
 بسیار خوب و فراوان بلل می آید  
 پایتخت هندوستان دلی و شهرهای مهم آن کلکته و بمبئی است  
 مملکت هندوستان در تصرف دولت انگلیس است

## کوشش

تپش باد و خورکجا باد	هر که چون سایه گشت خازنیش
سیکته در دگر کجا باد	و آنکه در بحر غوطه می نخورد
ضربه سیم و زر کجا باد	و آنکه چشوشی کند از کار
کام دل از هنر کجا باد	که بفرزند گوشه گیر بود
بر شکارش طفر کجا باد	باز که آشیان خود نبرد

ابن سینا

در خوابشده - در خواب خود را در آفتاب فروختن است - در شسته - در بکشد - در فروزی

# ند و امثال

فضول را بزد ز چشم گفت پیرش تراست  
 صد دفعه گز کن یک دفعه پاره کن  
 یار نیک را روز بد باید شناخت  
 هیچ به بهر ایسج تنان کاری نیست  
 از هر دست بد بی پس گیری  
 ظلم ظالم و برت تو زنیاند  
 کور از خدا چه میخواهد و چشم بینا  
 کار بزرگ بایه عزت است نه نام بزرگ  
 عسرو بار کسی را نمیدهند  
 آدم زنده زنده نمیخواهد  
 کاتبی کافری است  
 علف بدین بره شیرین است  
 همه ابری باران ندارد

## شاپور دوم

از سلسله ساسانیان

یکی از پادشاهان بزرگ ساسانی شاپور دوم است

بجایگاه هرگز پدرشاپور برادرشاپور بسوز از مادر متولد شده بود بزرگان ایران با  
شاپور را بر تخت نشاندند و تاج سلطنت را با لای سیروی بپا و بختند

بسر برش تاجی بپا و بختند  
بر آن تاج زیرش درم بختند

چهل روز بگذشت از آن خواجه  
یکی کودک آمد چو تابنده

در آئینه بدش نام شاپور کرد  
بدان شاه دانی یکی سور کرد

چو آن فرد را سیر دادند شیر  
نوشتندش اندر میان حشیر

چهل روزه را زیر آن تاج زر  
نهادند بر تخت فرخنده

شاهی بر او آینه نخواندند  
همه هسته ان گوهر افشاندند

بزدوی بفرهنگ جانی رسید  
کز آموزگار ان سه اندر گشید

چو بگفت بگذشت بر شاه روز  
فروزنده شد تاج گیتی فروز

بهنگام کودکی شاپور عر بها سر از فرمان چیده بودند چون شاپور بجهت رسید آبل  
بسر کوبی عر بها پرداخت و فرمان داد تا کتی بعضی از آنها را سوراخ کنند و از

آن طایف بگذرانند به نیت اعراب شاپور را ذوالاکتاف لقب دادند

شاپور پس از سرکوبی انحراب بار و میان جنگ کرده بر آنها غلبه یافت و ارمنستان و

چند شهر دیگر را تصرف در آورد  
پس را بنگر که اندر کشید

بزد دست و گرز گیران بر کشید

با رنده آمد دوم کرنای

جرجیدن گرز و هندی درای

ز آزاره بر آمد زهر پهلوی

چاکاک برخواست از هر سونی

در خیدن کادیانی درفش

شب تیره و تنگیای بنفش

نقشی هوا تیغ بار و می

جهان کیره میخ دارد می

سوار بود قیصر بهینر

همی که دشا پور زیمره زور

بی اندازه شستند رومی سوار

فرزن از ده دود هزاران شمار

بهر گوشه آتش اندر زدند

همی آسمان بر زمین بزدند

چو آگاهی آمد ز ایران مردم

که ویران شد آنروز آباد بوم

سراسر همه روم گریان شد

وز آواز شاپور بر بیان شدند

۱- پول ۲- مجروحان با یکدیگر دانه صاحب دیر آتش پرستان ۳- بفتح اول و ثانی چیده ۴- چهارچوب ۵- دانش دواب ۶- شان ۷- زنگ هندی ۸- فریاد و بانگ تحسین ۹- صدای بر خیزش

۱۰- ابره مند ۱۱- محمد ۱۲- جاد مقام ۱۳- نثرل دناوی

نختم قهوه را ابتدا از مصر بستان برده و کاشته اند اکنون در حجاز و یمن درخت قهوه بسیار است

در امریکای مرکزی و برزیل نیز درخت قهوه معل می آید و حاصل خوب میدهد و آن بخوبی قهوه یمن و حجاز نیست

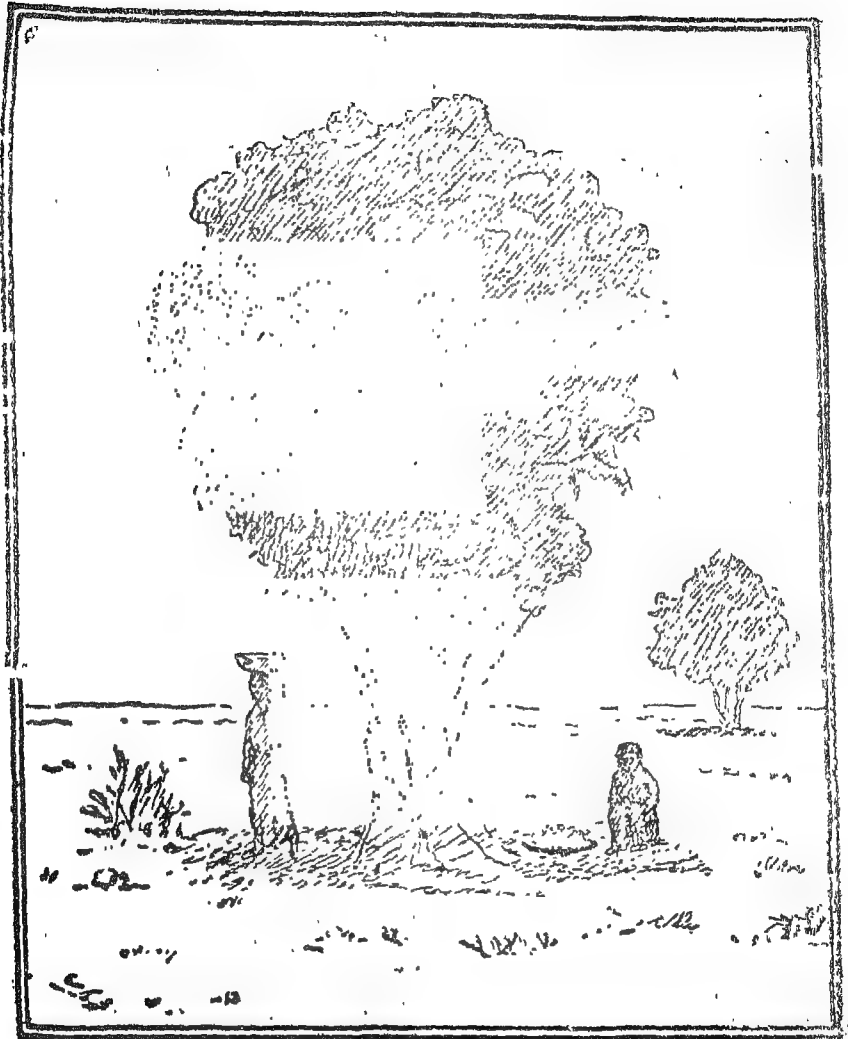
تقریباً دویست قهوه که سکنه روی زمین در سال صرف میکنند از ملکیت برزیل حاصل میشود

درخت قهوه را از اروپا بامریکا برده اند

در زمان قدیم صاحب منصبی از لشکر فرانسه سه نهال قهوه با خود بامریکا برد و در جزیره کاشت و در پرورش آنها پنج ساله برد و نهال خشکید و یکی فرو کرد و بار آورد و تمام درختان قهوه از آن بکینال است که بهشت آن صاحب منصب معل آمد درخت قهوه در مناطق حاره میروید و ببلندی هشت گز میرسد و گلی شبیه گل یاسمین میدهد

که عطری لطیف دارد

دانه قهوه ابتدا سبز رنگ و بد طعم است و چون آنرا بریان کنند تیره رنگ و خوش مزه میگردد



درخت تنه

زیر آن کردن قهوه چنانست که آنرا در ظرفی آهستین میریزند و ظرف را روی آتش  
میگذارند و دانه های قهوه را پیوسته بهم میریزند تا رنگ آن تیره شود آنگاه آنرا از روی  
آتش بر سیدارند و زود سرد میکنند تا عطر آن زایل نشود بعد دانه های قهوه بوداده را سید  
خوب نرم میکنند و اندکی در آب ریخته میجوشانند سپس آنرا صاف کرده می آشامند  
و بعضی مالک ریشه کاسنی را نیز بر میان کرده میسایند و با کرفس و قهوه مخلوط میسازند  
قهوه بسیار نفعی است مضری آن قدیم نیکوکاران قرضهای کوچکی که از قهوه و قهوه داران

چربی ساخته شده بود با خود میداشتند و بجای غذا اکتفا میکردند  
لکن قهوه را با شیر مخلوط کنند قوت آن شیر و قهوه آن خوشتر میشود

قهوه برای رفع خستگی و مُرعتِ مضمت و لی افراط در آشامیدن آن بسیار مضرت است زیرا  
خواب را کم و اعصاب را مست میکند و اینکه انسان بآن اعتاد کرد دیدن رنگ آن نفعی نیست

## دزنگ و شتاب

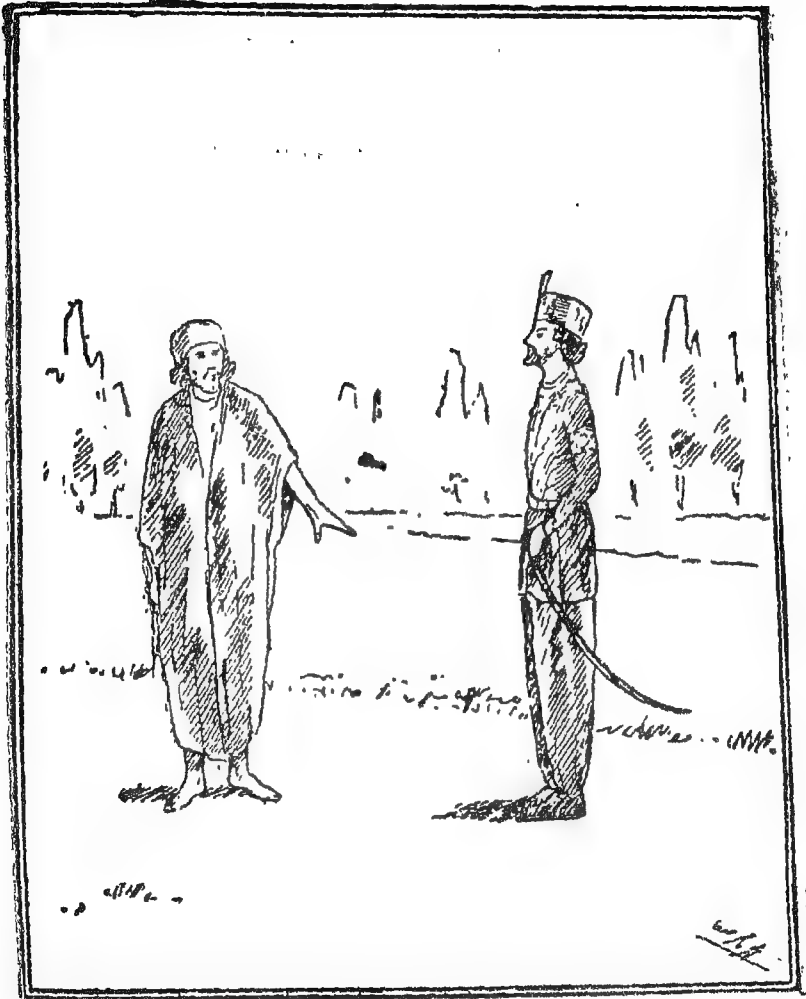
دزنگ آور در استیلا پدید

دل و مغز را دور در از شتاب

ستون بزرگی است آهستگی

بهر کار بهتر دزنگ از شتاب





حکایت  
تنگه و صاحب دل

## عبادت بجز خدمت خلق نیست

در اخبارشان پیشینه هست	که چون تکه بر تخت شاهی نشست
چنین گفت گیرده بواجب دلی	که عسرم بسر شد به بیجاصلی
بخوابم بکنج عبادت نشست	که در یابم این جنبه وزی که هست
یورشیند و نامی روشن نفس	بمندی بر آشت کای تکه بس
عبادت بجز خدمت خلق نیست	بسیح و سجاده و دلق نیست
تو بر تخت سلطانی خویش باش	با خلاق پاکینه در دیش باش

از بوستان علی

۱- نام کی از تابکان فارس ۲- یک نوبت ۳- جانماز ۴- جامه درونی

## تواضع

تواضع سر رفتن افزادوت	تکبر خجاک اندر اندازدوت
تواضع ز گردن قراران ملکوت	گداگر تواضع کند خوی اوت
تواضع کند هوشمند گزین	نهد شاخ پر میوه سر بر زمین

۱- فروتنی ۲- بندی ۳- مردمان بزرگ ۴- تنج بگزیده ۵- از بوستان علی

## کشورهای آسیا

کشورهای دیگر آسیا بقرار ذیل است

## کشور عربستان

کشور عربستان در مغرب آسیا واقع و سرزمینی است خشک و بی آب و گیاه

عربستان ششست بر حجاز و یمن و عمان

پایتخت حجاز مکه معظمه و شهر عمده آن مدینه منوره است

مکه که قبله مسلمین میباشد در شهر مکه واقع است

شهر مدینه مدفون رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است

## کشور عراق

این کشور جلگه ایست که میان دو نهر فرات و دجله واقع شده است و بدینجهت

هزارمین النهرین نیز می نامند

پایتخت عراق شهر بغداد و شهرهای معروف آن کربلا می مقلی و نجف اشرف و کاشمر

و سامره است که مدفون الله الهما رحیم السلام و زیارتگاه شیعیان میباشد

## کشور شام

این کشور بین عربستان و دریای روم واقع و شهرهای عمده آن دمشق و حلب و بیروت

کشور ترکیه

مرکز این کشور آنقره و شهر مهم آن ازمیر است  
در ترکیه قوتون و تریاک فراوان معل می آید

کشور افغانستان

افغانستان بین ایران و هندوستان واقع شده پایتخت آن کابل و از شهرهای  
مهم آن قندهار و هرات است

اولی افغانستان مسلمانند و بزبان فارسی تکلم میکنند  
از سخنان هوشنگ

به کار است که برگزیدان نرساند برزدان پرستی و نمایان داد و دهش تو انگرهن  
شکستنی درویشان

دو چیز از فراموش کن و سیجگاه بیا و خویش میا و نخست نیکی که در باره کسی کنی  
و دیگر بدی که از کسی یابی

اگر میخوای پیوسته شاد کام و برخوردار باشی چهار خیر پیشه خود ساز از دسترنج  
نان خوردن در دوستی پدیدار بودن پیوسته راست گفتن و همواره پاکه امنی پیشه  
کردن

-۱۶۰-  
نید و امثال

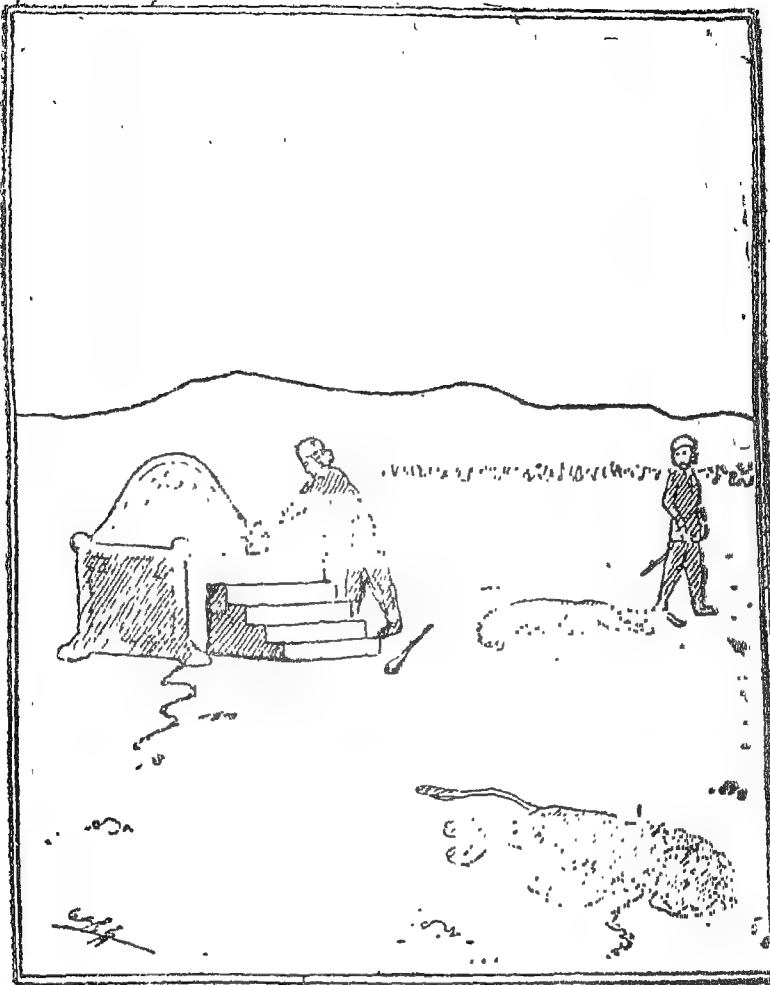
بمایه نیک در جهان فضل خد است  
 مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد  
 از مردم به اهل نغیر و هنر نیک  
 مگو گوی تا بد گویه گشت  
 طیب بمریوت خلق را رنجور میخواند  
 قصاب بکریه و بز در غم جان  
 صاحبز بهنج مکانی غریب نیست  
 و آدم چنان کن که توان باز داد  
 نپاشد پشه با سیم رخ همزور  
 طمع میبرد از رخ مرد آبت  
 آدمی را آدیت لازم است  
 غنیمت بگو و دشت و بیابان غریب نیست  
 ناخوانده بخانه خدا نتوان رفت

بهرام گور  
از سد سنانان

بهرام گور پسر پزگنده از پادشاهان بزرگ سامانی است  
یزدگرد بهرام را در کودکی یکی از امراي عرب همدانا در اسواری و تیراندازی و جنگ  
تغوی نسبه و بیاموزد

چون یزدگرد و ده گزشت بزرگان ایران از میان خود خسرو نامی را بسلطنت برداشتند  
بهرام چون این خبر شنید با سپاهی رو بایران نهاد تا تاج و تخت پدر را تصاحب  
در آورد و بزرگان ایران سخت با وی مخالفت کردند ولی عاقبت بخوابش بهرام چنین  
داشتند که تاج شاهی را میان دو شیر درنگ دارند هر که آن تاج از میان دو شیر  
برگیرد پادشاهی را سنده اوار باشد

بزدل شیران جنگی گشان	کشند شد از بیم چون بهشتان
بستند بر پایه تخت عاج	نهادند برگوشه عاج تاج
جهانی نظاره بر آن تاج تخت	که تا چون بود کار آن نیکبخت
چو بهرام و خسرو بهامون شدند	بر شیر مادل پزار خون شدند
خسرو و بنیاد شد قدمی پیش نهاد ولی بهرام پیش رفت و بر دو شیر را بکشت تاج و	
بر داشت و بر سر نهاد	



داستان  
کشتن بهرام شیران را و برداشتن تاج از میان آنها

چو خمر و بدید آن دوشیرین  
بدان توبه ان گفت تاج از تخت  
بد گفت بهرام آرمی رواست  
می گرزده کاو بر سر گرفت  
همرفت با گرزده کاو روی  
می زان دوزخیر بکست دیند  
بزد بر سرش گرز بهرام کرد  
بر دیگر آمد بزد بر سرش  
جهان از بشت بر تخت عاج  
شد خسر و بر پیش نماز  
نشست تو بر گاه فرخنده باد

نهاده یکی افسر اندر میان  
هر آنرا سزا ترک شای عجت  
نهانی ندایم گشای رواست  
جهانی بد و مانده اندر شکفت  
چو دیدند شیران پر خا شجوی  
بیاید بر شهریار بلند  
دشمنش همه روشنائی بزد  
فرود بخت خون از سرش بر برشت  
بسر بر نهاد آن افسر در تاج  
چنین گفت گامی شاه کردن فرزند  
یلان جهان پیش تو بنده باد

بهرام پادشاهی دلیر و خوش گذران بود و بشکار گویا میرفت

شکارش نبودی بجز شیر و گور از ایرانش خوانند بهرام گور

بهرام بار و میان و خاقان چین پادشاه ترکان جنگ کرد و فاتح شد

شمار از شاهنامه فردوسی

۱- در حالتیکه کشیدند ۲- پهلو ۳- نابرون تو وضع کردن





زادگه

## حکایت

زاده‌ی همان پادشاهی شد چون بخوان شستند کمر از آن خور که ارادت او بود و چون بنا  
بر خاستند بیشتر از آن کرد که حادث او بود تا قنصلح در شان وی زیادت کند  
تو هم نرسی کعبه ای اعرابی کاین ره که تو میروی تبرکت است  
چون تمام خویش باز آمد سفره خواست تا تا اول کند پسری داشت صاحب فرشت  
گفت ای پدر مگر در دعوت سلطان چیزی نخوردی گفت در نظر ایشان غذا نیکی بکار  
آید نخوردم گفت نماز را نیز قضا کن که نمازی نبود که بکار آید

ای بسره باناده بر کف دست عیسهار انقه زیر بغل  
تا چه خواهی حسرهیدن ای مغرور روز در ماندگی بشیم دخل

از باب دوم گلستان

۵- سفره ۲- پس خوشتر ۳- مکان ۴- خوبی و سستیگی ۵- تناول کردن یعنی خوردن است

۶- به شیاری ۷- سفره دور اینجاست ۸- قلب ناز است

## حکایت

برخویر گفتند دل چه میخواهد گفت آنکه دلم هیچ نخواهد

بعده چو پرگشت و شکم درخت  
سود ندارد و همه اسباب است  
در گلستان

## رز یا تاک

درخت انگور را رز یا تاک یا مویس گویند

رزین تمام بد درخت انگور گشته شده است

این درخت از دیگر درختان میوه زیبا تر و پرفایده تر است

باغ انگور را درستان یا تاکستان مینامند

در دره های معتدل و اراضی شتران قوی تر و بارور تر میشود

درخت انگور از جمله درختان پیچیده است و رامست و استوار نمیرود و از اشیای

باید از انچه در زبان پایی هر نهالی چوبی فرو میرد تا شاخه های رز بر آن چوب

در بعضی باغها در زبان چوب بست محکمی به بلندی دو ذرع و طول ده ذرع میازد و

نهالی رز را در اطراف آن مینهند پس از چندی شاخه های رز بالا رفته روی

چوب بست میخوابد و سطح آنرا از برگهای خود میپوشاند و سقف بنزدیک یا

مکشیک میدهد که خوشه های انگور زرد و سرخ از آن آویخته است اینگونه تاکستانها

بسیار خوش منظره و دلگشا است

در بعضی جاها انگور را در جویه بعل میآورند یعنی آنرا بروی پشته های خاکی بلند میخوابانند

بعل آوردن درخت انگور محتاج مراقبت و مواظبت بسیار است در زبان پایی بزرگوار



درستان

بجای از کاشتن و از دبا و کند پس از آنکه درخت انگور بزرگ شد بهار در آن زمستان  
اولی بهار آنرا حش کند یعنی شاخه های بی مصرف آنرا برود  
مگر درخت انگور را در آنکه سرد سیر بکارند باید در فصل زمستان روی شاخه های  
آنرا با خاک پوشانند تا از سرمای سخت محفوظ ماند زیرا سرمای ناهن گام موارید  
میکنند و گاه نیز نم بکشد

بجای یک سرمای زمستان شدت کند و درخت انگور در روی چوب بست باشد  
نشان آنرا با خاک پوشانید باید در اطراف تاکستان گاه یا قطران دو و کند تا در فصل  
تابستان آنرا ببرد و بزرگ و شاخه رز از آسیب سرما مصون ماند درخت انگور گاهی  
بهار حشرات موزی میشود که برگ آنرا بخورد و آنرا از بار آوردن باز میداند برای  
نجات و گردن این حشرات باید در تابستان بر زنجیر گوگرد و او را یا محلولی از گوگرد  
روی شاخه و برگ آن پاشید

همچنین در عربی بستی کردن درخت از چیدن گیاه است و در فارسی بستی تهال شود و در محله

### حکایت

خبر و نذیر گفتند حریر گران است گفت ما از آن کنیم گفت چگونه  
گفت تخم و نذیر



نکات  
عبدالعزیز غلیظہ دستگیر و حسن انجمنی

## حکایت

یکی از بزرگان اهل قمینه  
 که بودش بخشنی در انگشتری  
 شب گشای آنجرم گیتی فردر  
 قصه را در آمد یکی نخل  
 چو در مردم آرام و قوت ندید  
 چو بسند کسی زهر در کام خلق  
 بفرمود و بفرختندش بسیم  
 بیک هفته نقدش بت اراج داد  
 فغان در روی طاعت گمان  
 شنیدم که میگفت و باران دشت  
 که زشت است پیرایه بر شهریار  
 مرا شاید انگشتری بی نگین  
 حکایت کند زین عهد لعنیز  
 فرو مانده در قیشتش مشتری  
 درمی بود از روشنائی روز  
 که شد بد رسیهای مردم پهل  
 خود آسوده بودن مُرتات ندید  
 کیش بگذر آب نوشتن حلق  
 که رحم آمدش بر فقیر و یتیم  
 بدرویش و سگین و محتاج داد  
 که دیگر بدست نیاید چنان  
 فردید و بدش ببارش چو شمع  
 دل شری از ناتوانی بکار  
 شاید دل خلق اندوهگین

۱- اهل صرفت ۲- یکی از خطای بی با ۳- روشنی که در میان ۴- او شب چهارده ۵- هر چه ۶- اندک

۷- گرام ۸- غارت و بنا ۹- دگر ۱۰- رخسار ۱۱- خنده و خنده

## قطعه اروپا وضع طبیعی

از پامپه و د است از شمال باقیانوس منجمد شمالی و از مشرق با سیاه از جنوب  
دریای روم و از مغرب باقیانوس اطلس  
کوهای بلند اروپا سلسله آلپ است بین فرانسه و ایتالیا و سلسله جبال پیرنیست  
بین فرانسه و اسپانی  
رودهای مهم اروپا رود وولگا است در روسیه و رود دانوب است در ایتر  
اغلب رودهای اروپا بزرگ و پر آب و قابل کشتی رانی میباشد  
تخته های معروف اروپا تخته جل طارق است که اقیانوس اطلس ابدیای روم  
متصل سیاه رود دیگر تنگه دارد ابل و باب بفر است که دریای روم را به بحر آسود  
مربوط میکند

هوای اروپا در شمال سرد و در بانی نقاط معتدل است  
بواسطه بارندگی کافی ارضی این قطعه همیشه میرا سب میباشد



# نمونه مثال

صحبت نیکانت از نیکان کند  
 کور دنیا بستر از دنیا کور  
 صحبت ناهنس گوار است و متحد  
 از محبت دیو حوری شود  
 گر که اکابر بود تقصیر صاحب خایه صیت  
 بر شیبی را فرازی در پی است  
 میراث پدر خواهی علم پدر آموز  
 از کلیم خویش پاسبان دنیا بخت  
 کار ناکرده چه ایتد عطا میداری  
 علم با موز و عمل پیشه کن  
 منها چو حل گشت آسان شود  
 هر که بار سوانشیند عاقبت رُسوا شود  
 کسب باز و وقت جان و تن است

## انوشیروان چادول و زاسانیان

یکی از پادشاهان بزرگ ایران خسرو انوشیروان است که اعراب و ایرانیان می‌نامند  
 چو کسری نشست از بر تختِ عاج      بر سر بختِ آدل افروز تاج  
 ویران نام کردند انوشیروان      که میرش جوان بود و دولت جوان  
 این پادشاه پیوسته بعدل و داد و رفتار میکرد از این روی و می را عادل لقب دادند  
 همه روی کستی پر از داد کرد      هر جا حسد ابی بُد آباد کرد  
 جهانی بدرگاهِ خجسته روی      هر آنکس که بُد در جهانِ ادجوی  
 با و از گفت آن زمان شهنشاه      که جز پاک یزدان ندانید پاد  
 بمشید ترسان ز تخت و کلاه      گشاده است بر هر کس این بارگاه  
 هر آنکس که آید بر دُزارِ شب      ز گفتار بسته مدارید لب  
 بچو گمان و بردشتِ نخبه‌گاه      شمارا بر ما گشاده است را  
 بخواب به بیداری و رنج و ناز      از این بار که کس نگزید باز  
 مگر آرزو باز من یافته      خبید یک تن ز تانافشه  
 بدانکه شود شاد و روشن دلم      که رنج ستم‌دگان بگشتم  
 مبادا که از کار داران من      که از لشکر و پیشکاران من



از شیروان عادل

بخشد یکی بادی در دست  
 بر آید ز ایوان یکی آئین  
 که نوشیروان باد با فری  
 در و دشت و پالیز شد چون چراغ  
 جهان چون هشتی شد آراسته  
 بر آسودگیستی از آذختن  
 جهان نوشد از نس و آیزدی  
 ندانست کس غارت و تاختن  
 جهانی بفرمان شاه آمدند  
 کسی کو بره بزرگم ریختی  
 شد ایران بگرد از خرم بهشت  
 جهانی بایران نهادند روی  
 کلاب است گفتی هوار اسر شک  
 ببارید بر گل بهنگام غم  
 جهان گشت پر سبزه و چار پای

که از درد او بر من آید گزند  
 بخورشید بر شد ز روی زمین  
 همه ساله بر تخت شاهی  
 چو خورشید شد باغ و چون باغ راغ  
 زداد و ز خوبی و از خواسته  
 هر جای بیداد و خون رختن  
 بستند گفتی و دست بدی  
 دگر دست سوی بدی آختن  
 ز گزتی و تازی براه آمدند  
 از آن خواسته دزد بگریختی  
 همه خاک غبر شد و ز رخسار خشت  
 بر آسوده از درد و از گفتگوی  
 بر آسوده مردم زد و دوزخ گشت  
 نبید گشت و ز می ز باران دهم  
 در و دشت گل بود و بام سبزی

همه روزه با سپهر دریا شده  
 زبازار گمانان همه مرز و بوم  
 شایش گرفت بر رهنمای  
 هر آنکس که از دانش آگاه بود  
 بایسته مثل چون ثریا شده  
 ز ترک و ز چین و ز هند و ز روم  
 فراش گرفت از گنج چارهای  
 ز گویندگان بر در شاه بود

انوشیروان پادشاهی خردمند بود در ترویج علم و هنر سعی مینمیداشت حکما  
 و فضلا را اگر امین نمود و بیشتر اوقات خود را بمصاحبت آنان بسر میبرد  
 انوشیروان در تربیت سپاه و تنظیم امور لشکر نیز کوشش بسیار میکرد و لشکریان او  
 میداشت و خود اغلب لباس سربازی میپوشید

در زمان این پادشاه ایران مستعاضه در عظمت رسید و ایرانیان بزرگترین قوت  
 روی زمین شدند و از روستا تا دریای روم در تصرف داشتند و بار و میان  
 و ترکان جنگها کردند تا طاقت ترکان قبول اطاعت کردند و قیصر روم از در صلح  
 در آمده تعهد کرد هر سال مانوشیروان باج بدهد

انوشیروان ملک مین و منی از عربستان را نیز تصرف در آورد  
 انوشیروان را دزیری دانشمند بود که بزرگهر نام داشت و عربها بوز جهرش  
 بنامند

چون گنجش و دانش معروف بود و اغلب در مجلس انوشیروان پسرش شاه و نوبدان  
 با سخ داد و دهیجها نرا پند و اندرز میداد و از سخنان حکمت آمیز بسیار نقل کرده اند  
 از آن خوب گفتار و آن پند ها  
 نخستین چو از پند بگشاد لب  
 و در گفت روشن روان گشت  
 کسی را که مغزش بود پر شتاب  
 چو گفتار بهیوده بسیار گشت  
 همه روشنی در تن از راستی است  
 ز نیر و بود مرد در راستی  
 همه راستی باید آراستن  
 مگوی آن سخن کا نذر سودیت  
 بر پسین از هر چه نا کر دنی است  
 میا زار آن را که نازد دنی است

یکی از کارهای انوشیروان کشتن مزدک و پیروان اوست  
 مزدک مردی بدگیش بود که در زمان قباد پسر انوشیروان پیدا شده مردم را باطن  
 خویش دعوت میکرد

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سالِ هفتم سنطبت انوشیروان را  
به نیا آمد است  
اشعار از شاهانه فردوسی است

- ۱- یمنی در دشت چو گمان بازی ۲- در شکارگاه ۳- بر خنده خاطر آزرده ۴- رفیع کنم ۵- آزار ۶-  
شکوه و جلال ۷- بستان ۸- صحر ۹- شکوه خدائی ۱۰- در از گردن ۱۱- سبک در راه ۱۲-  
بر سخت ۱۳- طیب ۱۴- زارع ۱۵- اندوگین ۱۶- بهشتی ۱۷- در دشت ۱۸-  
۱۹- بنی روشن و جان کی سخن یک لفظ در بیان کنی ۲۰- پرگود در بنم باشد ۲۱- قوت ۲۲- پاک کردن  
۲۳- مراد از این

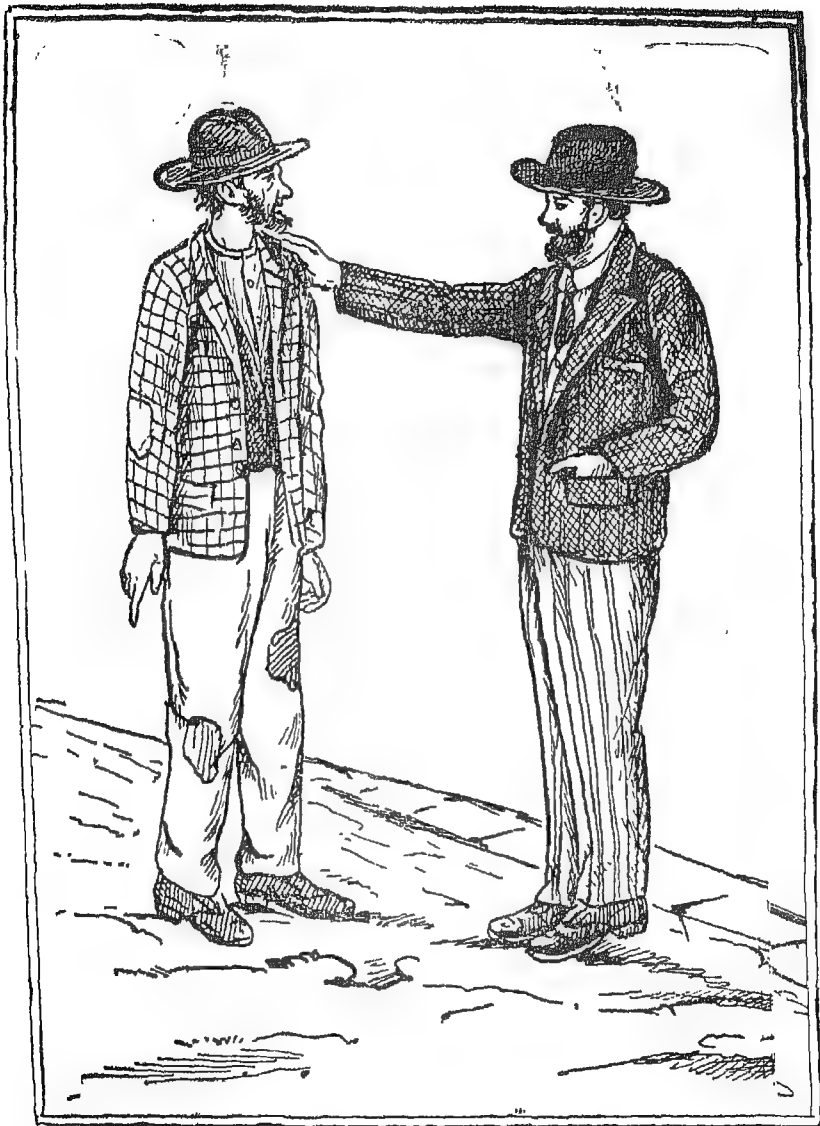
## زینگان بشندی تباید چهر

دشمنی جویند از انداز به پیش	بزمی چو کاری توان بُر پیش
شود نیز آزرده انگشت تو	مهر خیم اگر بشکند شست تو
زینگان بشندی تباید چهر	بنازید باغوی هر کس مهر
کمش پای ز انداز به پیش از گلیم	جموی آسخت آرد سر انجام جم
چو با او کنی بد نباشد پسند	کسی گزیدش بر تو ماند گزند
از گر شایسته اندی	

## عدالت و احسان

آورده اند که در شهری خشکالی پدید آمد مردم از اطراف بجانب شهر شتافتند کارگر  
در شهر فراوان و فرزند کار را از آن شد مردی بسینو که زن و فرزند بسیار داشت چنین  
روز کاری نیافته و در کار معاش فروماند آنچه داشت بفروخت تا تقه نانی بدست  
آورد سرانجام کارش بجان و کار دشواری با تخوان رسید ناگزیر نزد همسایه توار گرفت  
حال خویش بگفت و از وی طلب احسان کرد تو انحر او را گفت روزگاری که با  
من کاری کردی فردت درست دادم امروز تو را بر من چینیست بر سختی روزگار  
اشف دارم لیکن گناه خود تراست که بهنگام آسانی و آسایش اندیشه روزی جنگلی  
و ذخیره روز سختی نیستی فردی در جواب بخان صواب تو انحر خاموش ماند  
در شیاخ حال بریو شد در راه بدگیری از همسایگان تو انحر خویش رسید آن شخص فرد را  
عکس یافته موجب طالش پرسید فرد در حال باز نمود و گفت غم مخور که در اینجا  
تو فرزندانت را بکف کنم تا ایام محنت پیری شود و چنانکه گفت بود  
این حکایت حال دوتن را که یکی بعد الت عمل کرده و دیگری با حسان باز نیامده همسایه  
بعد الت سخن گفت و اندیکر احسان و جوان فردی کرد

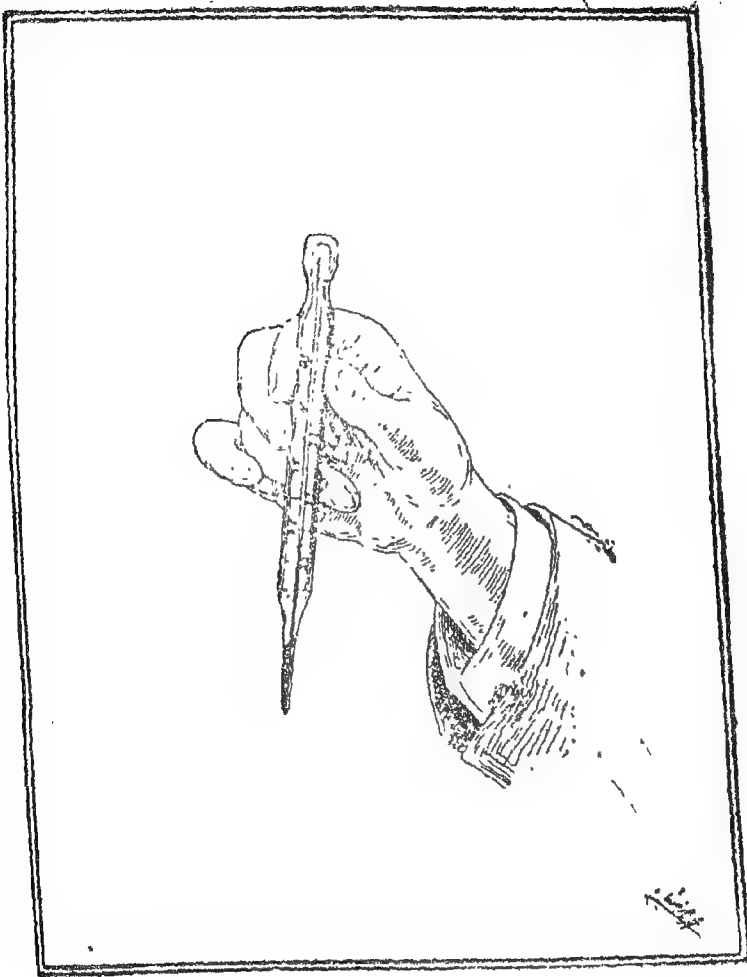




حکایت  
مردانسنو، دینو

## میزان حساره

یکی از خواص صمغ اینست که چون آنرا گرم کنند منبسط شود و چون سرد کنند منقبض میگردد  
میزان احمراره بنا بر این خاصیت ساخته شده است و چون این خاصیت در جویوه بیشتر است  
و سرداگر مادر آن خیلی زود اثر میکند بدینجهت غالباً میزان احمراره را با جویوه میسازند تا آن  
زقیب که در لوله بسیار نازکی از شیشه که در یکسیر آن خرزینیه گرد و کوچکی است جویوه میریزند  
تا خرزینیه قسمتی از لوله پر شود و بعد سیر دیگر لوله را مسدود میکنند چنانکه سیر لوله بخوبی بسته  
شده و آنرا در آب جوشان فرو میسازند و اثر گرمی آب جویوه که در خرزینیه است منبسط و حجم آن  
بزرگ شود و چون بزرگ شد در خرزینیه نیگنجد و در لوله بالا رفته تجدیتنی مییابند و غرض  
استاد نشان میکنند و در برابر آن رقم صد می نویسند پس از آن لوله را از آب جوشان  
بیرون آورده در رخ میگذازند و در اثر سردی رخ جویوه منقبض و بخش کوچکی میشود و در  
لوله پائین آمده تجدیتنی مییابند هر کجا استاد نشان میکنند و برابر آن صفر  
می نویسند پس لوله را روی صفحه چوبی نصب کرده فاصله بین صفر و صد را بصدت  
مساوی تقسیم میکنند و هر یک از آن قسمتها را یک ربع میگویند چنین میزان احمراره را  
صد درجه مینامند میزان احمراره را بر اجزای اندازه گرفتن گرمی و سردی  
بکار میسازند مثلاً اگر نخواهند درجه گرمی آبی را معلوم کنند میزان احمراره را در آن



میزان اسرار

آب فرامی‌سوزند و بخیه نگاه می‌کنند که برابر کدام رقم می‌آیند همان رقم درجه گرمی است  
 درجه گرمی هوای سرازردی میزان احتراق معلوم شود  
 در تابستان هرچه هوا گرم‌تر شود حیوه میزان احتراق بالاتر می‌رود و در زمستان برعکس  
 شدت یا بد حیوه پائین تر می‌آید  
 گرمی تابستان در طهران معمولاً تا سی و پنج درجه پچل درجه می‌رسد  
 گاهی در میزان احتراق بجای حیوه الکلی می‌سوزند  
 میزان احتراق الکلی از میزان احتراق حیوه از زانتر است اما درجه حرارت را بدقت  
 و صحت میزان احتراق حیوه نشان نیندهد  
 برای معین حسی درجه حرارت بدن انسان نیز میزان احتراق کپکلی می‌آیند که تقسیمات  
 آنرا بر خود لوله نقش می‌کنند و در مقابل رقم (۳۶) که درجه حرارت طبیعی بدن انسان است  
 خطی ترخی می‌کشند

## عدل

داد و دهش کوشش دخیل محال	ولی را بس در حد و ابدال
بنادست بجز داد کار هم دیگر	به ازوی همان یاد کاری دیگر

۱- سجاده نهمی اندیشه کردن است ۲- دوست ۳- دشمن ۴- اگر شایسته باشد



شبی که انبان کندم به شش میبرد

## حکایت

الزئیک بختی تو مردانه ده	مهی میرت نیکردان شنو
بد برد انبان گندم بدوش	که بشلی زحانوت گندم فروش
که سرگشته هر گوشه میدوید	گنجه کرد موری در آن غنچه دید
بناو ای خود بازش آورد و گفت	در حمت بر او شب نیارست نخت
پراکنده گردانم از جای خویش	مروت نباشد که این موریش

از بهستان معدی

نام یکی از بزرگان عرفات - اغان - یعنی انبان گندم را برداش گرفته بدو بر او نه توانست چنانچه

## حکایت

که رحمت بر انداق محتاج باد	مرا حاجی شانه عاج داد
که از من نوعی دیش ماند و بود	شیندم که باری سکم خوانده بود
نیسبایدم دیگرم سنگ بخوان	میداشتم شانه کاین استخوان
که جوهر حنذاوند جلوه برم	پسند ارچون سر که خود خورم

نام و نام خانوادگی - حاجان - آفریده شده است - - - - -

## اوضاح اقتصاد می اروپا

اراضی اروپا حاصلخیز نیست ولی دارای معادن بسیار است.  
 مهم‌ترین معادن اروپا معدن آهن و زغال سنگ و مس و قلعی و طلا است.  
 محصولات نباتی اروپا گندم و جو و چغندر و سیب زمینی بسیار است.  
 در جنوب اروپا که هوای آن نسبتاً گرم است زیتون و انجیر و پرتقال و انگور  
 حاصل می‌آید.

در ایتالیا تربیت کرم ابریشم و عمل آوردن ابریشم رواج دارد.  
 جنگلهای مهم اروپا در روسیه و سوئد و نروژ است.  
 در اروپا پروراندن حیوانات اهلی از قبیل گاو و گوسفند معمول است.  
 اروپا از حیث صنعت بر دیگر قطعات دنیا برتری دارد و بزرگترین صنایع سنگرمردم  
 آلمان و فرانسه و انگلیس هستند که مصنوعات آنها در اغلب نقاط دنیا مخصوصاً آسیا  
 نفوذش میرسد.

در اروپا کارخانه‌های عظیم برای ساختن اشیاء فلزی و مواد دیگر تأسیس شده است.  
 باال تجارت مهم اروپا اشیاء ساخته شده است که بوسیله آنها این گشتی نقاط دور دنیا  
 وصل شود و تمام کشتی‌های اروپا در شهرهای آن به سید خطوط آهن یکدیگر مربوط و متصل شده است.

# نید و امثال

خار را بدگوی نی نخرار را  
 پوستین بهر دشی آمدنی بهار  
 رو بدریا کار بر نماید زجو  
 هین مکن رو باه بازی شیرباش  
 گایر خود کن کار بجای نه کن  
 هر که بدظن است کی ماند در دست  
 گشرد و دجابل همیشه در طریق  
 از پی بس در و در مان آفرید  
 کتب باید کرد تا تن قادر است  
 به چکش ندر شود تا چیرنی کاشت  
 هی بسا اصل از حسد نا ابل شد

دل ز هر علی صفائی سپرد  
 کوشش بهیوده به از خستگی

دانشنوی مولوی



## هزبر فر

«از سلسله ساسانیان»

مس از مردن نوشیروان پسر او هزبر فر پادشاه شد  
 تخت آفرین کرد بر کردگار  
 تو انا و دازنده روزگار  
 دگر گفت ماتحت نامی کنسیم  
 گرانایگان را گرامی کنسیم  
 گشته کردگان را هراسان کنسیم  
 بر آنکس که او پند داشت خوا  
 بشوید دل از خوبی روزگار

هزبر برخلاف پدر بامردم بد رفتاری کرد و سرداران نوشیروان و بزرگان  
 مملکت را بگنجاه بیازرد و جمله را از خود دور ساخت

بر آشت و خوی بد آور پیش  
 بر آنکس که نزد پدرش از جند  
 بیگوشد از راه آیین و کیش  
 یکایک تبه کردشان بگناه  
 بدی شاد و آیین ز بیم گزند  
 چو ده سال شد پادشاهش رست  
 بدینگونه شد رأی و کردار شاه  
 ز هر کشور آواشی بد خواهد خاست  
 نه خوی بد آید همه بدتری  
 مگر تا سوی خوی بد ننگری

در زمان سلطنت هر مزیکلی از سرداران او که بهرام چین نام داشت و از بد رفتاری  
 سر مزد دل آزرده بود و طغیان کرد و از فرمانبرداری پادشاه سر باز زد و عاقبت

مردم همه فرار از سلطنت برداشتند و خسرو را بجای او بر تخت شاهی نشاندند  
 و شاهان و پادشاهان فرود آمدند

۱- بزرگان و مردمان پادشاه در توبه ۲- اسوده ۳- پاک کردم ۴- آه پشه ۵- آواز

## حشو

بهمه چیز زیر د خرد از تو هست  
 مردان از رستی و بینائی اوست  
 چو چشمی است بینده و راهجوی  
 ز دوده کیل آینه است از نهان  
 خردمند اگر با عشم و بیکس است  
 خرد باید از مرد و فرزند بگشت  
 همین گوهری هست روشن خرد  
 خرد در جهان را میگوهر هست  
 جز آنکه که او از خرد بزرگ است  
 تن مردمی را تو توانی اوست  
 که داد او دید شایه بدوی  
 که بینی در چشم هر دو جهان  
 خرد غنای و کس او بس است  
 نه پوشیدن جامه رنگ رنگ  
 که بر هر چه دانی خرد بگذره  
 مرد خرد بدانش خرد یاد است  
 و زگر شایسته اوست

۱- پروردگار ۲- غنچه ۳- خوب و دانش ۴- وزن و تقار

## نجابت

در نجیب کسی است که در معاشرت با خلق گشاده رو و خوش سخن و با هر کس مهربان و  
 فروتن باشد و بیچگاه گریز نکند و غرور و خودنمایی نکند و عظم و نه بریا جا و دسم و زربخ و بنا له نام  
 بیچکس از برستی یاد نکند و از عیب جوئی و غیبت و سخن چینی برپیزد و بزرگتر از آن احترام  
 گذارد و نسبت بکوچکتران و زیر دستان شفق و مهربان باشد و با ایشان محبت و محاربت ننهد  
 و با جمله آنچه که بر خود روایت دارد و بر دیگران داند از این نجاست که در مثل گفته اند  
 برگس پسند آنچه تو را نیست پسند

فوت و جو انردی نیر مانند آزاد مردی و نجابت صفی محمود و پسندیده است و  
 و تگاری و بزرگی و موجب احترام و نیکی است جو انردی از خوی پهنیر است

### تواضع

از تواضع بزرگوار شوی	از تلبسته ذلیل و خوار شوی
از قادی آموز اگر طالب فیضی	برگزین خور آّب زینست که بلند است
از کبر مدار هیچ در دل هو می	کز کبر بجائی نرسیده است کسی
بیسج خود بین خدای من نبود	مرد خود دیده مرد وین نبود

## بدن انسان

بدن انسان بسیاری از حیوانات بهم شبیه است و این شباهت بیشتر در اعضا و داخلی است

آفریننده جهان چهار گوشش چهار دم زدن چهار گردش خون و دیگر اعضا و متجانسه در بدن  
بیشتر حیوانات که آدمی نوعی از آنها است تقریباً بیک شکل آفریده و استیمازی که  
بدن انسان عطا فرموده قوه عاقله و ناطقه میباشد که حیوانات دیگر از آن محرومند

انسان بوسیده قوه عاقله میفهمد و بوسیده قوه ناطقه آنچه را که فهمیده است بیان میکند

بدن انسان از یک سر و یک تنه و دو دست و دو پا تشکیل یافته است

قوایم بدن انسان با تنخوانهای متعدد و متحد شکل است

مادی تنخوانها را گوشت قرمزی که آنرا مایچه می نامند پوشیده است

مایچه های تن باعث حرکت تنخوانهای بدن میشوند

مادی مایچه ها را پوست پوشانیده است

رگها و اعصاب در مایچه ها جای دارند

## همن

در کشائی کنی و در بندی	همن آنگو زگر همن مندی
که شد از کاهلی زغال فروش	ای بایز طبع کاهل کوش
گشت اَقْضَى الْقَضَاةِ هفت اَقِیْم	ای بسا کور دل که از تعلیم
گل بر آرد ز خار و لعل از سنگ	همه که زاموختن نذار دنگ
ایه اسباب هر مراد بدست	تا جوانی و تند بستی هست
کز بندی رسی چرخ بند	میکه بر نقش نیخی زن
از هفت پیکر نظامی	

۱- تند همن ۲- کند کار ۳- بزرگ فاضان ۴- کثر

## طمع

بمنش ناپدید و سرش چن باز	یکی چاه تاریک و ژرف است آذ
چو یک در به بندی گشاید دگر	صحرانی است بروی بی انداز
منه تا ترانی در این دایم گاتم	پیراه غولی است گسترده دام
از گر شایسته اسدی	۱- عمیق ۲- قدم

## اوضاع سیاسی اروپا

اروپا چهارصد و شصت و دو میلیون جمعیت دارد  
 و اغلب مردم اروپا از نژاد سفیدند  
 بیشتر االی اروپا پسر و دین حضرت عیسی علیه السلام میباشند و بزبانهای مختلف  
 سخن میگویند

اروپا مثل است بر چندین کشور کوچک و بزرگ که عمدتاً دارای حکومت مستقل میباشند  
 تا چندین قرن پیش اروپا آباد نبود و سکنه آن از دانش و هنر بهره نداشتند و  
 بحال توخ ز زندگی میکردند و پوسته بایکدی میزدند و خورد و بودند لیکن پس از  
 چندی بواسطه معاشرت با مردم مشرق زمین دارای علم و صنعت شده و  
 به نیروی هوش و استعداد طبیعی و کوشش بسیار در انواع علوم و فنون و صنایع  
 و صنایع چنان ترقی کردند که از االی مشرق پیش افتادند

کشورهای شمرای اروپا عمدتاً بوسیله راه آهن بیکدیگر مربوط و متصل و در شهرهای  
 آن آموزگاران و دانشمندان و کاهنای عظیم و بیمارستانهای بزرگ و  
 بیمارستان

# چند و امثال

هر مشک بوی آید از گاه و دود  
 گفتر آن نعمت ز تو آید نعمت می آید و  
 آب را و خودش را باز میکند  
 نان بد و نه نان بد  
 هوشی که دو باشد آتش یا سوز است یا بنزد  
 با شمشیر چون جنگ نتوان کرد  
 از مردی تا نامردی یک قدم است  
 آدم تا کوچکی نخند بزرگ نمیشود  
 پیش از استساده دکان بگیر  
 آب که یکجا ماند میگذرد  
 پشیمانی سودی ندارد  
 دست و دست پاچه کار را دوبار میکند

# خسرو پرویز

خسرو پرویز پسر کی از پادشاهان بزرگ ایران است  
 پرویز درباری با شمت و عظمت داشت و از گنجهای سرشار و جاه و جلال و دانش

بسیار آوده اند

خو خسرو اندر زمانه نبود	ز دیار گنجش کز آن نبود
نار و سیاه از گمان دیوان	بر آسان بزرگی کس اند جهان
ز ترکان حسنی و رومی سواد	سواران جنگی هزاران هزار
که بودند بر آخویر شهباز	و گراب جنگی چسبش هزار
نماندی بهنگام گین آفتاب	و گراب شبی ز کز تاختن
که کس را نبند آن زمان یک چو	او کرده هزار آتش سنج موی
هماری کش و گامزن شصت و شش	و ده دویسند از آتیر بار کش
که گشتی از آن در زمین جایی نیست	و گراب جنگی هزار و دویست

خسرو با بهرام چمن که لویای مخالفت بر افراشته بود چندین جنگ کرد  
 و سرانجام از بهرام شکست خورده بملکت روم گریخت  
 و سپس قصیر روم بهرامی خسرو لشکری با ایران فرستاد خسرو بهدستی آن لشکر



ایران را بفرغیت و بر بهرام غلبه یافت و دیگر بار بر تخت سلطنت نشست  
پس از چندی بمن دولت ایران و در دم خصومت افتاد خسرو لشکر بنجاک روم کشید  
و شام و مصر را تصرف کرد ولی عاقبت سردارانش از وی رنجیده گشتی کردند و خسرو  
از بیزنطیس امپراطور روم شکست خورد و مجبور شد با ایران باز گردد

در این موقع بزرگان ایران که از خود خواهی و بدرفتاری خسرو تنگ آمده بودند بسیار  
به شش شیرویه معروف بقباداد را از سلطنت انداختند و شیرویه را بشاهی برداشتند

ز خسرو بشش شیر شاهنشی      آبی تاج ماند او بسان رهشی

قباد آمد و تاج بر سر نهاد      با درام نشست بر تخت شاد

نبد زنده گانش جز بهفت ماه      تو خواهش ناخیز خوان خواه شاه

شعار از شاهنامه فردوسی است

۱- اریستین ۲- چون ۳- فردان ۴- بزرگان ۵- نام خبیث و پریز ۶- جنگ کردن ۷- نهم

۸- بی ۹- بند

نمراد

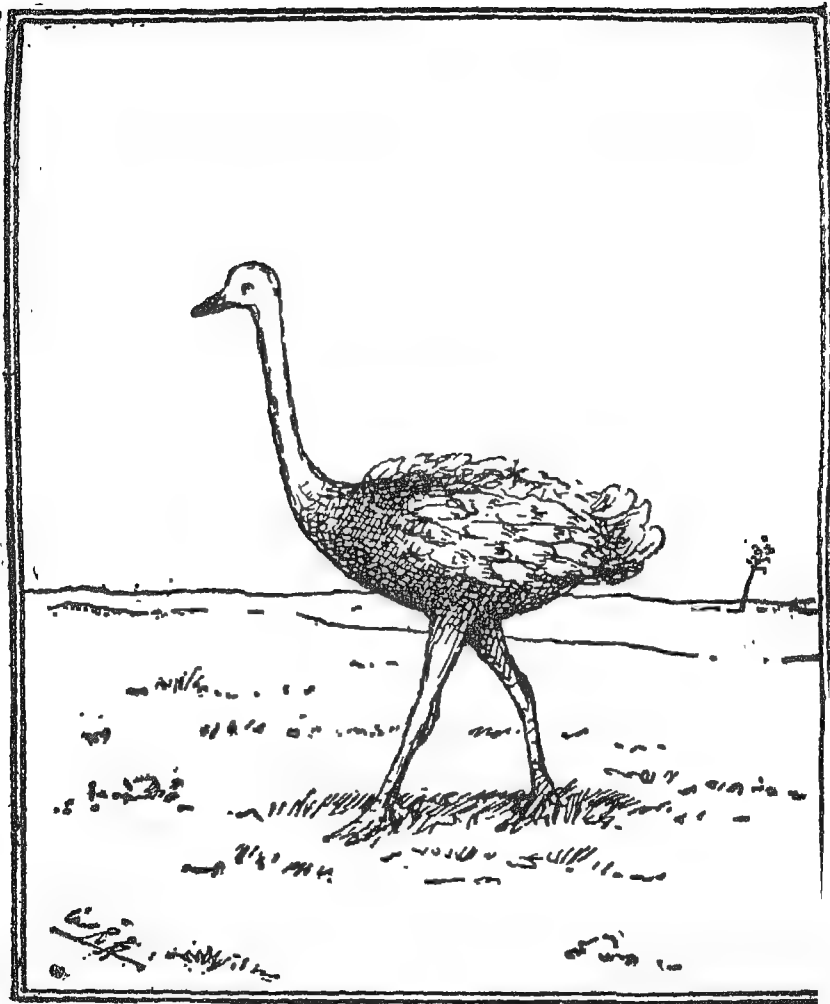
خوبی هر کس از گوهر تن بود      ز گل بوی و از خاز خستن بود

بهر هر چه در مرد و الا بود      بچهرش بر از دور پیدا بود  
از گر شایسته تار آمدی



جوان شکار دوست اسب آکر





شتر مرغ

## شتر مرغ

شتر مرغ را گردنی دراز و سه ی بی پرو پائی بلند و نوکی کوتاه است  
 این حیوان بسیار شکم پرست و پر خور می باشد و چون حس شامه و ذائقه قوی ندارد  
 به چیز مخور و حتی از بلعیدن سنگ ریزه و چوب و فلزات و آهک روگردان نیست  
 یکینده وقتی در معدۀ شتر مرغ ساقی طلا یافتند که برآمدگی و خطوط آن بجای محو شده بود  
 از خیر این دانه های مغال و سنگ پاره های بزرگ و سنگ های پول و تکه و دستگیره  
 نیز در معدۀ شتر مرغ دیده شده است

در حالیکه گریه شتر مرغ بسیار یافت میشود  
 قد نوشته اند که شتر مرغ آتش مخور و از آن سه وی آنرا مرغ آتشخوار نیز می نامند  
 بعضی مالک امریکا شتر مرغ را بجای اسب و آتش به رنگه های کوچک می بندند

پر شتر مرغ قیمتی است و آنرا برای زینت بکار می برند  
 شتر مرغ در صحراهای ریگزار زندگی میکند و در ریگ تخم میگذارد و مثل است که شتر مرغ  
 نشد پرگفت من شتر مرغ گفتمند بار بر و اگر گفت مرغم این شل برای مردم تنهیل که  
 جوابی هر کار خدای میاورند گفته میشود

## دبیری

دبیری است از پیشه‌ها ارجمند  
خردمند باید که باشد دبیر  
نیکبشا و بادانش و راستگوی  
وزو مردان خند گردد بلند  
همان بُرّ و بار و سخن یادگیر  
و فادار و پاکیزه و تازه روی  
از شاهین نه فردوسی

۱- مثل و حرفت ۲- حافل ۳- نویسنده ۴- با علم و حوصله ۵- صبور و بردبار

## سخن

بر آنکو نکورای و دانا بُود  
چه مردم که گویا ندارد زبان  
نکو مرد از گفت خوبست و خوی  
جوانرا اگر چه سخن حودمند  
ز بدخواه و از دشمن کینه کش  
بجفتا شیرین فریبده مرد  
ز زخم سان بیش زخم زبان  
نه زیب بُود گزند گویا بُود  
چه آراسته پس کز بی روان  
چو شایخ اجل دیوه باشد نکوی  
ز پیران نکوترند پیرند پند  
توان دوست کردن بشار خوش  
کند آنچه نتوان شبیره کرد  
که این تن کند خسته و آن روان  
از گر شایسته امدی

## کشورهای اروپا

### کشور انگلستان

کشور انگلستان شصت و دو جزیره بریتانیا و ایرلند پانخت انگلستان لندن و شهر مهم آن  
نخستین است در انگلستان کارخانه های صنعتی و پارچه بافی بسیار است  
و مردم انگلستان عموماً صنعتگر و تاجرانند

### کشور فرانسه

کشور فرانسه در مغرب اروپا واقع و پانخت آن شهر زیای پاریس است که در کنار  
رودین نباشد و یکی از مراکز بنیم علم و صنعت است  
شهر معروف فرانسه لیون و بند مستبر آن مارسل است  
مردمان فرانسه صنعتگر و زراعت پیشه اند  
اهالی جنوب فرانسه در باقی پارچه های پریشی مهارت کامل دارند

### کشور آلمان

کشور آلمان یکی از کشورهای مهم صنعتی دنیا است پانخت آلمان شهر برلن و بند مهم  
آن هامبورگ است در آلمان کارخانه های بسیار بزرگ برای ساختن قطار و هواپیما  
طبی و اقسام پارچه ایجاد شده است

## کشور سویس

سویس من مذهب آنسه و آلمان و ایتالیا واقع و پایتخت آن شهر بزن است  
این کشور کوهستانی و دارای مناظر طبیعی و باصفا است مردمان سویس عموماً زراعت  
میشه و دارای صفات پسندیده میباشند

### آرزوی دختر نامیا

روزی دختری نامیاداشت هر روز دست او را میگرفت و بگردش میبرد و دلش را  
بفغان شیرین خوش میداشت روزی دختر ابر کنجاریجی زیر درختی نشاند و خود پی کا  
رفت دختر همینکه تنها ماند آب می کشید گفت خدایا شنیده ام تو خود رشیدی آفریده که

هر صبح جهان را از دشت تاریکی نجات میدهد  
شنیده ام که در آسمان تو ماه و ستارگانی است که از ظلمت شب میکاه و دلها را تسکین  
شنیده ام که از خاک تیره گلهای گوناگون بیرون میآوری که لطافت و زیبایی  
آنها از بویشان هزار مرتبه بیشتر است

شنیده ام که روی زمین تو بوندی و پستی و جو بهایی آب دانست که از دیدن آنها دل آدمی و  
خدایا رنج گوری و ندیدن اینهمه خوبیا بر من آسان نبود اگر دیدگان مرا یک خطه با  
یکروی که چهره مادرم را ببینم



# پند و امثال

جندگن چنه انکه بنی کیتی  
 ناهی از سرگنده گردونی زدم  
 کی توان بر لطف زدن در پیش کر  
 فکر کن در راه نیکو خدستی  
 از سرانسه از ان عزت سرکش  
 غم خوردن ان جسم افرا یان مخور  
 چون ندانده نمانه چون رود  
 ناکس از ترک کن بهر کسان  
 میدد حق آرزوی تبتین  
 امتحان خود را کن انکه عنبر را  
 مرغ خویشی صید خویشی دام خویش  
 تازه میگیر و کن ای سپار  
 دای آن کز نه خور دارد گذر

در نشنوی بودی

## یزدگرد و (از ساسانیان)

شیرویه هفت ماه پس از خسرو پرویز پادشاهی کرد  
 شیرویه پادشاهی بدشمار و بیدادگر بود  
 بشومی بزداد و بشومی بزد  
 همان تخت شاهی پسر را سپرد  
 دولت ساسانی پس از خسرو پرویز بی نهایت ضعیف شده بود و پادشاهی با کفایت  
 نداشت که بتواند مملکت را از آسیب دشمنان محفوظ بدارد و دیگر باره خشم و قدرت  
 پشیمان را برقرار سازد

همی پادشاهی بپایان رسید  
 زهر سوسی دشمن آمد به  
 پس از شیرویه مدتی سلطنت ایران بدست سرداران و دختران خسرو پرویز اداره  
 میشد ولی عاقبت بزرگان مملکت یزدگرد را بسلطنت برداشتند  
 چو بر خسروی تخت نشست شاد  
 کلاه بزرگی به سر بر نهاد  
 چنین گشت کرد و در سپنج روان  
 منم پاک فتنه زند نو شیروان  
 بجویم بلند تی و خزانگی  
 همان رزم و تنه تی مردانگی  
 یزدگرد آنسین پادشاه ساسانی است اگر چه پادشاهی با کفایت بود ولی توانست  
 ضعیف دولت ساسانی را بر طرف سازد و از انقضای آن جلوگیری کند

چون نجات عرب بر مجرم حیره شد  
 همه نجات سامانیان تیره شد  
 در زمان سلطنت این پادشاه اعراب با ایران روی آوردند و پس از چند جنگ  
 ایرانیان را شکست دادند و سلسله سامانی را منقرض کردند و مملکت ایران را صاحب شدند  
 اگر گویند چه رخ گردان بچهره  
 از آزادگان پاک نبسید بهر  
 اشعار از شاهنامه فردوسی است

۱- بزرگی و جلال ۲- بودند ۳- فروختی و بخت ۴- کردند

## از حادثات پادشاهان قدیم

هر یک از پادشاهان ایران چون از نشستن بدر بار خسته میشدند و میخواستند از  
 جای برخیزند نخعی میگفتند یا حرکتی میکردند و حاضران شنیدن آن سخن یا شاه پادشاه آن  
 حرکت قصد پادشاه را دانسته متفرق میشدند و در شیردستهای خود را حرکت  
 میداد و کتاب چشما می خود را میمالید . یزدجرد میگفت شب بشد . بهرام  
 خوش و خرم باد . شاپور میگفت ای آدمی بس است . قباد و سرخود را با همان  
 بلند می نمود . انوشیروان میگفت دیدگان تان روشن باد

ترجمه از محضرات راجب

## خیر الامور اوسطها

دهر کار احوال مطلوب و میانه روی پسندیده است  
 مثلاً شجاعت که صفتی پسندیده و نبرد همه کس ستوده است اگر از اندازه بگذرد بی باکی است  
 و اگر کمتر از اندازه باشد ترس است و این هر دو مذموم و نیکو همیده است همچنین نجاشی  
 چون از حد تجاوز کند با سراف رسد و چون بی سبب نباشد بخل و اشاک گردد و این هر  
 دو زشت و ناپسند است و از اینجا است که رسول اکرم ص فرموده است خیر الامور  
 اوسطها

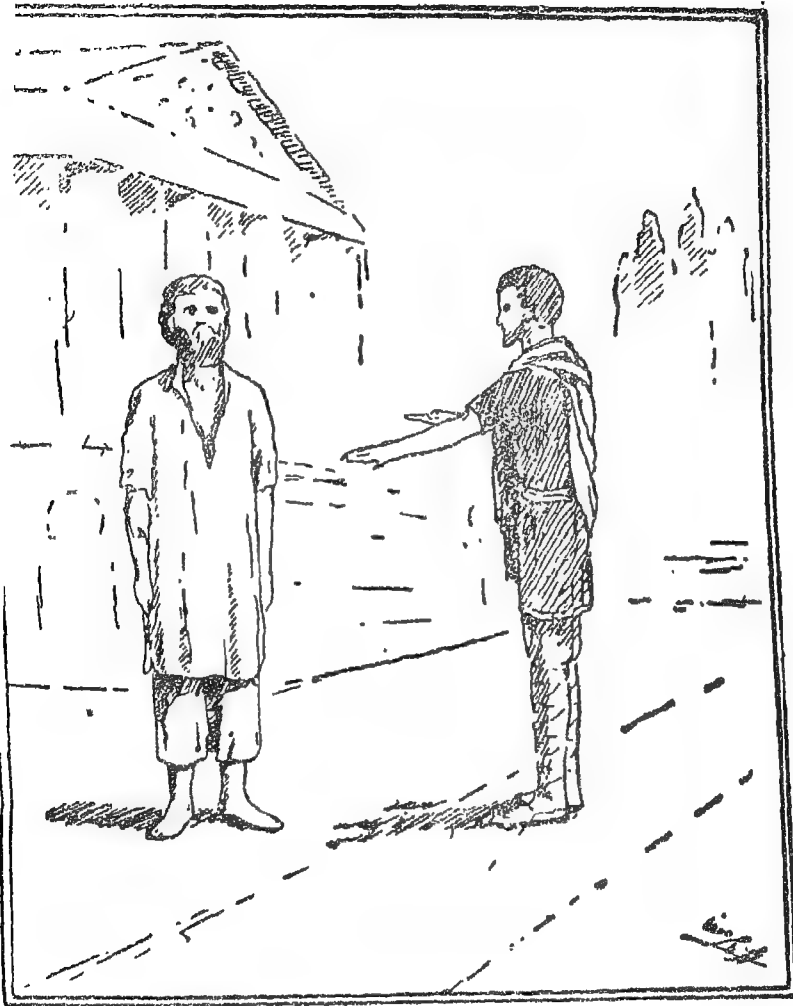
۱- بهترین کار، میانه آن‌هاست ۲- ناپسندیده ۳- زیاده روی ۴- بخل

## زشتخونی

خوی زشت دیوانه و نیکو پری	موی زشت خونی مگر نجوی
مگر آینه زشت از سرش نکوست	مکن عیب کان زشت چهری نه زده
نگو کار با چهره زشت و تار	فرآودان به از نیکو زشت گاه
خوی نیک همچون فرشته است پاک	خوی بد چون دیوانه بی شرم پاک

از گزشتهاست

۱- هر که ۲- بسیار بهتر ۳- بی باکی ۴- بی باکی



مقراط با پای برهنه مردی که او را سرزنش میکند

## سقراط

سقراط از حکمای بزرگ یونانست که چهارصد و پنجاه سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام در مملکت یونان بدنیا آمده است سقراط پیوسته مردم را با اخلاق ستوده و نیکوکاری میخواند و خود بدینچه میگفت عمل میکرد و از این مردم او را دوست میداشتند و رؤسای شهر از شمار پیروان او جزو تر میشد

سقراط پیوسته ماضی و خردمند بود زیرا فقر را شمار خود کرده بود

و خودی یکی از بدخواهان او را سرزنش کرد که ای سقراط تو اگر فردا بمایه نبودی بخوارک و پوشاک پست قانع نمیشدی و در دستان و تابستان با یک پیراهن بلبیسبردی و پاپوش غیررقی انگیزه خواری که تو بر خود روا میداری هیچ بنده از خرید بر خوشتن رواندارد

سقراط در پاسخ گفت من باین فقرا از مردم بی نیازم و تو با همه توانگری مردم نیازمندگی بی نیازی صفت خداست و مردم بی نیاز همیشه شاد و خرمند میباشند

لوحی از مردم که با عقیده و حکمت سقراط مخالف بودند در صدد هلاک او برآمدند و چند تن از مخالفین او در محله دعوی کردند که سقراط برخلاف آیین مردم یونان سخن گفته و جوانان را از آئین نیایان برگردانیده است مخالفین چنان کوشیدند تا خبر او را سقراط محکوم کرده بزند ان فرستادند

چون تقراط از مرک اندیشه نداشت همه روز مردان خود را در زندان میبرد  
و تعلیم آنها سپرد وخت در آخرین روز زندگانی هم پس از آنکه جام زهر را در دست  
جلا نوشید تا جان در بدن داشت باشا گردان خود از علم و حکمت سخن میگفت  
و پرشسای آنها را پانچ میداد

روزی که تقراط از دنیا رفت هشتاد سال داشت

### از سخنان علی علیه السلام

- ۱- یاد بد ماند شیر برهنه ایست که ظاهری دارد و فریبنده و باطنی برهنه
- ۲- در شرافت علم همین بس که جهال آنرا بخوبی ندانند و اگر کسی آنرا بداند نشندی بستی  
و خوشحال شوند و در قیامت نادانی همین بس که حتی نادان از آن سائب بدان عالم  
دارد و اگر نادانش خوانند خشناک میشود
- ۳- پسر نادان کودکی است و کودک و ناپیر
- ۴- بر آوردن حاجت نیازمند آن را بفرد امیکن زیر معلوم نیست فردا چه خواهد
- ۵- از دوزخ پیوسته در بنجم کی بهوشی و سادگی در تکاران دیگر زیر کفی و جوشیاری خاستن
- ۶- بد روزگارترین مردم آنست که بهیچ کس بدگمان باشد

۱- نادانان ۲- زشتی ۳- بخوابت دادن ۴- تنگ ۵- محال خواهد

## علم

علم همه کمال باید خواند  
 علم را خند چیز میباید  
 طلبی صادق و ضمیری پاک  
 دوستی شفیق و نفسی خسته  
 با کسی چون شد این مسانی جمع

نه بود ای مال باید خواند  
 اگر آن بشنوی ز من شاید  
 مدد کو کسی از این افلاک  
 روزگار سے دراز و مالی بُر  
 بجهان روشنی دهد چون شمع

در جام علم ادهی

۱- ندیده و باخوب ۲- شایسته و عزیز است ۳- شوی روی رستی ۴- ال ایسه

## کوشش

بجای زشتی بود کار زن  
 تنی ریخ ناید در نامان نیست  
 تشنه بقی یافت بیرنج و بیم  
 بدریای زرق که جوید صدف  
 گشت گنج باید بر تن ریخ بر

برون کار مردان شمیر زن  
 که با کاهی ناز انباش نیست  
 که بیرنج ناز و کس از شک بیم  
 ببادش جان بر نهادن بخت  
 که در ریخ تن یابی از گنج بر

۱- ترکیب ۲- فواید ۳- عین ۴- نماند ۵- بزرگ شایسته را



کشورهای اروپا

کشور آتریش

آتریش در مرکز اروپا واقع و پایتخت آن شهر وین است

در این کشور کارخانه قد سازی بسیار است

کشور روس

کشور روس در شرق اروپا واقع و پایتخت آن شهر مسکو و بند مهم آن پتروپاولوفسک است

در این کشور چشمه های نفت فراوان است

کشور لهستان

کشور لهستان بین آلمان و رومانیه واقع شده و پایتخت آن شهر وارسا است

در لهستان اراضی حاصلخیز و معادن زغال سنگ و آهن فراوان و کارخانه های پرچین

و قد سازی و بلور سازی بسیار است

کشور یونان

یونان شبه جزیره ای است در دریای روم و پایتخت آن شهر معروف و تاریخی آتن است

که مهد تمدن قدیم بوده است و بنا بسیار مانند سقراط و افلاطون و در سطوار است

بر خاسته اند

## کشور ایتالیا

ایتالیا شبه جزیره است در جنوب فرانسه و پایتخت آن شهر تاریخی روم است که ده  
قدیم کی از مرکز تمدن رومی زمین بوده است  
در ایتالیا ابریشم و انواع میوه مخصوصاً انگور فراوان حاصل می‌آید

## پاداش

بدونیک را هر دو پاداش است  
نگرنیک و بدناچه کردنی پریش  
چو از تو بود کثری در پی سه  
زیردان شمرنیک و بدنا دست  
زیردان و از روزی گنجین  
بند از سنگ گران از بخت  
چو یار گز کار باشی بند  
خنگ آنکه جان از خرد و روشن است  
ببینی همان باز پاداش خویش  
گناه از چه بر چرخ گردون نمی  
که گردون کی ناتوان همچو هست  
بنیدش و بس کن ز خون خست  
که چون باز گردد و قد بر سرت  
از او گردد در توبه سزاوار  
از گشتن سبب آمدی

# هندوستان

هر کس بقدر محبت خود خانه ساخته  
 یک صبر کن و هزار افسوس نخور  
 کن بد که بد بینی از روزگار  
 هر کسی مصلحت خویش نکویسد اند  
 از نفس مرغ هر جا که رود بستان است  
 کن از محبت در سوراخ کز دم  
 یک بزرگو محکم اگر میکند  
 طمع ندارد که بخت کار باز کند  
 کم خور و کم گوی و کم آزار باش  
 قدر ناز اگر کنند میداند  
 فال بد بر زبان بد باشد  
 کار بوزینه نیست بخاری  
 هر که را طاعت باید مرغ هندستان کشد  
 بشمع چون دست خاموشی به است

یزدگرد و دزاسد ساسانیان

پادشاهی ایران هنگامی بیزدگرد رسید که اساس سلطنت بواسطه غفلت چند تن از پادشاهان گذشته متزلزل شده بود و ایرانیان بی اندازه پریشان حال و ضعیف شده بودند و آن راستی و وطن دوستی ایرانیان پیشین انداختند که مجد و عظمت کشور خود را حفظ کنند

یزدگرد که پادشاهی بخواه و ایران دوست بود هر چه در اصلاح کار ملک بکوشید سودی نبخشید و دشمنان از هر طرف بایران روی آوردند از جمله عربها بفرموده عمر بن الخطاب ایران را تاختند و بایرانیان جنگها کردند

نخستین جنگ ایرانیان با عرب در قادیسیه واقع شد در این جنگ سرور لشکر ایران رستم فرخ زاد و سردار سپاه عرب سعد و قاص بود

چو آگاه شد زنان سخن یزدگرد	زهر سو سپاه اندر آورد و بگریه
بفرمود تا برکشیدند نمای	سپاه اندر آمد بهر سو ز جای
برآمد یکی کرد و بر شد خودش	همی کر شدی مردم نیز پوش
خانهای الماس در تیره کرد	ستاره است گشتی شب لاجورد
صبر و زاندر آید جاگر و خشک	با مرغان و کبک بر آستینک

شد از تنگی دست گردان نگاه  
 لب رستم از تشنگی شد چو خاک  
 خروشی بر آید بگردار رعده  
 برفتند هر دو ز قلب سپاه  
 چو از لشکران هر دو تنها شدند  
 همی تاختند اندر آن زرنگاه  
 خروشی بر آورد رستم چو رعد  
 بر ایخت رستم کی تیغ تیسند  
 ایمنخواست از تن برش زاید  
 بر پیشید ایدار رستم ز گرد  
 یکی تیغ زد بر سر و ترک اوی  
 چو دیدار رستم ز خون تیره گشت  
 و گر تیغ زد بر سر و گردنش  
 هزیت گرفتند ایرانیان  
 پس از گشت یافتن ایرانیان عربا بدامن پاتخت ایران روی نهادند

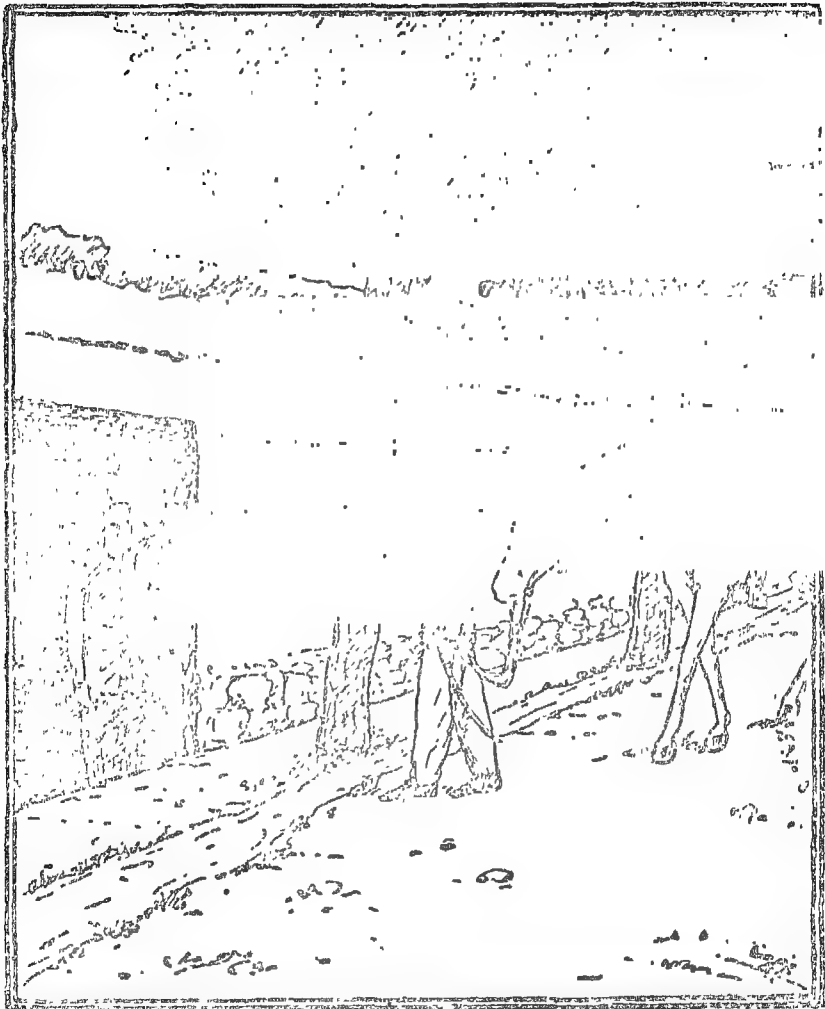
جم اسب گرانمایه از کار زاهد  
 زبان گشته اندر دهن چاک چاک  
 از آن روی رستم و زاین روی سعد  
 یکو کشیدند از آوژدگاه  
 بریر یکی تند بالا شدند  
 و دو سالار بر یکدیگر گیسنه خواه  
 یکی تیغ زد بر سیراسب سعد  
 بدان تانسانید بدور ستیغ  
 ز گرد سپاه این مران رانید  
 شد سعد پویان ز جای نهرو  
 که خون اندر آمد ز کفش بروی  
 جهانجوی تازی بر او حیر گشت  
 بنجاک اندر افکند جنگی تنش  
 بسی نامور گشته شد در میان

یوزد کرد چندانکه نتوانست بکوشد تا پاتخت بدست دشمن نفیقه ولی سپاهیان  
ایران در اینجا نیز تاب مقاومت نیاوردند و بهزیمت رفتند و احباب وارد شدند  
شدند و میرخانه دست بکشتن و غارت کردن گشودند یزدگرد فرار کرد و بار دیگر گریز کرد  
بکرمان فراسم آورد و در نهان راه بر سپاه عرب بگرفت در این جنگ ایرانیان  
مردان و دست از جان شسته با دشمن نبرد کردند ولی عاقبت شکست خوردند  
ویزدگرد ناچار از بزرگان ایران جدا شد و برای گریز آوردن سپاه بطرف  
خراسان برفت

بزرگان ایران همه پوزدرد	برفتند با شاه آزاد مرد
برادر بسی خواندند آفرین	که بی تو بسا از زمان وزین
بگفتند ای شاه ما بسند ایم	تن و جان بھر تو آگند ایم
که ما را دل از بوم دارا نگاه	چگونه بود شادابی روی شاه
همه با تو آئیم تا روزگار	چه بازی کند در دم کار زار
نه مانه نخواهیم بی تخت تو	بما که پیاپی شود بخت تو
که ما بوم آباد بگذاشتیم	جهان در پناه تو پنداشتیم
شهنشاه زرگان پر از آب کرد	چنین گفت بانامداران مرد

که بجز بریزان نیایش کنید  
 تیش و زار فرخایش کنید  
 پسیم تارای گردان مهر  
 چه فرماید و بر که گردو مهر  
 از او باز گشتند بار و دوش  
 بشمار و باناه و جانده و ش  
 در خراسان ماهوی سوری که فرخنده می خراسان  
 و تر فر و تخت پر و گردو  
 پذیرفت و بند گها کرد ولی حاجت خود باندیشه پادشاهی افشاد و از پر و گردو و برشت  
 و پای بجنگ وی برانگخت نزد و دخی بستنهای با آن پادشاه و پادشاهی  
 نداشت تاب مقاومت نیار و ده بگرخت و پادشاهی پناهنده شد

فرد آمد از آب شاه جهان  
 نه بدخواه و نه آسپا شده نهان  
 گشت آسپان در آسپا  
 پشت از سر و پا گشت  
 گویی دید برسان سر و بند  
 نشسته بر آسپاک مهر سینه  
 مگی افسر خردان بر سرش  
 و دشمنان ز دیبای روی بر سرش  
 دچشمش گوزن و بر ویال شیر  
 نقش دیده از ویش هیچ کس  
 پیکری کنش ز ترین پای  
 از خوشایب ز آسپین قبا  
 بر و گفت ای مرد خورشید روی  
 چه جای نشست تو بود آسپا  
 بدین آسپا چون بریده ای بادی  
 چرا ز گندم و خاک و چندين گها



داستان  
زندگی و آسایش جانان



آسیابان که خسرو نام داشت چون یزدگرد را بدید نزد ماهوی سوری رفت  
 بدو گفت خسرو که در آسیا  
 بیالاکبر دار سه و سهی  
 و دوبر و کمان و دوزکس درم  
 همی بوی مشک آید از سوی او  
 چراز گوهسیر نابود افسرش  
 چو ماهوی دل را بر آورد گرد  
 بدو گفت ثبات از این انجمن  
 و گمونه هم اکنون بترم سرت  
 چون بزرگان این خبر شنیدند ماهوی را سزانش کرده گفتند  
 باش تن و جان خود را سوز  
 گزین بد نشان دو گیتی شوی  
 تو گر بنده خون شاهان میرز  
 ز خون گیان شهرم دار نهنگ  
 مکن تیره این تاج کیستی فرو  
 چو گفتر و اندنگان نشوی  
 که نفسین بود بر تو تارستخیز  
 و گر کشته یابدند تو پلنگ  
 چند و اندرز بزرگان بر ماهوی سوری اثری نکرد و از اندیشه شویم خویش بزم گشت

و عاقبت آسیا بانرا بکشتن نزد کرد و داداشت  
چو بشنید از او آسیا بان سخن  
نه دید پیدا را و را نه بین  
شبا نگه چو نشست بر تخت ماه  
سوی آسیا شد بنزد یک شاه  
بر شاه شد دل پراز شرم و پاک  
و خاش پر آب و لبان پوز خاک  
یکی دشنه زد بر تنیگاه شاه  
رُبا شد بر خم اندر از شاه آه  
اشا در شاهانه فردوسی است

۱- بزرگوری و بزرگی ۲- نام مخفی است ۳- مراد شب تاریک است ۴- میدان نبرد ۵- زمین  
۶- برگشید ۷- روان دودهن ۸- دعا خوانا کنید ۹- یعنی حداد را فردن گویند ۱۰- عشم و د  
۱۱- پاره و تدری ۱۲- خنثی همباد ۱۳- دیرمی ۱۴- زور خالص آبادار ۱۵- پهلوان ۱۶- ناهفته  
۱۷- سحر و جادو ۱۸- یعنی خوردن حبس کرد ۱۹- نژاد است ۲۰- روز نیاست ۲۱- پنجر ۲۲- بزرگ

### منها در جهان پیشه انبیاست

فرمایا راه دور دار از برت  
چو از دار پرداختی را دباش  
تکن آنکه ننگی شود گو هست  
وزین هر دو پیوسته دشا دباش  
منها در جهان پیشه انبیاست  
که بهتر هنر آدمی را ساخت



در دیش که با عصا کوزه دروغ شکست

## حکایت

مردی در دیش بسوئی روغن بخرده داشت شبی با خویش می‌انیدند که چون صبح شود در ده  
 شهر برده بفروشم و بهای آن شش بخرم آن شب در سال دوبره آرد بر کان بزدی بارگشت  
 برایند زاده نایز پنهان نتاج دهند ویری نگذرد که صاحب رسته بزرگ شوم و از  
 محصول آن فلان مزرعه خریداری کنم و در آن درختان بسیار بکارم و قصری بلند سازم  
 در آن قصر نه شاهی گرانها بگسترانم پس دختر فلان سوژا اگر از بنی خواهم و بخدمت او بکنم  
 و فلان بسیار بکارم سه گاه یکی از آنها فاسد می‌کند باین عصاره و از بزم  
 در این وقت عصائی را که در دست داشت بلند کرد و فرود آورد و از قضا عصاره بر سوخته  
 بهشت در روغن بر زمین ریخت

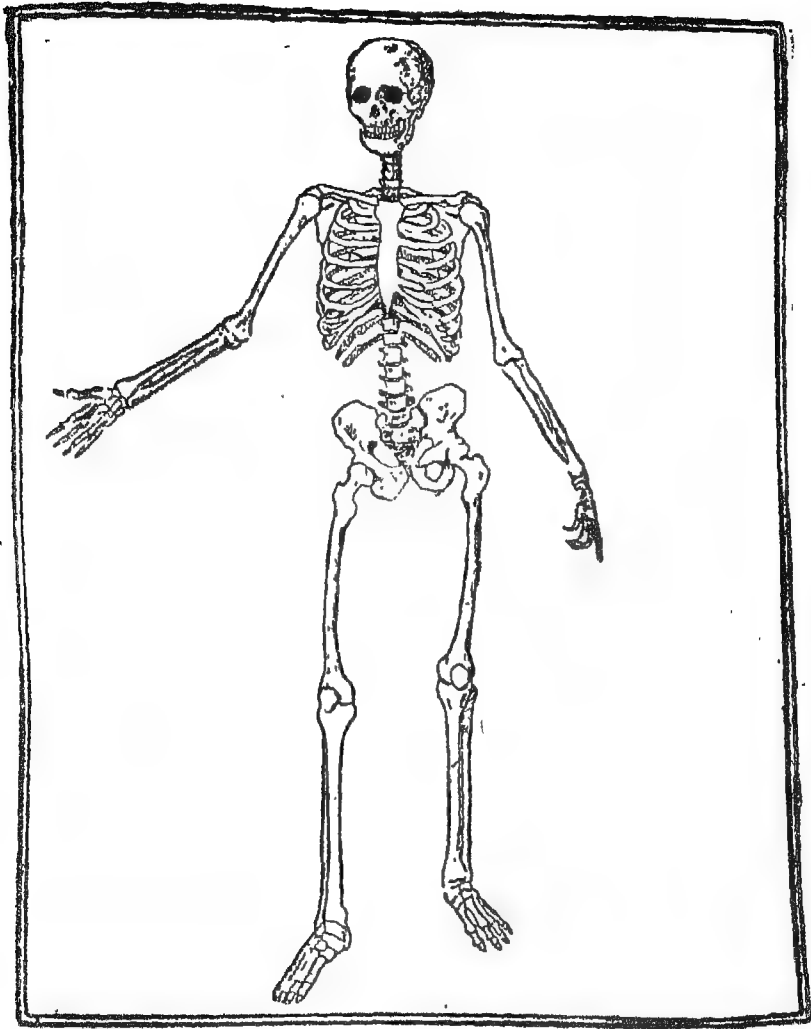
۱- مکر بکرد ۲- قیمت ۳- بزبانده ۴- تاج

## بد اندیشی

نشاید بد اندیش بودن بسی	کند زندگی تنگ - بر برگی
شوی کار دیو بد آیین کنی	پس آنگاه بروی نفسین کنی
مرد دشمن آنکو بر آرد بهاء	فرود آنگند خوشتن را بچاه

از کتاب ناز و نهال

۱- پیکش



اسکلت  
یا استخوان بندی بدن انسان

## استخوان

استخوان قسمت سخت بدن است  
استخوان دارای ماده سختی است که دارای ترکیبات آهکی میباشد در وسط قسمت سخت استخوان ماده نرمی قرار دارد که آنرا مغز استخوان میگویند

استخوان بندی انسان شامل سه قسمت است

اول استخوان بندی سر

دوم استخوان بندی تنه

سوم استخوان بندی دست و پا

استخوانهای سر از جمجمه و استخوانهای چهره تشکیل یافته است

جمجمه محفظه مغز آدمی است

تنه عبارت از تیرۀ پشت و دنده ها است

تیرۀ پشت از استخوانهای کوچک تشکیل شده که رویهم قرار گرفته اند و آنها را

خزۀ پشت میگویند

استخوانهای دنده از طرفی به تیرۀ پشت و از طرفی با استخوان نیست متصل است

استخوانهای دست شش بر سه قسمت است استخوان بازو و استخوان ساعد و استخوانها

مخ و کف دست و انگشتان  
استخوانهای پانیزشتل بر سه قسمت است استخوان ران و استخوان ساق و استخوانهای  
مخ و کف پا و انگشتان

۱- کله ۲- جای نگاه داشتن از قبل جبهه و یکسره و مانند آن ۳- مدهای پشت ۴- از پنج دستبند

## حکایت

وزدی بخانه رفت جو نیز خفته دید پارچه را که بر دوش داشت بگسترده  
هر چه یابد در آن نهاده بر دوش کشد جوان بطلبید و در میان آن پارچه بخت  
دزد چیزی نیافت و باز گشت که پارچه را بردارد و بیرون رود و جوان را دید  
که بر آن خفته است با خود گفت بهتر آن است که ترک پارچه گویم و باین جوان  
در نیافتم پارچه را بگذاشت و از خانه بیرون شد جوان آواز داد که ای زده  
در بند تا کس بخانه نیاید گفت بجان تو در نبندم زیرا که من زیر انداز  
آواز دادم باشد که دیگری روی اندازد تو آواز

† نقل مبنی از پریشان فانی



حکایت  
سید الکرم



## حکایت

جو شود اگر کسی توانایی  
 از قضا کردشان کسی آگاه  
 خواجه گفت آه اگر مرا دانند  
 گفت دانای روزگار که آه  
 بمنده با حکیم دانای  
 که کین بسته اند دران راه  
 آنچه دارم تمام بستانند  
 هر که اندنم این گروه تباه  
 از کتب

۱- ناجری ۲- اتفاق ۳- ۴- دانش در اینجا منی شناختن است

## کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم

مانگویم بدو میل بناحق نکنیم  
 رقم مغلطه بر دفتر دانش نکشیم  
 عیب در دیش تو انکر علم و بیش بدست  
 که بدی گفت سودی و زرقی بخید  
 حافظ از خشم خطا گفت نایم بر او  
 جامه گسیده و تش خود از حق نکنیم  
 میر حق با ورق شجسته حق نکنیم  
 کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم  
 گو تو خوش باش که ما گوش ما حق نکنیم  
 در حق گفت جدل با سخن حق نکنیم  
 از حافظ

از حافظ

۱- جامه ژنده ۲- بگوید ۳- بطلاند آفتن ۴- ششم بندی ۵- صلاح و شایسته ۶- بهیچ ۷- دشمن ۸- سینه

## امریکا

امریکا اقلیمی است بزرگ که تقریباً پانصد سال قبل کشف شده است  
 کاشف امریکا از مردم ایتالیای و نام دی کریستف کلمب بوده است  
 که ریستف کلمب سالیان دراز در این اندیشه بود که از راه دریای هندوستان برود  
 و برای انجام این مقصود از چند تن پادشاهان اروپا استمداد کرد و هیچ یک سخن او  
 دقیقی ننهادند و او را دیوانه و آبله خواندند اما کریستف کلمب دست از مقصود خویش  
 برنداشت تا عاقبت ملکه اسپانیا سه شتی و مقداری نقد نیه بوی داد

کریستف کلمب با چند تن ملاح دیگر کشتی نشسته بسبت مغرب روان شد و پس از چند  
 دریا نوردی و تحمل سختی بسیار یکی از جزایر امریکا رسید و چنان پنداشت که آن جزیره  
 قطعه از خاک هندوستان است و گویند تا زنده بودند آنست که سرزمینی که کشف  
 کرده است هندوستان نیست

پس از کریستف کلمب سیاحان دیگر با امریکا رفتند و سر اسرار آن قطعه را کشف کردند  
 و دانستند که آن قطعه اقلیمی است جدید که تا آنروز مردم روی زمین از وجود آن گاه  
 ندانستند

و اول کسی که تمام سرزمین این اقلیم را کشف کرد شخصی بود موسوم بامریک و از اینرا

که آن استیسم را بنام او امریکا خوانده  
 امریکا را بسته قسمت شمالی و مرکزی و جنوبی تقسیم کرده اند  
 امریکای مرکزی بین دو قطعه شمالی و جنوبی واقع و از دو قطعه دیگر بجز متعلق به آنست

### میکاییست

آوردند که محمد بن حسن مشیرانی که از افغانستل حیر خود بود و نزد یک مردی که  
 آورده و او را تعلیم بسیار که و پیش از آنکه بر پا می نشست، او را به جای خود نشاند  
 و چون بر قامت چند قدم با او می برسم شایسته رفتن ای از جای خواص  
 گفت با چنین تواضعی که خلیفه نمود قنایت خلافت تبارا میشود و رشید جواب  
 داد که مهابتی که تواضع زایل شود تا بودن آن اولی و قدری که با حشرم  
 از بزرگان بجا بگذراند که گامسته بودن آن مستر

آوردند افغانستل

۱ - دانشندان ۲ - یکی از خلفای معروف بنی عباس ۳ - استرام

۴ - خاصترین معنی بلند شدن ایشان است ۵ - بیست و بزرگی

۶ - فامه و شایعه ۷ - بر طرف ۸ - جسته

## محمود اسلام

بنحالی که شبیه جزیره عربستان را تاریکی جهل و تباهی فرا گرفته بود و مردم آن سرزمین بحال توخس و زکار میگذرانند و پیوسته قتل و غارت مشغول بودند خداوند برگزیده و موعود محمد بن عبد الله صلوات الله و سلامه علیه را بر مسالمت و انجمنیت تا مردم را از شرک نجات داده بصراطی مستقیم توحید هدایت کند

حضرت محمد ص در سال چهل و دوم سلطنت انوشیروان در شهر مکه تولد یافت و چون یک سال از عمرش میگذشت از جانب خدا پیغمبری مبعوث گردید و مردم با دین اسلام دعوت فرمود

پیغمبر اکرم سیزده سال بعد از بعثت بواسطه آزار یک از مشرکین بخبرش میرسد آنجا به پناه جانم جرت فرمود و سال هجرت است حضرت مهدی و تاریخ مسلمانان گردید بیشتر مردم مدینه پیغمبر ایمان آوردند و حضرت پیامبر می آید با مشرکین جنگ کرد

جنگهای بزرگ پیغمبر را غزوات می نامند و معروفترین آنها غزوه بدره و اخذ است و رسول خدا در سال دهم هجرت که راجع کرد و یک سال بعد در شصت و سه سالگی در حالت فرمود و در مدینه طیبه مدفون گردید

## تقوی

تقوی یعنی پرہیزگاری است  
 پرہیزگار کسی است کہ از کردار ناپسند و گھٹا رشت دوری گویند و از آنچه کہ بجا  
 آید تن و یا شرافت و یا دین و یا وطن او زیان میرساند چشم پوشد  
 پرہیزگار آن نیست کہ از بیم مجازات و عقوبت و ترس و سزائش و علامت خلق  
 کار نارد و ناپسند نگیرد بلکہ پرہیزگار آنکس است کہ در آشکار و پنهان پیرایمون عالی  
 مخالف دیانت و شرافت و قانون نکرود

تقوی در پرہیزگاری آدمی را در دو عالم سعادتمند و رستگار میدارد و خدا ی عز  
 و جل در قرآن صیغہ مایہ این اگر کم عینہ اللہ تعالیٰ یعنی ہر کہ پرہیزگار تر نزہ  
 خداوند عزیزتر

آئینہ بدی - گر اگر  
 نیکی

آئینہ خاندان اگر بپا داشت آباد کنی  
 بہ زمین نبود کہ خاطر ی شاد کنی  
 آئینہ گنبد گنبدی بپا داشت آباد کنی  
 بہر کہ حسد از بندہ آزاد کنی  
 آئینہ عدل و انصاف

## خاک رست - آجر - کوزه

در اغلب جاها همینکه زمین اقدری بکنند خاک رست میزنند در سواحل دریا و نهرا  
خاک رست بیشتر از آنکه دیگر است

خاک رست چسبندگی دارد

هرگاه خاک رست را با شن مخلوط و با آب خمیر کنند گلی بل میآید که از آن خمیر بسیار  
میتوان ساخت

اگر گلی رست را حرارت زیاد دهند مانند سنگ سخت و شکننده میشود و بدختره است  
که آجر و ظرفهای گلی را خالین از آن میسازند

برای ساختن آجر از گلی رست خشت میزنند و خشت را در آفتاب خشک میکنند آنگاه  
از آن به ترتیب مخصوص در کوره میپسینند و کوره را آتش میکنند خشت بحرارت آتش ختره  
آجر میشود

آجر اقسام مختلف دارد و برای ساختن آبنسبه بکار میرود

ظرفهای خالین از بهترین اقسام خاک رست میسازند

کوزه اگر گلی رست را با چرخ مخصوص شکل کوزه و کاسه و ظرفهای دیگر در میآورد و  
چند روزی در آفتاب بچکند از دانه خوب بچکند آنگاه کوره میرود و حرارت میدهد

نا سخت و قابل استعمال گردد

چون ظرف سفالین منافذ بسیار دارد و آب از آن تیراود برای رفع این عیب قشر  
ظرفهای سفالین را لعاب کاشی میدهند پس گونگی که مایعی رقیق از خاک رست  
و اطلای سربی میازند و ظرف را پس از خشک شدن در آن یاق فرود میسوزند و بعد  
در کوره میگذارند تا یاق فرور بجرات آتش تبدیل بقشری نازک و رنگین میشود که سطح  
ظرف را از بیرون و اندرون فرا گرفته است و مانع تراوش آب است

منجی در هر دو عالم سر بلند است

اگر از نه ق تا قدم نهتری	چون غمیلی ز خاک رهت سری
بخل عیبی است در نهاد بشر	که از آن عیب هیچ نیست بر
سخاوت درختی است اندر	که بز دانش از حکمت محض گشت
سخا در جهان پشه انبیا است	
بخیلی مکن بسج اگر مردی	
بکستی ز بخشش بود مردی	

## بای گل گل باشی عجبی خازن

یک دست میرسد کاری بکن  
 دینکه در شناسه ما آورده اند  
 تا بداند این خداوندان ملک  
 نام نیکو گرماند ز آدمی  
 صورت زیبای ظاهری نیست  
 هیچ میدانی حسد به یار و دشمن  
 آدمی را عقل باید در بدن  
 پیش از آن که دست تو بیرون برد  
 گنج خواهی در طلب رنجی ببر  
 بشکر نعمت را کنونی کن که حق  
 قطیف و لطفی است بیرون از حساب  
 که بجز موی زبانی باشد  
 کاخ درویشان و پیکان پده  
 نام نیک زلفگان ضایع کن  
 پیش از آن که تو نیاید پیشگاه  
 رستم در وینده تن استغنیام  
 که بسی خلق است دنیا یادگار  
 به کردماند سر آبی زر گنج  
 ای برادر سیرت زیبا بیام  
 من بگویم که بداری استوار  
 در نه جان در کالبد دارد حمار  
 که دشمنی ز ما را نخواستیم  
 خرمین از مبادیت تخی بکار  
 دوست دارد و بندگان حق گذار  
 فضل و فضلی است افزون از شمار  
 شکر یک نعمت کنونی از هزار  
 تا همه کاست بر آرد روزگار  
 تا بماند نام نیک برقرار



۴ زدن و خستگان اندیشه کن  
 باده ان بد باشن و بایکان نکو  
 دیو با مردم نیامیزد قمرس  
 هر که دوست یاردم بد پرورد  
 یوز و عای مردم پر هینر گار  
 جای گل گل باش و جای خار خار  
 بل تیرس از مردمان دیو شمار  
 ویر و زود از جان برآزندش ماه

از قصاید مهدی

۱- خانه - ۲- نقش - ۳- زقار - ۴- عقل - ۵- جان - ۶- محکم  
 ۷- تن و بیک - ۸- خند - ۹- آرزو - ۱۰- دیوانند - ۱۱- جانورند

### بر اثر صبر نوبت ظفر آید

بر سر آغلم که گزند دست بر آید  
 منظر دل نیست جای صحبت آید  
 بگذرد این روزگار تلختر از هر سه  
 صاحب و طاح متاع خویش نموند  
 دست بکاری زخم که غصه شمر آید  
 دیو چو بیرون رود فرشته در آید  
 بار و گداز روزگار چون سکر آید  
 آنچه قبول افتد چه در نظر آید  
 بر اثر صبر نوبت ظفر آید

از غزلیات حافظ

۱- ایستنی اگر توانم - ۲- تمام شود - ۳- بگذرد - ۴- مقصود آدم نیک و بد است

## اوضاع سیاسی امریکای شمالی

امریکای شمالی قریب یکصد و سی میلیون جمعیت دارد که عموماً از نژاد اروپائی میباشند  
این قطعه چندین کشور تقسیم شده است که بعضی مستقل و بعضی در تصرف دول اروپا است  
و زوجه کشوری امریکای شمالی کانادا است که از تصرفات دولت انگلیس محبوب  
میشود و در آنجا گندم فراوان بل میآید  
و دیگر از کشورهای قلم امریکا کشوری متحده میباشد که از اتحاد چهل و هشت کشور کوچک  
تشکیل یافته است

کشورهای متحده از کشوری پر ثروت روی زمین است و مردمان آن در علم و صنعت  
با اروپائیان همسری میکنند و بر مردم دیگر کشوری برتری دارند  
هرگز کشوری متحده شهر دانشمندان و صنعتی معروف آن نیویورک است  
بند نیویورک از شهرهای پر جمعیت دنیا است  
تجارت سالیانه ای نیویورک بیش از کشوری دیگر میباشد  
و دیگر از کشوری قلم امریکای شمالی کشور مکزیک است  
و مکزیک معادن مس و نفت و طلا یافت میشود  
محصولات طبیعی آن کشورها و موز و زیتون است

## خلفا

بعد از رحلت پیغمبر ص. ابو بکر خلافت را گرفت  
در زمان ابو بکر جنگ عربها با ایرانیان شروع شد  
بعد از ابو بکر عمر بن خطاب بخلافت رسید

در زمان خلافت عمر جنگ عربها با ایران شدت یافت ایرانیان در قادسی  
و نهاوند شکست خوردند و سلطنت ساسانیان منقرض گردید عربها در آن زمان  
فتمی از شمال افریقا را تصرف در آوردند

عمر پس از یازده سال خلافت به دست فیروز نامی کشته شد  
بعد از عمر خلافت عثمان رسید

پس از آنکه عثمان سیزده سال خلافت کرد جمعی از مسلمانان بر او شوریده وی را  
بقتل رسانیدند و با علی بن ابیطالب علیه السلام بیعت کردند

## حکایت

یکی از بزرگان بصره نزد اهدی رفت و بر بالین او نشست و پیوسته دنیا را بگوشتش  
از اهدی گفت تو سخت دنیا را دوست میداری اگر دوستش نمیداشتی چند فیش یا  
نیکروی که شکنند و نریختن کلاه خریدار این بود



ارسطو

ارسطو و الهخند

## افلاطون و ارسطو

پس از سقراط از یونان دو حکیم بزرگ برخاستند یکی افلاطون و دیگری ارسطو  
افلاطون از شاگردان سقراط است

افلاطون سخنان استاد خود را جمع کرد و از آن رساله چند فراهم ساخت  
افلاطون سرآید حکمای عالم است و در شرق و غرب شهرتی عظیم دارد  
ارسطو شاگرد افلاطون و واضع علم منطق است و در علوم طبیعی و الهی کتب بسیار نوشته  
نوشته است

چراغ حکمتی که بدست سقراط و افلاطون و ارسطو در سرزمین یونان چند هزار پیش افروخته شده  
اکنون جهان را فروغ خود روشن دارد و کمتر کسی است که اسیم این سه حکیم را نشنیده  
باشد  
اسکندربگیر از شاگردان ارسطو بود و در نزد وی تحصیل حکمت و سیاست میکرده است

## حکایت

فاطمی را اسکار در پیش اسکندر بخت زبان آوری میکرد و اسکندر گفت از من نهیاشی گفت چرا  
ابراهیم بر که راستی کند از خدا نیز نرسد بیم بگدن از خیانت خود از ظلم خداوند گاراست  
از بس در دلم

## علی بن ابیطالب علیه السلام

بعد از آنکه علی علیه السلام خلافت رسید طلحه و زبیر با عایشه زوجه پیغمبر صدمه برداشتند و بیارمی اهل بصره با علی علیه السلام آغاز جنگ کردند ولی لشکر آنها در بصره شکست خورد و طلحه و زبیر کشته شدند چون در این جنگ عایشه حضور داشت و برتری سوار بود از جنگ بکمال خواندند

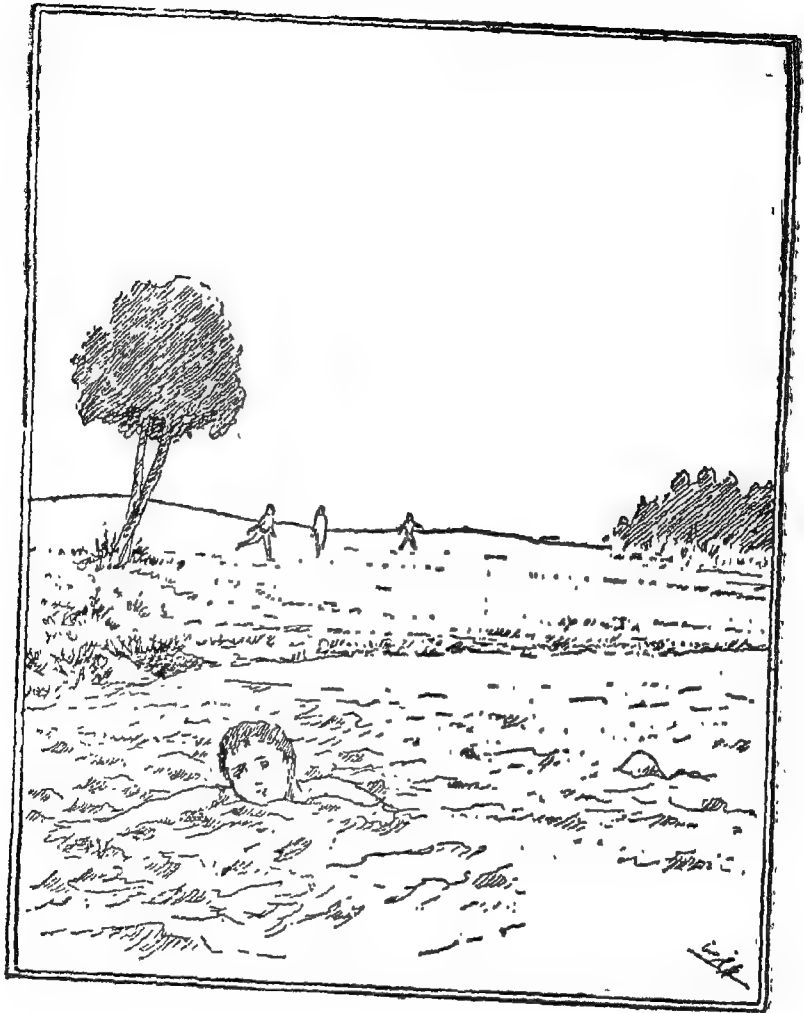
پس از جنگ جمل معاویه حاکم شام بهانه خویشاوی عثمان طمع خلافت سر از اطاعت علی علیه السلام به چسبید و با سپاه شام بجنگ انحضرت برخاست لشکر علی علیه السلام و معاویه در صفین بهم رسیدند و چندی با یکدیگر جنگ کردند و عاقبت طرفین دست از جنگ کشیدند این جنگ را بناسبت اینکه در صفین واقع شده است جنگ صفین نامند بعد از جنگ صفین گروهی از اصحاب علی از بیعت انحضرت خارج شدند این گروه را خوارج خوانند

حضرت با خوارج جنگ کرد و آنها را شکست داد

جنگ خوارج با علی علیه السلام در نهر دوان اتفاق افتاد بدیخت آنرا جنگ نهر دوان نام کرده اند علی علیه السلام پس از خجبال خلافت بدست یکی از خوارج که عبد الرحمن بن ملجم نام داشت در مسجد کوفه در تن شصت پنج سالگی شهید گردید

## شناوری

شناوری ورزشی بسیار مفید و از جمله هنرهای است که جوانان باید بیاموزند  
 بهشتیان آموختن این هنر دل‌تسک‌بخش مخصوص داشته‌اند چنانکه در قابو نامه کاوش  
 اسکندر در شرح تربیت خویش میگوید چون من ده ساله شدم پدر مرا بر چنان خادم  
 منظر حاجب سپرد تا مرا سواری و نیزه باضن و زرهین انداختن و چوگان زدن و کشت  
 و کندن بیاموختند پس پیش پدرم شدند و گفتند خداوند زاده هر چه ما دانستیم بابت  
 خداوند فرمان دهد تا فردا بخیرگاه آنچه آموخته است بر خداوند عرضه کند امیر گفت  
 نیک آید روز دیگر برقم هر چه دانستم بر پدر عرضه کردم امیر ایشان را خلعت فرو  
 پس گفت فرزندانم آنچه آموخته‌اید نیکو بدانسته‌اید لیکن بهترین هنر دنیا موخته است  
 گفتند آن چه هنر است امیر گفت شناوری است که از هر دی جزوی کس نتوان  
 کرد و ملاحان جلد بیارند و مرا بدیشان سپرد تا مرا شنا بیاموختند آن سال که  
 پنج میرقم قافله با بژند و عرب بسیار بود و ما با ایشان هم آوردند و بدیم من بر نه  
 باز آمدیم هیچ چاره ندانستم اندر کشتی نشستم بدجله و بعد از رقم اندر جلد جا  
 محفوظ است و گردابی صعب که ملاحی دانا باید تا از آنجا بگذرد و با چند کس در  
 بودیم بدانجا رسیدیم ملاح استاد نبودید است چون باید رفت کشتی بفلج



شناوری



میان جایگاه بدبرد و غرقه کشت قریب بیت پنج مرد بودیم من و مردی سردغلامی اند  
 آن من بشناسم و آن آیدیم دیگر جلد هلاک شدند بعد از آن مهر پدر اندر دل من زیادت  
 و در صدقه دادن و ترحم فرستادن از بهر پدر زیادت کردم و بدانستم که آن پدر  
 چنین روزی را از پیش می دید که مرا شناسد و من نماندم  
 تلخ از قافله نامه کاوس بن اسکندر

۱- اسم شخصی است ۲- شکارگاه ۳- شناسگران ۴- چابک ۵- بنی دژگان  
 قافله را غارت کردند ۶- حریف ۷- نام رودی است در بین النهرین ۸- ترسناک

### ۱- دشوار و سخت حکایت

حسی میم بکوی میگر نخت  
 آن کی در پی دود و گفت خیر  
 از که این میگر نری ای کریم  
 گفت از احق گریز انم برو  
 ز احقان بگریز چون حسی گریخت  
 شیر گشتی خون و میخواست ریخت  
 در میت کس نیست چکر تری چو طیر  
 از میت نه شیر و نه خوف و نه بیم  
 میرانم خویش را بدم مشو  
 صحبت احق بسی خونها بر ریخت

۱- خیر باشد ۲- دنبال تو ۳- چرا بگریزی ۴- مرغ ۵- بزرگوار ۶- انعام را من مشو  
 از شنودی بولی



داستان  
فرای عیسی علیه السلام از احمق

## علم و هنر

مرد از هنر آدمی است و زن  
 فضل و هنر است زینت مرد  
 دل زنده و بعلوم باید آرد  
 تن را چون برهنه داری از علم  
 از حبش جانور چه خیزد  
 جان را بعلوم پرورش ده  
 از کثوت شو شر چه خیزد  
 ای مرد خواب خوش چه خیزد  
 دانش طلب از درم چه آید  
 معنی نگر از صورت چه خیزد

سکه از جمال الدین عبد الزمان

۱- نسب بودن ۲- حضرت آدم ۳- انجمنی ۴- مکربند ۵- دگر نه ۶- پوشاک

۷- نام شهرت نابودن که در آنجا پارچه های خوب می افتند ۸- خوردن ۹- پرل ۱۰- صورتهای

## نصیحت

ز جاهی که خوردی از آداب پاک  
 نشاید نهند در او سنگ خاک  
 زخم آنکسی خوردن آیین بود  
 که او بر غمت نیز عکین بود

از کاش سبانه اسد

## وضع طبیعی امریکای شمالی

آمریکای شمالی محدود است از شمال باقیانوس منجمد شمالی و از مغرب باقیانوس  
بگیر و از جنوب با امریکای مرکزی  
متممترین کوههای امریکای شمالی جبال آلکانی است در شمال و کوههای روستا  
در مغرب

در امریکای شمالی دور و در بزرگ موسوم به میسیسیپی و سن لوران جاری است  
از مناظر شگفت انگیز این اقلیم دریاچه های بزرگ است در مشرق  
آب این دریاچه ها شیرین است و رود سن لوران از آنها میگذرد و آنها را بسکند  
مربوط میدارد

آبشار نیوفاکسراکه در دنیا بدان بلند می آید آبیست بین دو دریاچه از این  
نخ دریاچه واقع است  
خلیج فم امریکای شمالی خلیج کمزیک است که در جنوب آن قرار دارد  
شمال امریکای شمالی سرد و جنوب آن گرم و قسمتهای مرکزی آن دارای هوای  
متعادل است

# نند و امثال

آب در نیم جو مجو در خشک جو  
 هر که آخبر من ترا و مسود تر  
 و دوق کار خشان فاسد بود  
 باد و دیده اول و آخبر بین  
 مرد و احق زشت و مرد و حق است  
 دوست بهر دوست بی شک خیر جوست  
 جستن از غیر محل ناهستی است  
 قوم بی سر و رتن بی سر بود  
 پیش بینایان خبر گفتن خطاست  
 خوشتن را اندکی باید شناخت  
 پر سپهر عقل باشد ای پسر  
 بوی گل باشد دلیل گلستان  
 برگدشته حسرت آوردن خطاست

از سننوی مولوی

- ۲۰۹ -  
بنی امیه

پس از شهادت علی علیه السلام مردمان کوفه با حضرت امام حسن علیه السلام فرزند  
بزرگ آنحضرت بیعت کردند

امام حسن ع با لشکری که امیرالمومنین ع برای جنگ با معاویه فراهم کرده بود  
در شام نهاد چون بدان رسید لشکریان سرطخیان برآورده از گرد آنحضرت برگشته  
امام حسن ع چون کار را بدین نوع دید با معاویه صلح کرد و با وی عهد بست خلافت را  
با و داد و گذارد فرمود

معاویه سلسله بنی امیه را تأسیس کرد و خلافت را در خانواده خود بپایست برقرار  
گردانید

اغلب خلفای بنی امیه به کار و زشت سیرت بودند و با خانه این پیغمبر ع و بنی  
هاشم دشمنی داشتند و انواع شکنجه و آزار در حق آنها و پیروانشان روا میداشتند  
چنانکه معاویه جلد ما برانگیخت تا امام حسن علیه السلام مسکوم ساخت و پسرش یزید  
امام حسین علیه السلام را شهید کرد

بنی امیه نسبت بایرانیان نیز دشمنی مخصوص داشتند و پوسته با آنها آزار میرسانیدند  
خلفای اموی چهارده تن بودند و قریب صد سال سلطنت کردند

آخرین خلیفه اموی محمد بن مروان قتیب بخارا منت که بدست پاسبان شجاع که از اولاد و خاندان  
اولین خلیفه ساسانی عباسی بود مقول گردید

از خلفای سلسله اموی عمر بن عبد العزیز زاده و عادل و نسبت بر دم خوش قرار

بود  
یکی از کارهای پسندیده این خلیفه آنست که لغت و شام بر امیر المومنین علیه السلام  
که معاویه معمول ساخته بود ممنوع و متروک داشت

در زمان بنی امیه وسعت ممالک اسلامی بمسئتی درجه رسیده و مسلمانان ممالک و شهرهای  
تازه در اروپا و آسیا و آفریقا فتح کردند

بنگاهام غلبه عباسیان بر امویان عبد الرحمن نامی از اولاد معاویه باندلس  
که از نواحی اسپانیا است فرار کرد و بر آن مملکت استیلا یافته سلطنتی در آنجا تشکیل  
داد که قریب بدو سست و پنجاه سال طول کشید

### حکایت

خواجہ عبد الله انصاری را مصیبتی پدید خلق تغزیه فرستند گبری نیز بر رفت گفت  
خبر و مندان بود که چون مصیبتی باورسد آن کند که بعد از سه روز خواهد که عبد الله  
این سخن نبویسد که از حکمت است  
از شاه صاران

## سخر و آشیانه گنجشک

صاحب تاریخ آل سلجوق گوید که من در اکان در ملازمت سلطان سخر بودم و مشاهده شده که مردم گنجشکی بر سائیان سلطان آشیانه کرده بیهوده چو وقت رحلت از آن منزل رسید سلطان فراموشی را تشدید سائیان گذاشت تا آن وقت که گنجشک بجهت خود دو پراند سائیان را فرو نیاورد و محافظت نماید غرض که بر سائیان گنجشک را در داند داشت لاجرم ذکر خیر او باقی مانده و خواهد ماند

صل کن زانکه در ولایت ل  
در پیگیری زند عادل  
در محنت در میان و آنگاه - چا - جرم - کوچ کردن - در رسیدگی مباشرت - مقصد

## حکایت

قصای را در می چپ بر صوفیان گزیده بود هر روز طاعت کردی و غنای باطن  
گفتی صاحب از گفت او سکنه خاطر میماند و جز از حل چاره نبود صاحب دلی  
از آفتابان بود گفت نفس را بطعام و عذر آن آسانتر است که صاحب آدم  
از حرکت احسان خواج را بستر که حال جفا می بود آن  
بتی گشت نردون که نقایصی از دست قصایان

در آشیانه - در آشیانه - پیگیری - تحمل کردن - در میان - باب دوم حکایتی



## غلات

دان بائی را که بصرف غذای انسان یا حیوان میرسد غله سینا شد  
 بهترین غلات که قوت غالب مردم از آنست گندم می باشد  
 گندم را در همه جا زراعت میکنند و از آردش نان می سازند  
 ساق گندم بند بند و میان خالی است و برگهایش دراز است شکوفه هایش بزرگ  
 دارد و خوشه اش در سر ساق قرار گرفته است  
 ساق و برگ گندم را پس از درویدن و خرد کردن گاه گویند و آنرا حیوانات می خورند  
 گندم در سیاه خاک تبر بعل می آید  
 موقع کاشتن گندم اواخر ایل یا نیز است  
 زراعت باید گندم خوب که با تخم علفهای هرزه و مضر مخلوط نباشد آماده کند آنگاه  
 ریس را چنانکه باید تخم زده بسوزاند و آنقدر که لازم است کوبان ریخته  
 پس تخم را بپاشد و شتر را را بهنگام آب دهد و در موقع مناسب که غالباً ماه اول  
 بهار است آنرا دامن کند یعنی علفهای موزی آنرا بیرون آورد و بدین ترتیب بکشد  
 خود حاصل خوب و فراوان بدست خواهد آورد  
 گندم را در ماه اول تابستان با داس درویده خرمن می سازند پس خرمنها را گویند



غلات  
کندم و وقت

دارد از گاه جدا و هر یک را علیحده انبار میکنند  
 گندم را در انبار باید گاه بگاه زیر و رو کرد تا از شپشه و رطوبت محفوظ ماند  
 جو و دانه و ذرت نیز از جمله غلاتی است که در ملکیت ما فراوان کاشته میشود  
 جو را در پائیز و بهار یعنی سالی دو مرتبه میتوان کاشت  
 جو و جوای گرم خشک از سببهای آبی بهتر نمیشود بیشتر حاصل میدهد  
 قیمت غده جو بمصرف خوراک حیوانات میرسد

بعضی مردم از آرد جو نان میسپزند  
 و بهتایان نان جوین را بذاشتن نان گندم میخورند  
 از زن غله گر میری است که در مایک گرم از قبیل پند و ستان و آفریقا کاشته  
 و در ملکیت ما آنرا در بهار یا نیمه تیر ماه میکارند و در تابستان یا پائیز بر میدارند  
 دانه های از زن گرد در زیر و رنگ آن زرد و یا قرمز میباشد  
 از زن سفید و سیاه و قهوه و خاکستری نیز هست  
 از زن را بمرغ خانگی و دیگر پرندگان میدهند  
 ذرت مانند از زن از محصولات گرمسری است که در هندوستان و استرالیا  
 و آفریقا بیشتر و بهتر بل میآید

ساقی ذرت خلقت در گمائی آن پس و در آتش سخت و در گداز آن زردی و بار غوغائی  
ذرت را روی آتش بریان کرده بخورند و حوام آنرا بلال میامند  
هرگز ذرت را مانند یونجه و علف گندم و جو بخورانات میدهند

## حکایت

آورده اند که فضلون پادشاه گنجه حاجب خود را پس سالاری بر دوش فرستاد حاجب  
گفت تا زیستان در نیاید نرم و زرا که آب و هوای بیرون سخت بد است  
خاصه تابستان و نذر این منی سخن در از گشت فضلون و میرا گفت چنین اعتقاد  
چرا باید داشت که هرگز کسی بی اهل نمیرد و نمرده است  
حاجب گفت چنان است که خداوند میگوید کس بی اهل نمیره ولیکن تا  
کسی را اهل نیامده باشد خود تابستان بر دوش نرود

تأییدنامه

## سخن چین بد بخت پیرم کس است

کسی گفت با صوفی از صفات  
جفا خورشیدی بر او نهفت  
کسانیکه پیایم دشمن برزد  
کسی قول دشمن نیارد بدست  
این است دشمن جفا گفتم  
تو دشمن شوی کاوری بر زبان  
سخن چین کند ناز و جنگ قدیم  
وز آن تهنیت تا توانی گریز  
بیان او کس جنگ چون آن است

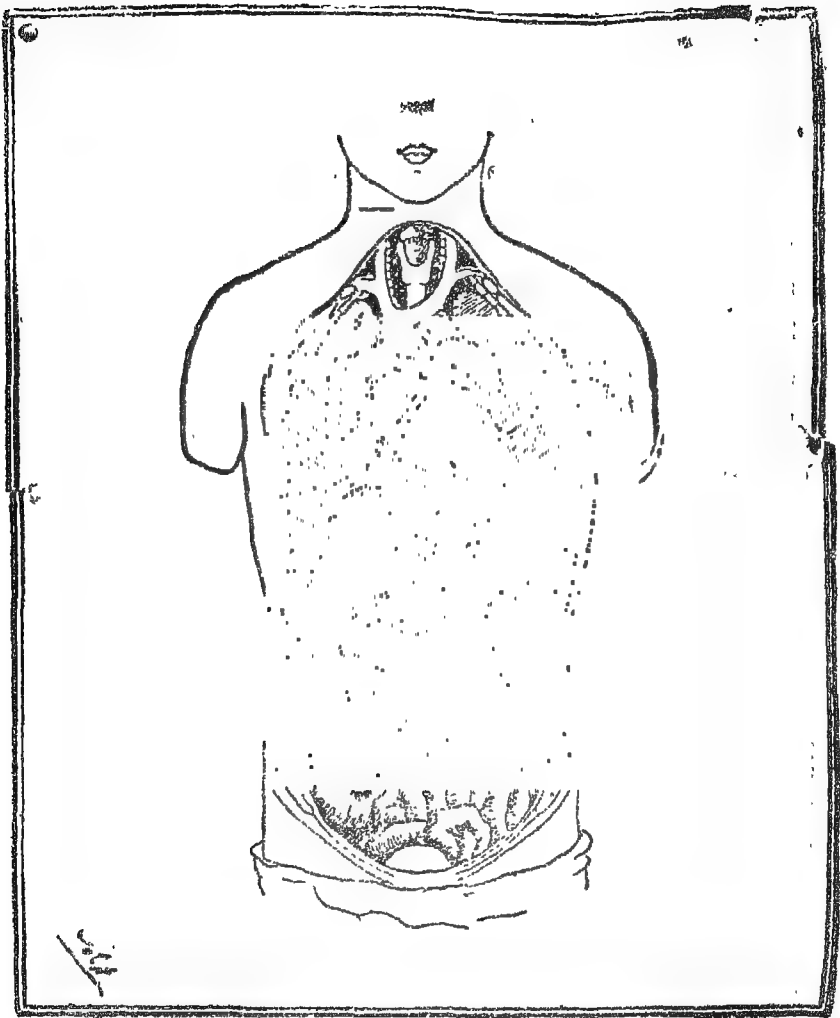
آنه افی فلانت چه گفت از قضا  
نه است بهر که دشمن چه گفت  
از دشمن بیانا که دشمن تراز  
مگر آنکه در دشمنی یار او است  
چنان کر شنیدن ببرد و تخم  
که دشمن چنین گفت اندر نهان  
بخشم آرد و بیکمرد سلیم  
که مرقه خفته را گفت خیر  
سخن چین بد بخت پیرم کس است

از بوستان سعدی

بدر

۱- در پیش ۲- پشت سر ۳- پنهان و آهسته ۴- توانست

۵- برآورد و صبر



## جهاز باضمه

جهاز باضمه دنان و حلق و مری و معده در روده است که غذا بواسطه آنها در دنان زبان و دو فک قرار دارد فک اعلی تجریت و باخوانهای صورت متصل و لی فک انفل به طرف حرکت میکند

بعد از دنان حلق است که آنرا گلو نیز می نامند  
گلو از یک طرف به دنان و از طرف دیگر سوراخهای بینی و از تنگی قصبه آریه و ری

آرامه دارد

آمری لوله باریکی است که از بالا بحلق و از پایین بعد مبروط است  
معده به شکل کیسه در بالای شکم قرار دارد و

معده از یک طرف بمری و از طرف دیگر بروده متصل است

در محل اتصال مری بعد در پیچه ایست که باز بسته میشود

از بعد از معده مایعی ترشح است که آنرا شیره معده میگویند

روده لوله ایست طویل و بهم پیچیده که در پایین شکم واقع شده است

روده بروده قسم است روده بزرگ در روده کوچک

طویل روده بزرگ دو ذرع و طویل روده کوچک شش ذرع است

## اوضاع طبیعی آمریکای جنوبی

آمریکای جنوبی محدوده است از شمال بدریای آنتیل و از شرق باقیانوس اطلس و از مغرب باقیانوس کبیر

مهمترین کوههای این قله رشته جبال آند است که در مغرب این قله از شمال جنوب کشیده شده است

جبال آند پس از جبال هیمالیا مهمترین کوههای روی زمین میباشد

رود آمازون که پرآب ترین رودهای دنیا است در آمریکای جنوبی جریان دارد و

این رود عظیم از کوههای آند سرچشمه بگیرد پس از طی مسافت بسیار در سمت شرق رود

اقیانوس اطلس میشود

در آمریکای جنوبی باران بسیار سیار و در دره رود آمازون جنگلهای وسیع و پر درخت

وجود دارد

در بعضی از این جنگلهای مردمان شترخ پوست که سکنه اصلی آمریکا میباشند بجان توخش

زندگانی میکنند

در شمال این قله قهوه و سیگار زراعت میشود



## بنی عباس

فطای بنی ائمه اقام دیگر اگر اندر او عرب نبودند خوار و سست و بایه میگردند و بداند  
 ظلم بی اندازد و دایم داشتند بر رعایا حراج سنگین می بستند و حاصل دستبرخ آنها  
 بهانه های گوناگون میزد و حتی از کینیک کش اسلام در آمده بودند بر خلافت قائل  
 نمی شدند تا تجزیه میگردند و آنها را پیاده و جنگل میزدند و دم که اینگونه تسم و بد رفتاری دیدند  
 دل بانی ائمه بد کرده بنی هاشم که مخالف آنها بودند گردیدند و پوسته ترشد بودند  
 که خود را از قضا ظلم و تعدی آنان بر مانند

در انهای اخیال ابوسلم خراسانی بجاییت اولاد عباس غم میبرد که خلافت را حق خود  
 میداشتند بر خاست و بیامری و ایران خراسان بنی ائمه را مقهور و شکوخته ساخت  
 و ابوالعباس محتاج را به خلافت برداشت

بنی عباس بر خلافت بنی ائمه باطل و اقام خیر عرب مخصوصا ایرانیان بعد از امت  
 هربانی رفتار میکردند و آنها را بکارهای بزرگ گماشته و سوار و جم حکمت را با طرد و رای  
 آنان اداره میکردند چنانکه برون الرشید جعفر زنگی را که ایرانی نژاد و از خاندانی  
 بزرگ بود و وزارت داد

در عهد برون و پسرش مانحن مالک اسلامی و تبری و آبادی نهاد و علم و صنعت

و ارج کمال یافت اغلب کتابهای علمی یونان و ایران در دهم و نهم بعربی ترجمه و در  
 هفتم به معمول شد علما و دانشمندان بزرگ ازین مسلمانان مخصوصاً از ایرانیان پیدا شدند  
 جهان را بر یورپ و علم و ادب میاراستند شکوه و جلال و بزرگی آنها  
 بر سر حد کمال رسید

نامون خلیفه پسر هرون الرشید در سال دویست و هجده هجری وفات یافت و بر  
 او دوره عظمت سلسله عباسی سر آمد و در روزگار ضعف آنان شروع شده ممالک اسلامی  
 یکی پس از دیگری از حوزه حکومت خلفا خارج و قلمرو خلافت منحصر بقندهار و توابع آن گردید  
 خلفای بنی عباسی و هفت تن بودند و تقریباً پانصد سال خلافت کرده اند  
 آخرین خلیفه عباسی مستعصم بالله بود که بدست ایلک خان منول کشته شد و قتل او بباط  
 خلافت آل عباس برچیده آمد

تقریب خلافت عباسیان شهر بغداد بود  
 شهر بغداد را منصور خلیفه دوم عباسی بنا کرده است

آیات - ۲ - بوی که سبیل از شاخص غیر مسلم که در طاعت اسلام بودند میگرفتند

نشد - ۳ - سر گردیده

## اوضاع سیاسی امریکای جنوبی

جمعیت امریکای جنوبی از شصت میلیون تجاوز است  
و ای این سرزمین بیشتر از نژاد مردمان اسپانیا و پرتغال میباشند  
و بقطعه چندین مملکت تقسیم شود و مهمترین آنها مملکت برزیل و آرژانتین و شیلی است  
و برزیل قوه بسیار عظمی میآید

و وقت قهوه که در دنیا مصرف میشود از این کشور حاصل میگردد  
مصول مهم آرزو نمیشد که برای مردم آن سرزمین نفع بسیار دارد و گندم است  
در شیلی معادن زغال سنگ و مس و آهن و فلزات دیگر یافت میشود و مردمان  
و تاجا اغلب مسکینند  
(و دیگر کشورهای امریکای جنوبی با همست این سه مملکت نیستند)

## حکایت

آوردند که همسرش پادشاه پشیدادی روزی بکشتن گنجا بکاری فرمان داد و وی را  
پادشاه پادشاه گشود پادشاه او را بخشید و از خوشی در گذشت و فرمود چون مرگم یافت  
و اگر در این زمان چشم خودم خواهد بود نه برای گنای که کرده است

## گوارش و جذب

پس از آنکه نفقه در دهان جویده و نرم شد و با آب دهان آمیخته گردید زبان از آن برگرداند  
 بخلق فرو میبرد و غذا از حلق وارد و مری و از آنجا داخل معده میشود و آنجا با شیره  
 معده می آمیزد و تغذیه ای دیگر میسازد سپس داخل روده و در آنجا با شیره ای  
 دیگر مزوج میگردد و بصورت مایعی قابل جذب در میآید و رفته رفته تحلیل میرود  
 و جمیع تغذیه ای که در دهان و معده و روده در غذا پیدا میشود گوارش گویند  
 غذا پس از آنکه گوارش از جرایم بسیار تنگ که در روده است وارد و خون ریز  
 بنیل را جذب و تحلیل مینماید

## حکایت

از سلطان سنجرد آنوقت که بدست عثمان گرفتار شده بود پرسیدند چه بود که یکی  
 به بن دهنست و آنرا یکی که ترا بود چنین نقل شد گفت کارهای بزرگ بزرگ مردم خرد و بزرگ  
 و کارهای خرد مردم بزرگ مردم خرد و کارهای بزرگ توانستند کرد و مردم بزرگ  
 از کارهای خرد عاجز داشتند و در پی آن زخمی شدند هر دو کار تباها شد و نقصان بزرگ  
 رسید و کار ولایت و لشکر روی بفساد آورد و جز بخرابست بهر حال

نقص بزرگ است

فصلنامه فرهنگ و ادب - بهار ۱۳۵۰ - شماره ۵۰ -

## اوضاع طبیعی افریقا

افریقا محدوده است از شمال بحسب الروم و از مشرق باقیانوس هند و بحر اعمرو از جنوب و مغرب باقیانوس اطلس

فتمین کوههای افریقا رشته کوهی است موسوم بحبال اطلس که ارتفاع آن نسبت بکوههای نظایر دیگر کم است

افریقا در دو طرف خط استوا واقع شده است

در آنسویا جو آبشت گرم و بارندگی بسیار و آب فراوان است

در این سرزمین بواسطه بارندگی بسیار رودهای بزرگ پر آب جریان دارد و

فتمین آنها رود نیل است که بعد از آمازون پر آب ترین رودهای عالم محسوب

میگردد دیگر رود نیل است که از ملکیت مصر میگذرد و بحر الروم داخل میشود

در وسط افریقا بیابانی است بی آب و علف موسوم بصحرای کبیر که بسیار وسیع و صفاک

میباشد

از جمله جزایر افریقا جزیره بزرگ و محمود ماداگاسکار است که در اقیانوس هند واقع

است و دولت فرانسه تعلق دارد

بین دریای مدیترانه و بحر احمر چندین سال قبل بحرانی فزونی کرد که امروز بنام تره

مخبر معروف است

پیش از آنکه این ترعه حاضر شود مسافرین اردو یا برای زدن بنده و ستان ناچار بودند  
مسافتی بسیار طولانی طی کنند ولی پس از حاضر ترعه مزبور راه در و پاها بنده و ستان  
نزدیک شد

ترعه سوزیگی از راههای مهم تجارت بین آسیا و اروپا و آفریقا بشمار میرود

### قلعی

قلعی فلزی است سفید رنگ و نرم که از معدن استخراج میشود  
قلعی از معدن خالص نیست با مواد دیگر مخلوط است و در اثر گرما زود آب میشود  
قلعیرا برای سفید کردن مس و نحس و حکم کردن فلزات استعمال میکنند  
از قلعی ورقه های نازک میسازند و بعضی اشیاء را در آن می چسبند که محفوظ بماند  
چلی ورقه نازک آهنی است که در روی آن قلعی کشیده باشند  
چون قلعیرا با مس و نررب مخلوط کنند فلزی سخت بدست میآید که از آن کار و  
و چنگال و سپرهای دیگر میسازند

---

۱- قلعی روی است و مانند آنرا انعطاف میدهد



کایت  
بزرگ خست

## حکایت

بزرگترشی در دوا من کو بی بیماری آشنائی داشت هر وقت بزرگ را بخامیر میزد  
 از سوراخ بر میآید و گشایش او بر خاک سیخ طپید و ریزه های خورشید او را از زمین  
 بر میچید روزی بزرگ را بعبادت بیاید مادر او دید از سوخت سر مافسوده چنانکه گویی  
 زده است بزرگ را اسواقی الفت بر آن داشت که مادر او برگرفت و در توبره  
 نهاده بر سر فراوینخت تا مگر خون سرد او از دیم گرم خمر حرارت پذیرد و باشد که  
 نذگانی از سر گیرد چند آنکه حرارت در مادر او اثر کرد و جثت در کار آورد و  
 دخی جانگوزای بر تلخ خور و خورا بجای سرد گردانید و بهور اخ شد  
 من ندیدم سلامتی از خان گوتو دیدی سلام ما برسان

نقل معنی از مرزبان نامه ص ۱۰۰

بندی و خنجر - مرثیه طبیعت - - - ب

## یکنامی

سبکده یکنام میزد بسی  
 زمرگش تا شرف خور و عالمی  
 که کز دار و خوب و گفتار است  
 از کشتن ناری



یعقوب بن لیث در بلاد صفاریان  
 پس از آنکه عربها برانرا گرفتند نخستن کسیکه سران فرمان صفاریان یافت و حکومتی  
 بر ایران تشکیل داد یعقوب بن لیث صفاری بود  
 یعقوب در سیستان خروج کرد و بانکه زمان شیرایالت برانرا بتصرف خویش آید  
 صفاری یعنی رومی گراست و یعقوب را به ان جهت صفاری گویند که پدرش لیث رومی  
 که بوده است

در زمان یعقوب سیستان پر از فتنه و آشوب بود و هر چند گاه کسی در آنجا بدحوی حکومت  
 در یاست برینجاست یعقوب که تنهی بلند و مقصدی عالی داشت گردی گرد خود جمع  
 کرده دارای اقتدار شده و رفته امور سیستان را بدست گرفت و مردمان آنجا را  
 برانرا در اگر دن نهادند یعقوب اول سیستان را منظم کرد و فتنه جویمان و آشوب را برانرا  
 آنگاه که تنخیر ولایات دیگر بدست برات و بلخ و کرمان و خراسان و طبرستان  
 خوزستان را تصرف گردید و آنگاه تاجان خلیفه را از آنولایات بیرون راند  
 یعقوب در صد و دو که بنده او بود و خلیفه را طبع خود سازد و لکن اهل او و فتنه  
 او در سال دویست و شصت پنج هجری از دنیا رفت  
 و اهل یعقوب لیث صفاری آورده اند که چون میابور را فتح کردند شنیدند که مردی

یعقوب از جانب خلیفه حکم و فرمان ندارد حاجب خود را گفت منادی کن تا علماء و بزرگان  
 شهر جمع شوند که فرمان خلیفه را بدیشان بنمایانم حاجب چنان کرد و وزیر دیگر با دروازه  
 همه بزرگان بدرگاه آمدند یعقوب برسم پادشاهان نشست و دو هزار غلام شمشیر با عمو  
 زرتین و شمسین در حضور او ایستادند آنگاه بزرگان را اجازت داد تا در آیند و بنشینند  
 چون نشستند روی بجایب کرد و گفت بر دو فرمان خلیفه را بیاور حاجب برفت و  
 شمشیری آورد و نزد وی نهاد یعقوب آن شمشیر را برگرفت و گفت شنیده ام که  
 گفته اند یعقوب فرمان خلیفه ندارد این شمشیر فرمان من است که به نیروی آن بر  
 وین مندر قرار یافته ام و خلیفه را هم بمن فرمان در بغداد بر مسند خلافت نشاندند  
 همه از یعقوب برادرش عمرو بن لیث پادشاهی یافت و خلیفه اظهار اطاعت  
 کرد و پس از بیست و دو سال فرمانروائی بدست امیر اسمعیل سامانی گرفتار گردید  
 او را بقتل رسانیدند و خلیفه بکشتنش فرمان داد  
 در عهد صفاریان زبان فارسی رواج یافت و شعرا بدان زبان شعر گفتند

- - - - - منادی کردن در شهر آواز در دادن اعلام و استیلاست که جا کند گویند

- - - - - طلافی - - - - - نشت

## اوضاع سیاسی افریقا

در قیاقرب صد و پنجاه لیون جمعیت دارد  
 رومان این قطعه اغلب از نژاد سیاه میباشند  
 قسمت نیم این سرزمین در تصرف دول اروپا است بجز سه کشور مصر و حبشه و فنیقیه  
 که استقلال دارند

### مصر

کشور مصر یکی از کهنهائی تمدن قدیم است که از چندین هزار سال تاکنون دارای  
 مدن و شهرتی عظیم بوده است  
 در مصر آثار قدیم بسیار است و هر سال گردی از سیاحان برای مشاهده  
 آثار مذکور بمصر میروند  
 آبادی مصر بواسطه رود نیل است که سرزمین مذکور را حاصلخیز و پر نعمت گردانیده  
 در مصر پنبه و گندم و شکر و برنج بعل میآید  
 بیشتر پنبه مصر با کشتان حل میشود  
 پایتخت مصر شهر قاهره و بندر مهم آن اسکندریه است  
 حبشه

بعد از مصر کشور حبشه معروفترین کشوری افریقا است  
 مردمان این کشور دارای تمدن کامل نیستند  
 پادشاه این کشور را نجاشی گویند و پایتخت او شهر آدین آبابا است  
 آنجزیره و مراکش و تونس  
 در ساحل غربی و شمالی است قیاسه کشور آنجزیره و مراکش و تونس را می بیند  
 این سه کشور در قدیم از کشوری مستقل اسلامی و دارای تمدن و تجارت مهم بوده اند  
 ولی امروز بدولت فرانسه تعلق دارند  
 پایتخت آنجزیره شهر آنجزیره است  
 پایتخت مراکش شهر فاس و پایتخت تونس شهر تونس است  
 دولت مراکش در افریقا کشور وسیع گنگور را تصرف است  
 در حقیقت تصرفات انگلیس در افریقا جزایر زنجبار و کشور مودان است

## حکایت

شخصی بمایه داشت و تخیلی خانه خویش را بفروخت و بجای دیگر نقل کرد یکی از  
 پسران او که در آن فروختی گفت نه بمایه را فروختیم

## نمک

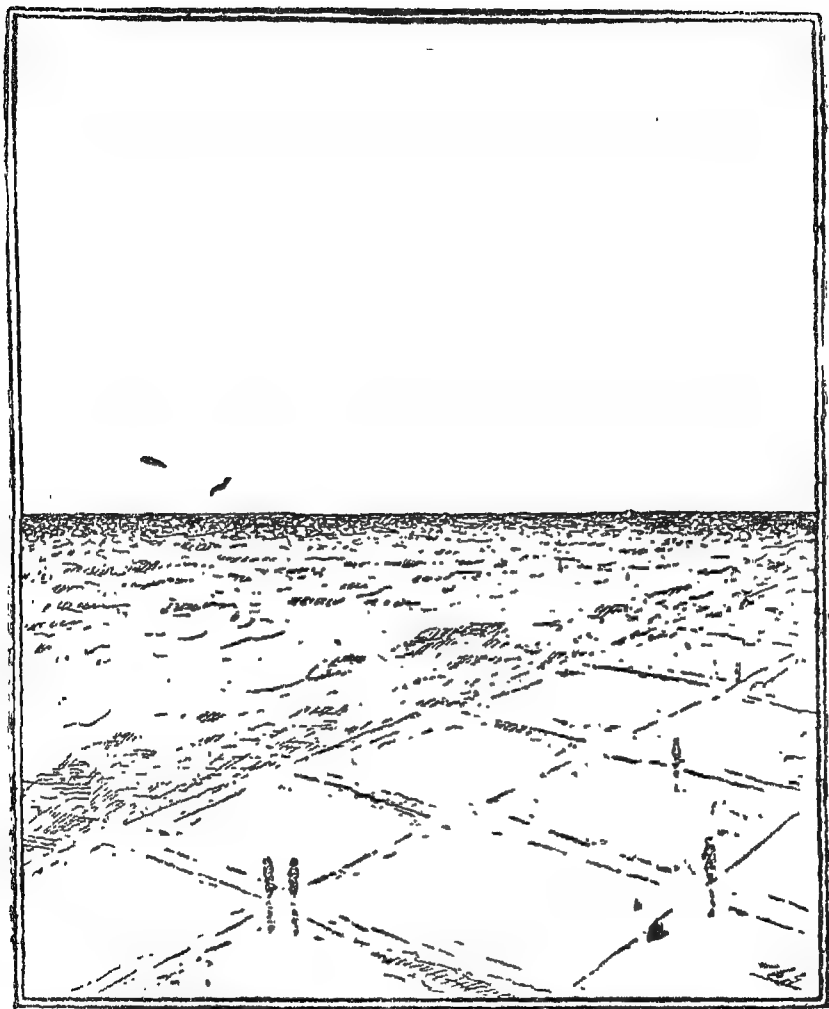
نمک از مواد می است که مردم همه بدان محتاجند و کسی نیست که آنرا ندیده و ندیده باشد  
نمک در بیشتر نقاط روی زمین بحد و فور یافت میشود

نمک بر دو قسم است معدنی و دریائی

نمک دریائی را از آب دریا میگیرند باین ترتیب که گودال وسیع کم عمقی در کنار  
دریا میکنند و آب دریا را که شور است داخل گودال و در آن گودال وار میکنند و پسند  
گودال پر شد مجری را میسبندند آب گودال در مدت چند روز بواسطه حرارت  
خورشید بخار میشود و نمک در کف آن باقی میماند و باین ترتیب بدست  
میآید بیرون میآورند و در محلی توده میمانند تا از یکطرف رطوبتش بکلی خارج و از طرف  
دیگر تخلیص زایل گردد

نمک معدنی بجاالت ایجاد و بصورت تخته شکلی بزرگ در زیر زمین یافت میشود  
نمک معدنی را مانند سنگ از معدن استخراج میکنند

معدن نمک در اغلب نقاط ایران وجود دارد و از آن نمک بسیار استخراج میشود  
نمک معدنی را پس از بیرون آوردن با آب شست و شو میدهند تا مواد خارجی آن  
زایل و نمک قابل خوردن شود



مکنت

طرز گرفتن مکنت از آب دریا

مورد استعمال نمک در زندگی بشر زیاد است  
 در هر خانه همه روزه مقداری نمک برای نختن غذا بصرف میرسد  
 گوشت و ماهی را برای آنکه فاسد نشود نمک سود میکنند  
 معاب ظرفهای بدل چینی را از نمک و مواد دیگر میسازند  
 جرم، اهرام، نمک و باغی میکنند  
 در مثل آمده است  
 هر چه بکند و نمکش میزنند      دای پر دزی که بکند و نمک

۱- چیز ۲- راه آب ۳- تی دشته و هر چه که بر راهی بسم ریخته ۴- نخعی جنگی

### نقد و اندرز

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرماید  
 هر کس نسبت اندک را سپاس ندارد و شکر نعمت بسیار نیز نگذارد  
 مومن کسی است که مکنی سخن گوید یا خاموش ماند  
 چون کسی بخواهسانی کند اگر توانی پاداش کن و اگر نتوانی بیادار  
 احسان نوعی از سپاسگذاریست

## ۱. اوضاع طبیعی اقیانوسیه

۱. اقیانوسیه از چهار قطعه دیگر زمین کوچکتر است  
این قطعه شملت بر جزیره بسیار بزرگ استرالیا و جزایر کوچک و بزرگ بسیار که  
در اقیانوس کبیر راکند و میباشند

۲. این جزایر از حیث آب و هوا و محصول دیگر اوضاع طبیعی و اقلیمی خاصی  
هستند که در دیگر قطعات کمتر دیده میشود

۳. در اقیانوسیه معدن زغال سنگ و فلزات قیمتی افرسیل آهن و مس و طلا  
بسیار است

۴. نباتات این سرزمین موز و جوزهندی و صندل و فلفل و امثال آن میباشد که از  
استعماری دیگر کشورها برای فروش حمل میشود  
گندم و ذرت و دیگر پنبه نیز در این قطعه بعل میآید

۵. از خصوصیات اقیانوسیه وجود کوهها و اراضی آتش فشان است که شماره آنها از  
هشتاد و پنج و زیاده میباشد

۶. غله یا آتش فشانها دارای منظره ایست بسیار سخت و گیر و بد آن میباشد که چشمه  
در آتش در مسافت دور دیده میشود



## حکایت

دینی اسرائیل مردی بود خانه زن او پسند میرشت و مرد عابد هر روز آن رشته میفروخت  
 و پسند دیگر بخیرید و فاضل قیمت را مان گرفته با زن خویش صرف میکرد و روزی مرد عابد  
 از خانه بیرون شد و در میان بفرودخت ناگاه مردی بی بضاعت بوی رسید و چیزی نتوانست  
 عابد قیمت در میان بدو داد و خودتی دست بخانه بازگشت زن گفت چرا پنبه طعام  
 از برای منیاوردی گفت کسی حاجت من آورد و من قیمت در میان بدو دادم  
 گفت ما را چه باید کرد که در خانه ما از فروختن چیزی نیست اتفاقاً در خانه ایشان گانه  
 شکسته و کوزه مغالین بود و مرد عابد آن متاعها باز آورد که بفروشد کسی آنها را نخر  
 داد و در بازار حیران میرفت ناگاه مردی بر او بگذشت که ماهی گنبدیده داشت  
 و کسی آن ماهی را نمیخرد خداوند ماهی عابد را گفت متاع نامر و آبی خود را بمتاع  
 نامر و آبی من میفروشی عابد گفت آری پس کاسه و کوزه بدو ماهی گرفت و بخانه  
 آورد و زن گفت این ماهی گنبدیده بچه کار آید عابد گفت آنرا بر میان کن تا خدا روزی  
 ابرماند در حال زن ماهی را گرفته شکم آنرا پاره کرد و در آن مرداریدی داشت  
 یافت عابد را خبر داد عابد گفت مردارید را نظر کن اگر آنرا بفشش باشند از آن  
 دیگر انت و اگر نمانند باشد روزی است که خدا با عطا فرموده پس مردارید را بپزد



کایت  
عابد وزن و مابی و مردارید

ناشنه بود عابد آنرا نزدیکی از یار این خود برد که بدین چیزها شناسائی داشت و بوی  
 بنود آنرا و گفت از کجای تو را این لونه بمرسید عابد گفت زنی است که خدا عطا کرد  
 من و گفت مرا چنان این است که هزار درم ارزش دارد و لیکن تو آنرا نزد فلان بازگان  
 دور شناسائی پیش از من است عابد مرداریدر آنرا و باز رگان بر و باز رگان گفت من اینرا  
 بنقد و حسنه دردم بخرم پس باز رگان قیمت بشمرد عابد طالبان خواست مال را بخانه برود  
 ساقی بیاید گفت از آنچه خداوند تو عطا فرموده بمن قسم عطا کن مرد عابد گفت نمی از  
 مال آنچه بهم پس مال او دیم کرد چون نیمه سال را و سال گفت مال از بھر خود نگاه  
 مراد خداوند برای امتحان تو فرستاده است پس آنرا عابد خند خدا بجای آورد  
 و سالها با زین خود با سایش نیزیت و پر تش خدای بمیکرد

---

۱- بر نش نشنه خدا - ۲- زنده - ۳- مرداریدر - ۴- کالا و جنس - ۵- صاحب - ۶- نام و خط  
 ۷- سر و رخ شده - ۸- مرداریدر - ۹- روزی - ۱۰- گدای نال کننده - ۱۱- شایش  
 نصیحت

به و نیک برود و نیز دان شناس	و ز او دار تا زنده باشی پس
تواند دان او را زنده اوست	خود را و جان را نگاهداری اوست

فروسی

سلطان محمود (از محمد غزوی)

پادشاه بزرگ سلسله غزوی سلطان محمود پسر بیکمیلین است  
این پادشاه سلسله او را به بخت غزوی گویند که هرگز حکمرانی آنهاخت در شهر غزنو  
است

محمود در آغاز کار خراسان را تصرف شد و جانشین امرای سامانی گردید آنگاه با خان  
نوک هند بوزت و اتحاد استوار کرد و در کربنجیر بند وستان بست و در مدت  
بست و چهار سال دوازده نوبت بعنوان جاد و بان ملکیت خود بود و در هر نوبت  
شهر را و قلعه را بکشد و بکشد و او ایران و بهتا سرگون ساخت و در باب اسلام را  
در هند وستان رواج داد

محمود در ایران بر آل بویه قبضه کرد و قسمتی از جاد و عراق را از تصرف آنها خارج ساخت  
و سایر بلاد مالک طبرستان و ماوراءالنهر و خراسان و سیستان و افغانستان و شمال  
غربی هندوستان فرمان راند و دوازده قدرت و شوکت وی چنان بود که در طول  
و امرای اطراف سر فرمان وی نهادند و خلیفه عباسی به دست وی توسل جست  
و در این بین آل و این آل لقب داد

محمود تنها در رزم آزمائی و کشور گشائی زبردست و نام بر دار بود بلکه در آیین

جامه‌اری نینبر پادشاهان برتری و آسپاز داشت و در آبادی بلاد و آسایش  
 عباد و بنای مساجد و مدارس و ترویج رسوم دیانت سخت میکوشید  
 بزرگترین آثار این پادشاه بزرگ آنست که در ترویج زبان و ادبیات فارسی سعی  
 مبذول داشته و فضلا و ادبایی پارسی زبان را زیاده نوازش و تشویق میکرد  
 چنانکه باندک زمان در بار وی تحسین سخنوران نامی مانند عنصری و عجمی و فرخی  
 و فردوسی و دانشندان بزرگ از قبیل ابوریحان بیرونی و اشال دی گزیده و شهر  
 فرین بهترین مرکز علم و ادب شد

یکی از مخاضره‌های سلطان محمود ظهور استاد بزرگ حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است  
 که شاهنامه را از نظم آورده و این کتاب بزرگترین اثر ادبی ایران بشمار میرود  
 فردوسی شاهنامه را بنام محمود گفت و سبب بقای نام آن پادشاه بزرگ گردید  
 سلطان محمود بزرگترین مروج زبان و ادبیات فارسی است و از این حیث بر  
 ملت ایران حتی عظیم دارد که هیچگاه نباید فراموش کرد

سلطان محمود در سال چهار صد و میت و یک هجری درگذشت و چند سالی از مرگ  
 وی نگذشت که شیراز به سلطنت غزنویان از هم گنجخت و بیشتر تصرفات آنها بدست  
 امرای سلجوقی افتاد

## اوضاع سیاسی اقیانوسیه

اقیانوسیه در قدیم سکن مردمانی از نژاد سیاه بوده است و امالی دنیای قدیم از این قطعه آگاهی و بدان آمد و رفت نداشتند تا اینکه اروپائیان بدان سرزمین قدم نهادند و کلیه جزایر آنرا بتدریج متصرف شدند

و امروز سکنه شهرهای آباد اقیانوسیه بیشتر اروپائی نشاند و در میان در بعضی از جزایر شواری و پرانگنده اند

اقیانوسیه را بچهار قسمت بزرگ تقسیم کرده اند

بریک از این چهار قسمت شش است بر چند مجمع الجزایر کوچک و بزرگ

معتبرین جزیره اقیانوسیه استرالیا است

استرالیا بزرگترین جزیره دنیا است و عظمت و وسعت آن باندازه ایست که نمیتوان

از آن قطعه از قطعات دنیا محسوب داشت

این جزیره بچند مملکت تقسیم میشود که هر یک یک پادشاه و در هر یک یک دولت

تجلیس میباشند

استرالیا مراتب سبزه خرم بسیار است و تربیت حیوانات اهلی و اراج کامل دارد

چشم گوشتدان استرالیا را با انگلستان حل میکنند

## مس و برج و منفرد

مس فلزی است شرج زنگ که پس از صیقلی شدن بسیار خوشترنگ میشود  
 مس در معدن غالباً خالص است و اگر با مواد دیگر مخلوط باشد آنرا آب میگویند تا فلز  
 گویند مس از این فلزی است که انسان آنرا کشف و استعمال کرده است  
 مس برخلاف آهن فلزی است نرم و در اثر چکش خوردن پودرهایی بسیار نازک  
 تبدیل میشود

از مس یک دگانه و تغییر دهنی و دیگر ظروف مسینه میزنند  
 سیم بکرافت و سیم چراغ برق نیز از مس ساخته میشود  
 اگر ظرف مس را در جایی مرطوب بگذارند و یا در آن ترشی بریزند زنگ میزنند  
 زنگ مس سبز رنگ و در هر خطرناکی است از این جهت باید مواظبت کرد که ظروف  
 مسینه زنگ نزنند

برای حفظ ظروف مسینه از زنگ باید مایه‌های یکبار آنها را با قلعی سفید کرد  
 برج فلزی است که از ترکیب مس با روی بدست میآید  
 منفرد فلزی است که از امتزاج مس با قلعی حاصل میشود  
 برج زرد رنگ و منفرد شرج رنگست و هر دو از مس سخت ترند

## ۲۴۳- ایران

ایرزمیننی که مادر آن مسکن داریم و اجداد ما بسایان دراز در آنجا  
زندگانی کرده و بی آثار و نیکی و از خود بیادگار گذاشته اند ایران  
نام دارد

ایران یکی از کشورهای استانی و بیاست که شهریاران بزرگ و وزرا  
کاروان و حکما و دانشمندان نامی و شعرا و نویسندگان بزرگ  
و سرداران و دلاوران جنگجو و صنعتگران بهمانند پرورده است  
ایران خانه ماست و همچنانکه هر کس باید از او ضایع خانه  
خویش آگاه باشد مانیر باید جغرافیای کشور خود او ضایع  
طبیعی و سیاسی و اقتصادی آنرا بخوبی بدانیم تا بتوانیم  
چنانکه شایسته است در آبادی آن بکوشیم و از منابع  
ثروت آن بهره کافی ببریم





حکایت  
عربی که سب از کرشنلی میزد

# حکایت

آن سگی سیر و گریان آن عرب  
 بن چه سازم مردم اندر چیست  
 شایخی بگذشت و گفت این کز چیست  
 گفت در ملکم سگی بد نیک خو  
 روزیستادم بدو شب پاسبان  
 نیز خشم و خشم گیره و دزدان  
 گفت بخش چیست زخمی خورد  
 بعد از آن گفتش که ای سالار  
 گفت نام و زاد و ولایت و دشمن  
 گفت چون ندیدی بدین سگ نان  
 دست ناید بیدارم در راه نان  
 گفت خاکت بر سر ای پر باد شک

اشک میارید و میگفت از گریه  
 زین پس من چون تو انم بتو زیست  
 نوحه و زاری تو از بهر چیست  
 گفت همی میرد میان راه او  
 شیر ز بود او ز سگ ای پهلوان  
 نیکخو و با وفا و مهربان  
 گفت بوج الکلب زارش کرده است  
 چیست اندر پشت این انبان پر  
 یکشم از بهر قوت این بدن  
 گفت تا این حد دارم اتحاد  
 یک هست آب و دیده رایجان  
 که لبیان پیش تو بهتر از اشک

۱- اندوهنا ۲- زندگی کرد ۳- پرسنده ۴- تصرف من ۵- ایک ۶- دشمن ۷- گرسنگی  
 ۸- تیر و درو ۹- ترش ۱۰- طعام لذیذ ۱۱- بگامگی ۱۲- نان در مغربی بول بست نیاید بیدارم

عُصْدُ الدَّوْلَةِ «از بسذآل بویه»

بزرگترین و معروفترین سلاطین آل بویه عُصْدُ الدَّوْلَةِ دِیْلَمِی است  
آل بویه بیحیه تن بودند و قریب صد و بیست سال در فارس و کرمان و عراق و  
خوزستان حکمرانی کرده اند  
سلاطین آل بویه بر بغداد نیز استیلا یافته و خلیفه عباسی را دست نشانده فرمایند  
خویش ساختند

جَدِّ سلاطین آل بویه مردی فقیر ولی از ثراوی بزرگ بود بویه نام داشت  
جو به واسطه پسر بود علی و حسن و احمد که بعد از از طرف خلیفه عباسی لقب عا و لد  
و رکن الدوله و مُعز الدوله یافتند

عُصْدُ الدَّوْلَةِ پسر رکن الدوله امیری فاضل و خردمند و دُرُودش بود و در رعیت نواری  
و دادگری سبی بیخ داشت علما و ارباب فضل و هنر را عزیز میداشت و دانشمند  
و ادبانی را بر سر روی بدرگاردی نهادند و بنام او کتابها در انواع علوم تهیه  
کردند و تصایده غرادر ستایش او بسرودند

عُصْدُ الدَّوْلَةِ بهائرت بلاد و تائیس بنای عمومی رغبت زیاد داشت و در هر جا  
اثاری قتی از خود بسا و گار میگذاشت و در بارستانی بساخت که سالها برقرار بود

شاید شرفه نجف و کربلا را امر شست کرد و بر بنادر و عمارات آنها میفرود معماران نیز  
 بعد از طبعه گیل داشت تا برگرد شهر فرور هشتاری محکم بنا کردند و بهم از جهه آثار وی ایل و  
 بندی است که در فارس بر رودخانه گز بسته و به بند امیر شهر است بنای مزبور  
 که از آثار باشکوه شمار میرود تا امروز باقی است

احمد الدوله در سال سیصد و هشتاد و دو وفات یافت پس از او میان فرزندان  
 اخلافش نفاق و خلاف افتاده رفته رفته ضعیف شدند و مکتب آنها بقطعاً تنقسم  
 شد و هر قطعه بدست امیری افتاد تا اینکه سرانجام طفل سلجوقی آنها را منقرض گردانید  
 سلاطین آل بویه شیعی مذہب بودند و در ترویج آیین جعفری اهتمام بسیار داشتند  
 و علویان را محترم میگردانیدند

جده غدیر و تغریه وادی روز عاشورا از رسوم است که سلاطین آل بویه معمول  
 داشته اند

۱- نمیه ۲- بانه بیه ۳- کال درسا ۴- عالی و صبح ۵- آبا و کون

۶- بیل ۷- اسیان و نمیه ۸- فرستاد ۹- دیوار دور شهر که بار و گنبد

۱۰- جانشینان، بازمانده گان ۱۱- سی کوشش ۱۲- اولاد علی علیه السلام

## اوضاع طبیعی اقتصاد ایران

ایران محدوده است از شمال به قفقاز و بحر خزر و ترکستان و از شرق به افغانستان و بلوچستان انگلیس و از جنوب به دریای عمان و خلیج فارس و از مغرب به خاک ترکستان و کشور عراق

کشور ایران از ارضی پست و بلند تشکیل یافته که هر یک دارای اوضاع خاصه میباشند

در این سرزمین همه گونه آب و هوایافت میشود مثلاً در سواحل خلیج فارس هوای بسیار گرم و در سواحل بحر خزر معتدل و در شهرستانهای کوهستانی مرکزی بسیار سرد میباشند در مرکز ایران بیابان وسیع است که هوای آن در تابستان بسیار گرم و در زمستان سرد است

این اقلیم بجز کوهی و دوداد که در اطراف مخصوص آن ایجاد شده است آبادی دیگر ندارد

مهمترین محصولات فلاحی و نباتی ایران گندم و جو و برنج و پنبه و توتون و تنباک و زردیاق و خاویل و روغن زیتون و عسفران و ماز و صمغ و گتیرا و قند و انقو و زیت که هر سال مقدری از آن بخارج حمل میشود



در ایران میوه های گوناگون بهل می آید بهترین آنها که بخارج نیز برده میشود و در تجارت  
 و نارنج و لیمو و کشمش و قیسی و بادام و پسته و فندق است  
 از جمله منابع ثروت ایران معادن نفت و زغال سنگ و مس و آهن و سرب و  
 فیروزه و دیگر فلزات میباشد و اجماع قیمتی است  
 معادن نفت ایران از حیث اهمیت چهارمین منبع نفت دنیا است  
 یکی از مصنوعات قیم ایران قالی و قالیچه است که در دنیا بخوبی معروف میباشد

### خطاپوشی

دید آن شاه و کردار او نهان	حاجی نزد جام نوشردان
جام خشن گرفت از چپ و راست	دل خازن بریسیم شه بر خاست
بگشاده را در غم و رنج	گفت نوشردان بخازن گنج
بی گنه را بر این گنه مازاد	دل خود را بجای خود باز آرد
و آنکه دانت فاش نکند راز	کآنکه برداشت جام ندهد باز

از حدیث سنائی

۱- درمان ۲- از حدیث سنائی ۳- دل بر خاستن بخوار از شکر و لذت ۴- بیادار

# اعل

دختر عسل در فصل بهار در باغ و بوستان پرواز میکند و بر گلها می نشیند و شیر آنها  
 میخورد و آنرا بکند و میرود از آن عسل و موم می سازد عسل را برای خوراک زستان ذخیره  
 میکند و موم را در ساختن خانه خود بکار میبرد

آنانچه ای کند و کندش و در نهایت ظرافت است  
 در به کندن و گروبی از زنبوران با موم ساختن و پرواضن خانه میباشند هر  
 شکاف یا رخنه بپایند آنرا مژده میکنند

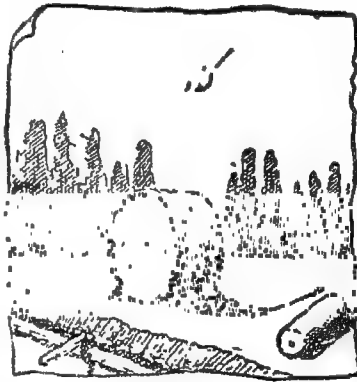
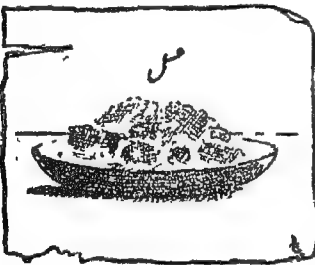
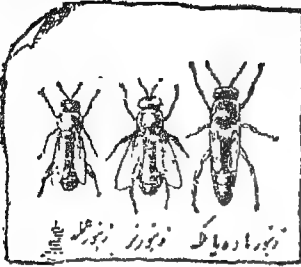
پاره از این خانه ها محل ذخیره عسل و پاره دیگر محل ذخیره گرده عسل است و آن خانه  
 که از همه بزرگتر می باشد خاص ملکه زنبور است

از زنبور عسل مانند انسان بحال اجتماع زندگی می کند

هر دسته از زنبورها دارای ملکه و نظامی حیرت آور میباشند  
 زنبورانی که در یک کند و بهر میسرنده گرده و تقسیم میشوند زنبوران کارگر و زنبورانی  
 که در زنبور ان نوزاد

صافن خانه و گرتن شیر محل جمع عسل و پاسبانی کند و دفع زنبوران بجای بر عهده  
 زنبوران کارگر است که شماره آنها ۱۵ الی ۳۵ هزار می باشد





تخم کند اردن و پروراندن زنبورانی که تازه از تخم خارج شده اند و طیفه زنبور این  
خده زنبور این نزد هر کند و کم و از بهشت صد تجا و زمین کند

کند و بهنگام بهار در هر خانه یک تخم میگذارد و از هر تخم شش هزار خارج میشود  
پس از سه هفته و چندین بار تغییر بصورت زنبور کامل در میآید

این زنبور با از کند وی اصلی بیرون میآیند و برای خود در کاف درختان شکب  
مکانی دیگر اختیار میکنند و در آنجا از سوم خانه های شش میآیند

و به همان برای لکا بداشتن زنبور این تازه کند و فی ساخته و پر و اخته دارند که در این  
اگر اصل نایده اند و تا بهر چند بکار میبرند تا زنبور این تازه در کاف شکب و درختان  
نروند و در آن کند و لانه گیرند

به نظر حق ممکن است در چند سال از یک کند و چند کند وی تازه بوجود آورده  
بسیار برداشت

صل اینک می از کند و بیرون میآورند که زنبور به آن محتاج نباشد و بتواند برای  
خود از خارج تهیه غذا کند

دقیق که برای اینکار مقرر است از ماه اردیبهشت تا ماه تیر است



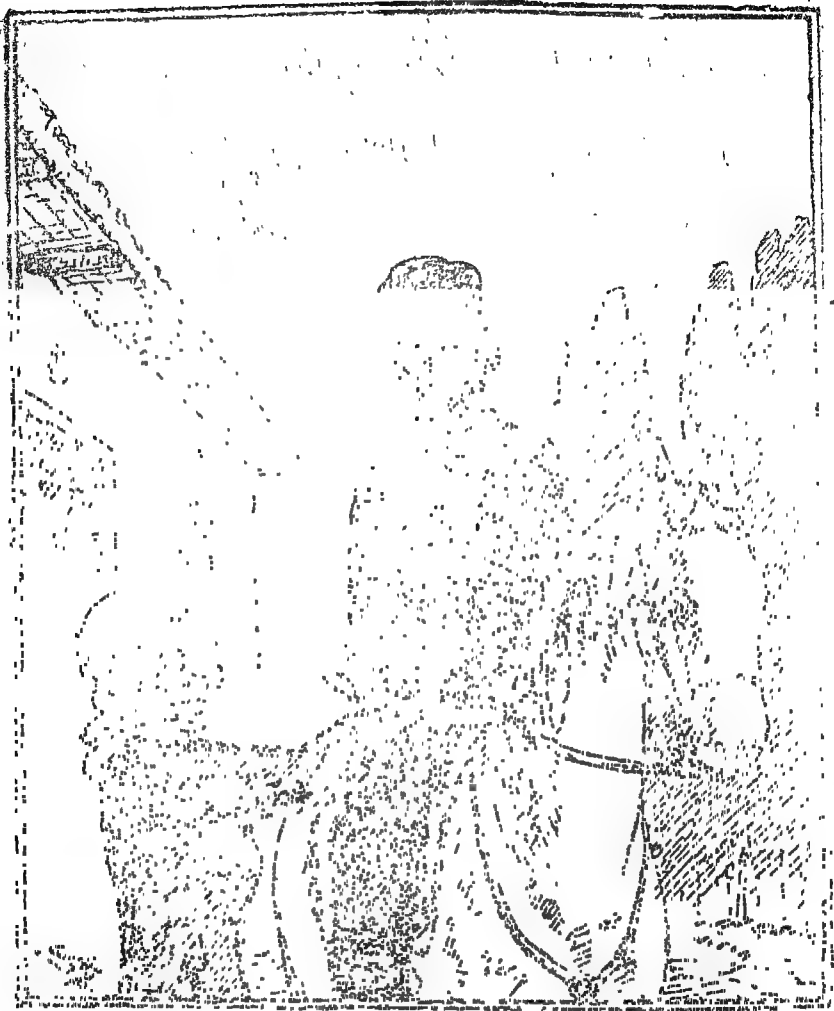
دورنمای کوه دماوند

# اوضاع طبیعی ایران کوههای ایران

در ایران دو رشته کوه بزرگ وجود دارد  
اول رشته کوه شمالی است که از آذربایجان تا خراسان کشیده شده و قله های  
مرتفع آن در هر شهرستان بنامی موسوم است  
در آذربایجان قله های سبلان و تهنه در گیلان کوههای طالش در کرمان  
شاه کوه در خراسان بنه ارجمند  
قسمتی از این رشته را که بین گیلان و مازندران شهرستانهای مرکزی ایران واقع می  
باشد جبال البرز می نامند  
قله دماوند که بزرگترین کوه ایران می باشد یکی از قله های کوههای البرز است  
قله دماوند در ایام قدیم آتش فشان بوده ولی اکنون خاموش است  
دوم رشته کوههای غربی است که از آذربایجان تا خلیج فارس امتداد دارد  
این سلسله نیز دارای قله های بلند است که هر کدام نامی مخصوص دارد  
در کردستان کوه چهل چشمه در همدان کوه آوند در کرمانشاه کوه بیستون  
در زنجان کوه در خاک بختیاری زرد کوه در فارس قله دما

## انوشیروان و دحمر

شهریار عادل انوشیروان روزی پی بخشیر از حواشی و خدّم دوران دانشمندی برد  
 دست داد از دور دهلکه پدیدار شد شاه بدانوسی بهسارگشت بدرخانه دجفانی  
 اسب بداشت در بگرفت دخترکی از خانه سر بر آورد و از حاجت مردان شناس پرسید  
 که دشان شاه ایران آب خواست دختر بدرون رفت محله دیگر با جامی آب پیرو  
 خوشگوار شکر ریخته و گلاب آئینه باز کردید پادشاه جام بستد بنوشید و پیاس گشت  
 و بدجونی و گشاده رونی از دختر پرسید که این مایه شکر از چند فیض روی گفت جمله از  
 یک نی نوشید و از انگشتی افرو د پدید اختره بخواند و از خراج زرّ شکر سوال فرمود  
 خراج آن اندک و ناچیز بود شاه با خود اندیشید که بر افروش باج شکر در مان ده  
 پس بر نشست و میز با نان را بدرو و گفت و بر اند و پس از ساعتی کسان خویش  
 یافت و بانان پوست شاه گاهان که عزم ما گشتن داشت هم گذارش بر آن  
 افتاد باز بر در آخانه بایند و آب طلبید این بار آب آوردن دختر دگر کشید  
 چون باز آمد پادشاه گفت چه بود که این نوبت می دیر ماندی چهره دختر از شرم برزد  
 و چنان بر پشت پای فرو دوخت و با دای نرم عرضه داشت که از فی با نده حاجت  
 فکرمی پالود تا گر بر چند فی بفشردم و باز افشرد چنانکه بایستی شیرین نیست تا آنکه سلطان



حکایت  
انوشیروان و دختر

نیت خیر گردانیده است پادشاه نیز در دختر گرفت و گفت این از کجا دانستی گفت  
از پیران شنوده ام که چون نیت سلطان بگرد آب چشمه با بخوشد و داخل گشت  
کمی گیرد و رنج خود و نیاز نقصان پذیرد

چو آهنگ بیداد فرمود شاه	بگردون تا بید بایست
به پستانها شد شیر خشک	نبواید بنانه درون نیز خشک
بهشت اندودن گرگ مردم خورد	خردست بگریزد از بی خود
چه شیردان این سخن باشد	پشایی آیدش ز اندیشه زده
بیزدان سخن گفت گای کاچار	تواناد داننده روزگار
اگر تاب گیرد دل من ز داد	از این پس مرا پادشاهی مهوای
	اشاء از شاهانه فرود می

- 
- ۱- شکار ۲- بستگان همدمان ۳- خادان و بندگان ۴- شکر ۵- تعجب ۶- گفت ۷-  
برخاستن بینی و ار شدن ۸- خانه دران ۹- آواز ۱۰- شیر ۱۱- گویا ۱۲- اندیشه نیک ۱۳-  
یا ۱۴- بخت ۱۵- فتنه دنی ۱۶- مینی ۱۷- آنطور که باید در آسمان نیاید ۱۸- بوند  
۱۹- تاب گرفتن بینی چپین درگشتن می باشد

## ملک شاه

(از سند سلجوقی)

در دوره اسلامی پادشاهانی از ایرانیان برخاسته اند که در اوجت مملکت و بزرگی  
گستره شهریاران با عظمت ساسانی و کیان نبوده اند  
در جمله جلالت این ملک شاه سلجوقی است که حدود کشور ایران را از دریای روم تا به یمن  
چین بنهاد

در زمان این پادشاه وسعت خاک ایران بپایه رسید که در شهرهای قم و معروف  
و نیاهاتند گله و دینه و بیت المقدس و بغداد و اصفهان و ری و بخارا  
و ممرقند و کاشغر بنام شهریار ایران خطبه میخواندند  
ملک شاه سیزمین پادشاه سلجوقی است که در اگستری در حیات پروری شهر  
افغان بوده است

در شرح احوال ملک شاه آورده اند که چون پدرش آلب ارسلان در گذشت برادرش  
به جوئی سلطنت برخاست وی پیش از آنکه بدفع برادرش بر دانه و زری در طوس  
بزیارت قبر حضرت رضا علیه السلام رفت پس از ادای مراسم زیارت از زیارت  
خودخواج نظام الملک پرسید که امروز از خداوند چه حاجت خواستی خواج گفت  
و حاجتم تمام تر برادر من از خدایه منت گرام از مادر را



آنرا نصرت دهد که برای پادشاهی مسلمانان شایسته تر است  
 در زمان پادشاهی ملکشاهی پچس در تمام طغیان بر نیامد و لوای مخالفتی بر نخواست  
 مسلمانان باین پادشاه چندان اعتماد داشتند که او را از خلیفه محترم تر میگردانند  
 با اتفاق عموم تاریخ نویسان نظم و آبادی ملک در وقت سلطنت ملکشاه بواسطه کفایت  
 و حسن تدبیر وزیر خود و کافی وی خواج نظام الملک طوسی بود که از رجال بجا  
 ایران شمار میرود

خواج نظام الملک سالها وزیر آلب ارسلان پدر ملکشاه و پس از وفات ملکشاه بوده  
 مدت وزارت خویش پویشته بنظم امور لشکر و کشور سپرداخت و در آبادی ملک و ترویج  
 صنعت و زراعت و تجارت و تشویق مردمان تحصیل علم میکوشید علماء و زواید و فرزندان  
 محترم میداشت و در شهرهای بزرگ مساجد و مدارس و خانقاههای متبرکات  
 کرده است از جمله بناهای او مدرسه نظامینه بغداد است که مدتها دایره ممتد بوده  
 و بزرگترین دارالعلوم اسلامی محسوب میشد

نظام الملک در اصلاح کار ملک بجدی جد و جهد داشت که در صد اصلاح بنویسم  
 تاریخ فارسی نیز برآمد و حکم و شاعر بزرگ ایران عمر خیام و چندین دیگر از بزرگان  
 معروف را بر آن داشت که حساب حرکات و سکنات را تصحیح و تاریخ جدید بنام

جهان آئین ملک و وضع کردند که سوسوم است تیایخ جلالی و ملکهای  
خطائی که بر ملکها میستوان گرفت این است که قدر خدات خواجه نظام الملک را  
خداست و او را از وزارت عزل کرد ولی چند ماهی از آن واقعه گذشت که خواجه بدست  
یکی از پسران حسن صباح مقتول گردید و ملکها نیز پس از وی باندک مدتی در گذشت  
و ایران نزد جو و پادشاهی نوشیروان خصال و دستوری بوزر جعفرش محروم ماند

و میرنشدی در این باب گوید

رفت در یک مہ بغر و دسین دستور  
شاه بزمنا از پی و رفت در ماه دیگر  
که و آخر قهریزان عجبش سلطان  
قهریزدانی بسین و بحر سلطان نگر

۱- غنہ نخی ۲- بزرگی ۳- دست ۴- مالک ۵- فیہ وزی ۶- درخواست و پسرش  
۷- یادی ۸- سرکشی ۹- علم ۱۰- روان ۱۱- جمع زار یعنی از دنیا گذشته ۱۲- محلی است  
که چندی زاده و درویشان میانشند ۱۳- آباء ۱۴- جمع صلت یعنی خوی و صفت ۱۵- نام یکی از  
شعراء بزرگ در باب ملکها ۱۶- بهشت ۱۷- استور یعنی وزیر و در اینجا مقصود نظام الملک است

۱۸- بزمنا یعنی جوان مقصود از شاه بزمنا ملکهاست

۱۹- قدرت و غلبه ۲۰- بیچارگی

## برگ

برگ زینت درخت است برگ در بهار مانند جامه سبز خوش رنگی شاخهای درختان  
چو شاند در پاییز رنگ سبز فرج بخش آن زرد و سرخ شده و درختان منظره زیبای  
دیگری میدهند و زقه زقه در اثر درخشش باد از شاخها جدا شده بر زمین میریزد

برگ بزرگ ریه نبات است

نبات از منفذهای بسیار کوچک که در برگ موجود است تنفس میکند و مانند حیوان  
اکثرین هوای را بگیرد و گاز کربن پس میدهد

شب مقدار گاز کربن که از برگ خارج میشود بسیار است و چون تنفس انجام برده ای  
انسان خطرناک می باشد مانند زیر درختان در شب موجب ضعف مزاج و کمالت  
بدن است در روز برعکس مقدار اکسیژنی که از برگ خارج میشود بسیار است از این  
استنشاق هوای مجاور درختان در روز مفید و نشاط آور است

فویز خورشید پر دهنده برگ درختان است و اگر خدای بد آنها نور نرسد پژمرده میشوند  
گم رنگ میشوند

# اوضاع طبیعی ایران

رودهای ایران

رودهای نیمه ایران را به قسمت میتوان تقسیم کرد  
اول رودهایی که داخل بحر خزر یا دریای مازندران میشوند و مشرب آنها بقره است  
سفید رود و گرگان

رود همدان و مازندران

رود گرگان

رود اترک در شمال خراسان

رود ارسس بین ایران و قفقاز

سفید رود از تمام رودهای ایران طولانی تر است

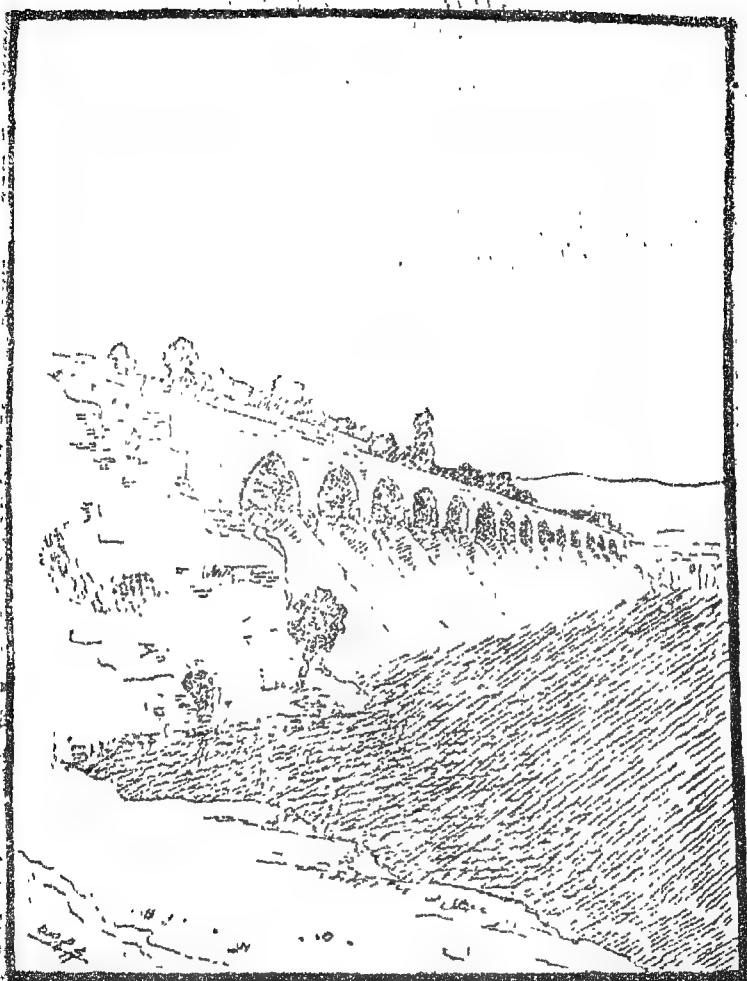
دوم رود هایکب خلیج فارس یا بحر عمان داخل میشوند و مشرب این رودها رود

کارون و جراحی است

رود کارون در خوزستان جاری است و یکی از طرق تجارتی محسوب میشود و قناتی

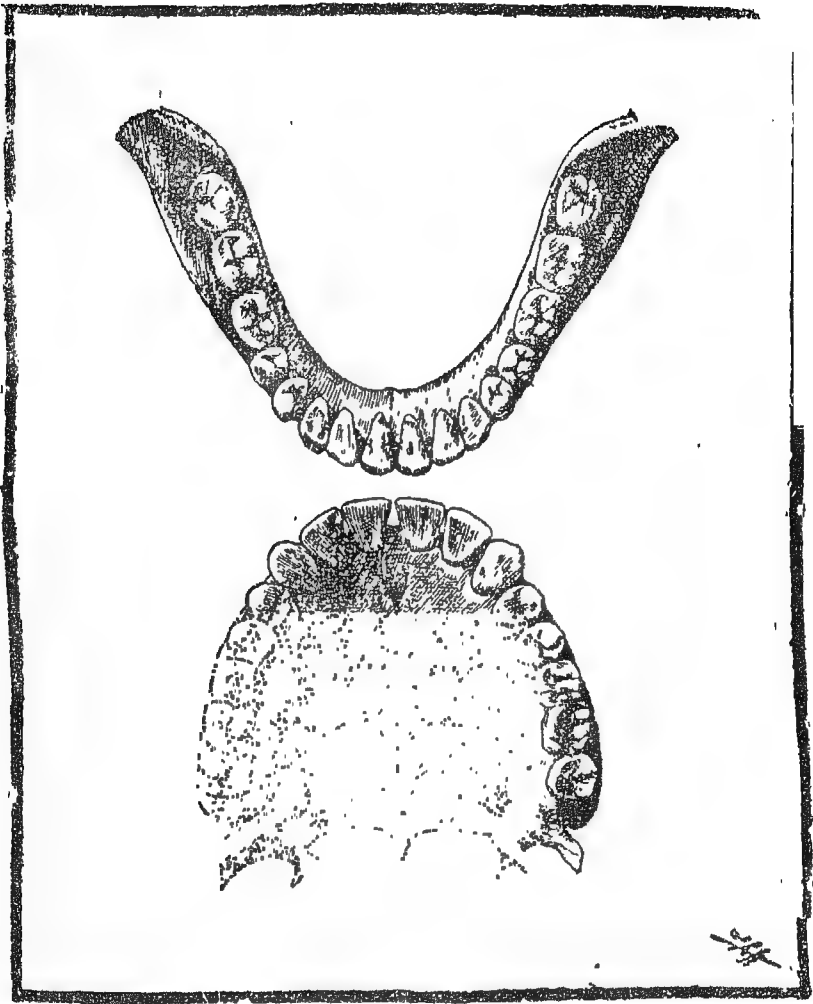
هزاران قابل کشتی رانی است

هنه تاریخی و قدیم شادروان که از بناهای ساسانی و آل کتاف میباشد برآ



نبدایه  
از بناهای عهدالدوله یلی





دندان و سگین

## دندان

دندان برای جویدن و نرم کردن غذا است  
 دندان دارای قسمت سختی است که آنرا عاج می‌نامند  
 عاج دندان ماده سفید شفاف پوشانیده است که آنرا اینا می‌گویند  
 دندان بوسیله ریشه خود در فک جایگیر شده است  
 در هر فک شانزده دندان جای دارد

دندان بر سه قسم است ثنایا اینیاب آسیا  
 ثنایا - دندانهای بستند که جلوه بان قرار دارند و آنها را دندانهای پیشین  
 نیز گویند

اینیاب - دندانهای اینیاب در کنار ثنایا واقعند و نوک آنها تیز است  
 آسیا - دندانهای آسیا یا دندانهای کرسی در عقب دندان جای دارند و دندان  
 خرد و نرم می‌نامند

تجربین دندان بسیار از دندان عقل می‌گویند



## منجیه

د از سده سیمونی  
پس از مرگ ملک شاه بین پسران در جال دولت و اختلاف افتاد و در تیره شیراز مملکت  
پناه و سلجوقی از بهم گنجت ولی چندی نگذشت که سخر سوسین پسر ملک شاه که در آنوقت جوان  
خراسان داشت پادشاه و مستقل ایران گردید

سلطان سخر مانند پدر و جد خویش صاحب غرم و تپتی بلند بود و همینکه بر تخت نشست  
بدفع امر آتی خود سرکمر بست و در مدت چهل و یکسال پادشاهی خویش نوزده جنگ بزرگ  
کرد و در اغلب جنگها فتح و فیروزی نائل گردید

منجیه در تربیت و حاجت اهل علم و تشویق ادبا و شعرا و نویسندگان چوینده جد میکرد  
در زمان وی بازار علم و ادب و نظم و شرفارسی رواجی بمنزایافت و در خراسان  
و ترکستان و آذربایجان و عراق شعرا و نویسندگان نامی مانند انوری و  
امیر معزی و خاقانی و نظامی و عده دیگر ظهور رسیدند

در روزگار سخر بنشمار فارسی رونق گرفت و بسی کتب علمی و ادبی به تصحیح و تصحیح  
فارسی نوشته شد

سلطان سخر در خدا ترسی و دیانت از پدر و جد خود پیروی کرد و نسبت بر عیال و جواهر  
و شرفقت تمام میکرد

بنخورد و او را خنجر بر کوبی طایفه ترکمانان غزنگر کشید لشکری شکست خورد و بنخرد  
 گرفتار و اسیر شد و بیش از سه سال در اسیری بماند سرانجام از حبس رهایی یافت  
 و برزوفت ولی مکتب خود را چنان ویران و پریشان یافت که اندوه شدید بر وجودش  
 متوالی گردید و در اوایل سال پانصد و پنجاه و دو هجری از شدت غصه که باضعف و  
 پیری توانم شده بود وفات یافت  
 مدت زندگانی بنجر هفتاد و سه سال بود

(۱- مردان - ۲- ایران - ۳- نگارای - ۴- دیناری - ۵- مسیانی - ۶- صیبه و سلق - ۷- جبرائیل)

### سند و اندرز

محل خداوند

چون خدا را با پادشاهی نظیر غایت باشد او را وزیر شایسته و با کفایت و دانا  
 جو اندر تمام کسی است که در معامله با مردم ستم روا ندارد و دور محاله دروغ بگوید  
 و بوعده خود وفا کند

گر دانا اگر از روی دانش باشد اندکش بسیار است و چون از روی نادانی بود  
 بسیارش اندک است

# اوضاع طبیعی ایران

دریاچه با خلیجهای ایران

بزرگترین دریاچه دنیا که بحسب خزر یا دریای مازندران معروف میباشد در شاهی ایران قرار دارد.

در این دریاچه انواع و اقسام ماهیها یافت میشود

صیدهای ایندریا در سواحل گیلان و مازندران یکی از منابع ثروت ایران میباشد و دیگر از دریاچه های ایران دریاچه شاهی (رضائیة) است در مغرب تبریز و در حوض سلطان در نزدیک قم و دریاچه هامون در استان دریاچه بختگان در فارس و دریاچه شاهی یا رضائیة کشتی رانی نمیشود

مهمترین خلیجهای ایران خلیج فارس است در جنوب که بدشتن صد فمردارید معروف است و درواریدی که از آن استخراج میشود بال تجارت همی است و دیگر از خلیجهای ایران خلیج کواد است از شعب بحر عمان و خلیج حسینی است از

منقرعات بحر خزر

و در ترک و در خلیج حسینی میشود



نارون الرشید و پسران

# حق مسلم

اگر کسی سالها زحمت بکشد و کار کند و مزد و کار خود را اندک اندک جمع کرده از آن بکشی  
فراهم سازد و آن گنج را بجاره و بیوض بپاشد بستاند چنین کسی را بر مانت بسیار خواهد  
بود پس معلوم که روز و شب بپنج برده و قیمت عمر که انبیا گنجینه از دانش فراهم آورده است  
و آنرا برای گمان و بی منت با بدل میکند بر مانتی عظیم دارد که هیچگاه و هیچ چیز آنرا آباد  
نخواهیم داد مگر اینکه در تعظیم و تکریم او از جان و دل بکشیم و او را پوستانه خدمت بکنیم  
و فرمانبردار باشیم

آورده اند که امین نامون سپران مارون اثر شد عقلی داشتند روزی معلوم برخاست  
که از حجره بپسیدن و داد امین نامون بوی درشتانده بر یک میخواست که  
در گذشتن کفش معلوم بر دیگری سبقت جوید تا گزین امین آنها گفتند برخاست و کار بر سر  
کشید تا سرانجام بدان شد که کتای کفش امین و تابی دیگر را نامون پیش پای  
معلم که ارد مارون از این ماجرای آگاه شد هر دو را بخواند تحسین و نوازش بسیار  
کرد و بر خوی نیک و نظرت پاک آنها آفرین گفت

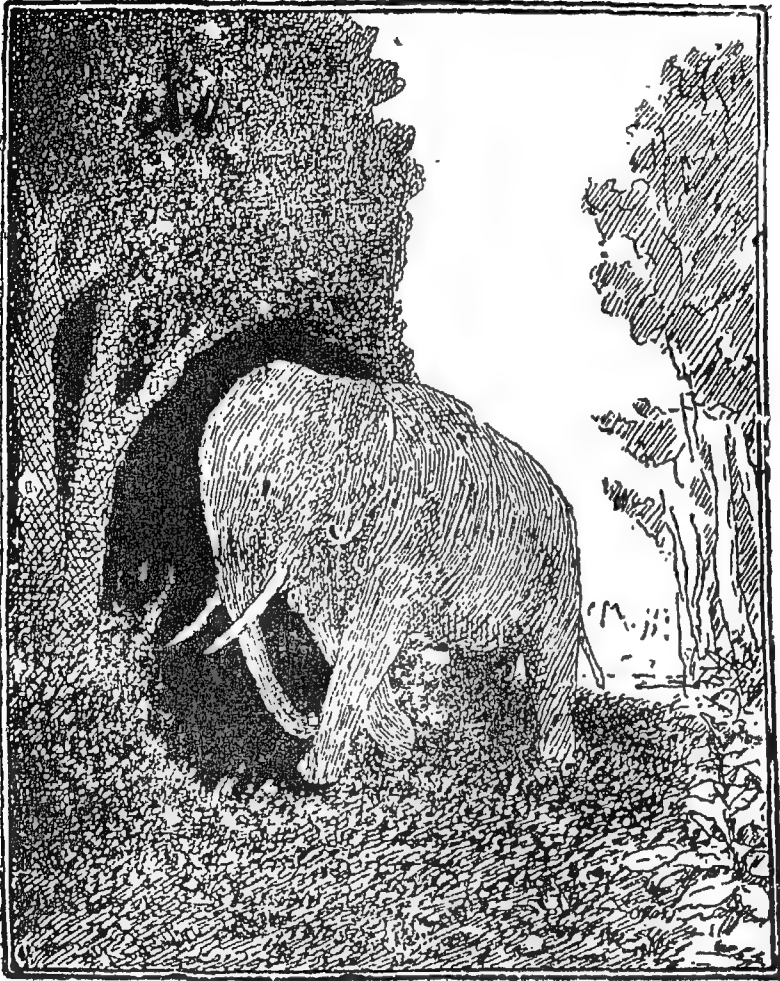
## فیل

بخشکی حیوانی بزرگتره از فیل نیست  
مسکن فیل در جنگلهای آسیا و آفریقا است

فیل را در هندوستان اهلی می‌سازند اما در آفریقا بحال وحش باقی است  
فیل از آنجا که سنگین و بزرگ جثه است کندر و بنظر می‌آید ولی در واقع بسیار چابک  
و تندرو است و در موقع حاجت باندازه تند می‌رود که اسب در تاخت بر صحت پای  
فیل شنا کردن هم می‌تواند و چون مینه فراخ و خرطوم می‌بلند دارد از آب بنرسد و  
خود را با آب می‌شوید و شامی می‌کند

قوت و مهارت فیل در گرفتن و برداشتن اشیاء حیرت انگیز است  
فیل با خرطوم خود می‌تواند هم اشیاء بسیار خرد را از فیل یک کاه غذا یک گند  
از زمین بردارد و هم مردمان تنومند را بلند و درختان بزرگ را ختم کند  
فیل دندانهای سخت و تیز دارد که بمنزله حربیه آوست و با آن دشمن را می‌کشد  
فیلها می‌خشای بسیار تحاطفند و در جنگلهای دشت و دشت زندگی میکنند و هر دسته  
رئیس است که همه از او فرمان می‌گیرند

گویند یاشی خواست تریب حرکت و آمد و رفت اینخوانرا ملاحظه کند و نزدیکی



فیل

نهر که فیضان آب خوردن میآید بالا میآید حتی رفته میان شاخ و برگ پنهان شد  
و با انتظار آمدن فیلمایشت پس از زمانی فیلی قوی بیکل از جنگل بیرون شد اندکی  
دستاده گوش فرا داد آنگاه چند قدم پیش رفت و دیگر بار توقف کرد و پس از  
دو سه بار تکرار کرد تا بلب آب رسید در آنجا نیز مدتی با طراف و جوانب خود وقت  
نگریست پس آهسته و آرام برگشته داخل جنگل شد. دیری نگذشت که دوباره از جنگل  
بیرون آمد در این نوبت پنج فیل همراه داشت که همه با خرم و احتیاط میرفتند  
فیلانرا بقاصده های تعیین در راه بقراولی گذاشت و خود بجنگل بازگشت و با کدسته  
فیل که شماره آنها بصدمیر رسید بیرون آمد فیلمایست آرام آرام گام برمیداشت  
بطوری که آواز پای آنان گوش نمیرسید فیل را پس از همه نزدیک بقراولی  
رفت و چون بطمن شد که خطری نیست فرمان داد تا همه بآب نزدیک شوند تا هم  
فیلمایستی ترس و بیم داخل نهر شد و بنوشیدن آب دست و شوی خویش  
مشغول گردیدند

۱- چشمگیری ۲- تن و اندام ۳- پهن ۴- استخوانی ۵- سلاح ۶- با احتیاط و

۷- جا نکرد ۸- اطراف ۹- در امتداد ۱۰- تمام ۱۱- حاضر جمع



## جغرافیای سیاسی ایران

کشور ایران در حدود پانزده میلیون نفر جمعیت دارد  
مردمان ایران آریایی نژاد و زبان آنها فارسی است که از جمله زبانهای  
ادبی بشمار میرود

کشور ایران را مطابق قانون بده استان که شامل چهل و نه شهرستان میشود  
بدینقرار تقسیم شده و نامهای شهرستانها عبارت است از زنجان، قزوین  
سواد، سلطان آباد، رشت، شسوار، قم، کاشان، تهران  
سمنان، ساری، گرگان، تبریز، اردبیل، خوی، رضایتیه  
هماباد، مراغه، بیجار، ایلام، شاه آباد، کرمانشاه، سنندج  
طایر، همدان، خرم آباد، گلپایگان، اهواز، خرمشهر، بهبهان  
شیراز، بوشهر، فسا، آبادان، لار، کرمان، بم، بندرعباس  
تالش، ذابل، سبزوار، بیرجند، تربت حیدریه، مشهد  
تویچان، بجنورد، گناباد، اصفهان، یزد



## چشمه

اگر انسان بجای چشمه بنشیند و آب زلال آنرا بنگرَد که از زمین میجوشد و بارانی از  
 میانِ گل و سبزه میگذرد و با خود میگوید که این آب روشن و پاک از کجا میآید و چگونه  
 راههای تنگ و تاریک زیر زمین را پیچیده بطرح آن میرسد مایه جریانِ شگفتی این  
 آب چیست و بکدام منبع بی پایان پوستگی دارد که همیشه روان است و می  
 باز نیایند در تالابی این معنی بی اختیار زبان به ستایِ آفریدگار میگشاید و در خوش را  
 پسنس میگوید که از برکت یک چشمه سار چه منافع بسیار برای آدمی مهیا ساخته

است

حردانی که در اقلیم نزاران و اراضی حاصلخیز زندگی میکنند قدر و قیمت چشمه را  
 میدانند اما کسانی که در صحاری بی آب و علف و بیابانهای خشک و سوزان  
 روزگار بسر میبرند و سال میگذرد و قطره بارانی نمی بینند هرگاه چشمه آب در آن  
 یابند آنرا به نهایت عزیز می شمارند و خدا را بداران نعمت شکر میگویند

تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی

مصرع از سعدی است

## صابون

یکی از اطباق گشته است در هر خانه که صابون بیشتر مصرف شود طبیب آنجا کمتر رود چه اگر بدن و جامه را با صابون بشویند پاکیزه میشود و پاکی موجب تندرستی است  
قبل از اختراع صابون مردم جامه خود را با چوبک و ایشان و سر دین خود را با بانه و کتیرا و گل سرشوی می شستند ولی صابون هم بهتر پاک میکند و هم بصره نرزد و کمتر است

در این زمان غالب مردم برای شست و شوی صابون استعمال میکنند  
صابون در اغلب ممالک روی زمین ساخته میشود و ساختن آن بدینگونه است  
که پیله گاو یا چربی دیگر را با محلول قلیائی میجوشانند تا خوب ممزوج شود آنگاه از آب نمک فیلتری بر این میافزایند طولی میکشد که آنچه در دیگ است به قسمت تخریه میشود  
قسمتی رو میبایستد و قسمتی زیر قسمت رو را بگیرند و در میریزند و قسمت زیر را از آتش بر میدارند و میگذارد تا سرد شود و سپس محلولی مرکب از ده قسمت آب و یک قسمت نمک  
قلیا در آن میریزند و اندکی میجوشانند و دیگر را از آتش بر میدارند و همگانه سرد شد  
باز آنچه در دیگ است به طبقه تقسیم میشود طبقه بالا زغین است آنرا برداشته در قاب  
میریزند و میگذارد تا خشک شود که همان صابون است

سلطان محمد

(از سنده خوارشاهی)

ترکستان ولایتی است وسیع که آنرا خوارزم می‌نامند و امرای مستقل آنرا در قدیم  
خوارزمشاه میخواندند

در سال پانصد و نود و شش هجری محمد خوارزمشاه پادشاه ایران شد  
سلطان محمد خوارزمشاه برای نگاهداری دوست دادن ملک خویش اغلب وقت  
بشکر کشی و جنگ مشغول بود و رفته رفته عراق و ترکستان و سیستان و کرمان و  
کرمان و طبرستان و خراسان قسمتی از هندوستان را بر زیر فرمان در آورد  
مختصر آنکه ملک ایران را از اضطراب و وسعت پیش می‌سایند و آذانه جاگیری داشتند  
وی در همه آفاق پیچید

در اواخر سلطنت خود خواست خلیفه را تابع خویش کند و باین قصد با سپاهی فراوان  
رو بنجد حرکت کرد و تا بهمان برفت باین بهمان اسد آباد لشکریانش بیشتر از  
سرا و برف هلاک شدند در همین وقت بوی خبر رسید که قوم وحشی منول در صدد  
حمله و هجوم بخاک ایرانند خوارزمشاه تعجیل با تاخت بازگشت تا دسائیل و دفع طایفه  
منول را فراهم کند ولی چون لشکر وی نظم کافی نداشت از عهده جلوگیری پشیمان  
منول بر نیامد و منولان بر خراسان سایر شهرهای ایران دست یافته بهر جا رسیدند

گشتند و سوختند و خراب کردند

خوارز شاه در برابر منول تاب مقاومت نیاورد و پوخته از شهر بی شهر دیگر گریخت  
و لشکر منول اورا تعاقب میکرد تا عاقبت بجزیره آبگون از جزایر دریای مازندران  
آیناه برد و در آنجا بدلت و بدختی برد

مصلطان محمد پسری دلاور و باهمت داشت که اورا جلال الدین میگفتند  
جلال الدین با منولان سخت بجنگید و چندین نوبت آنها را شکست داد ولی چون لشکر  
وی اندک بود کاری از پیش نبرد و عاقبت بنده و ستان فرار کرد پس از چندی  
آبایران بازگشت در این نوبت نیز مغلوب گردید و فرار کرد و پس از مدتها آوار  
و در بدری در کردستان گشته شد

۱- قدرت ۲- بسره و بیع ۳- و بنال

### حکایت

امضی هنگام درس دادن از شاگرد خود پرسید فهمیدی شاگرد گفت  
آری گفت راست نگفتی زیرا علامات فهمیدن خرسندی است و من نشاء  
اخرندی در چهره تو نمی بینم

## آذربایجان

آذربایجان سرزمینی است آباد و مستلبر شهرها و قصبه ها و دره های پر جمعیت و سرسبز  
حاصلخیز هوای آن در زمستان شدت سرد و در تابستان معتدل است ، گندم و جو  
و دیگر غلات و انواع میوه در آن بعل میاید

آذربایجان از حیث تسکلات اداری به بخش آذربایجان شرقی و آذربایجان  
غربی تقسیم شده است

### ۱- آذربایجان شرقی

مرکز استانداری آذربایجان شرقی شهر تبریز است و توابع عمده آن عبارت است  
از: اردبیل - اربابار - مراغه - جلفا - مرند - آستارا - خلخال - سرآب  
مشاین - در چای - قلعه - آذرشهر - بهشت رود

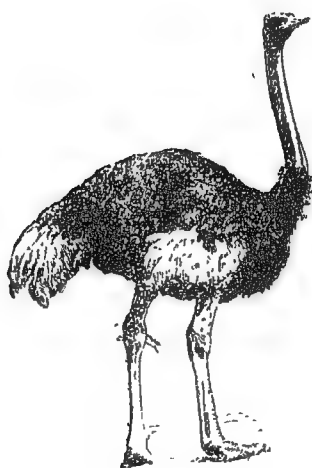
تبریز ، در وسعت و جمعیت و دین شهر ایران است و انبالی این شهر عموماً از پیش  
و زراعت پشیه و ماجرند - در این شهر کارخانه قالی بانی بسیار قالی و قالیچه آن بخشی  
فقه و زنگت ممتاز است

مقبره شیخ صفی الدین جد سلاطین صفوی در اردبیل است  
در مراغه آثار رصدخانه که خواجہ نصیر الدین طوسی بنا کرده و مراغه

گروه است دیده میشود

## ۲- آذربایجان غربی

مرکز استانداری آذربایجان غربی شهر رضایه و توابع عمده آن عبارت است از:  
 دزخوی - ماکو - مهاباد - شاهپور - سلماس ،







## گل

در بار درختان بر و چسبنا خرم است گل های ز گارنگ سُرخ و سفید و آبی و زرد  
 باغ و بستان را می آراید و هو را بوی خوش خود معطر می دارد  
 در این فصل دل و دیده آدمی از مشاهده نقش و نگار بدیع گلها شاد و مخطو می گردد  
 گل گذشته از خوش رنگی و زیبایی و طراوت قیمت نفیس هر نبات است زیرا نبات  
 بوسه آن تولید گل میکند

اگر پشت و روی گل را بدقت بنگرید چند چیز در آن می بیند  
 در پشت گل برگ های سبز کوچکی است که مجموع آنها رسته گل می نامند  
 روی رسته گل برگ های زیبایی رنگینی است که آنها را جام گل گویند  
 در میان جام گل چندین سله است که روی بعضی از آنها گرد و لطیف زرد رنگی  
 این گرد و لطیف که در نتیجه تغییرات بسیار تولید می نماید ماده حیاتی گل است

۱- زینت باغ ۲- خوشبو ۳- نقش ۴- تازه و عیب ۵- کایاب ۶- تری

دانه ای ۷- گیاه ۸- وجود آوردن

## کار

انسان چون نیت واده مانند جانوران تنها باشد ناچار است با بجنس خود زندگی کند  
و در انجام کارها با مردم دیگر شرکت جوید  
پس هر کس باید کار کند و در فراهم آوردن وسایل آسایش خود و دیگران شریک  
و شریک بوده باشد

کار گذشته از آنکه وسیله کسب روزی است روح را نشاط و بزرانبرد می بخشد  
بیکاری موجب هزار گونه بدبختی است

شخص بی کار هم روزگار خود را بشت وختی میگذراند و هم سبب بدبختی دیگران میشود  
اشخاصی که کار نمیکنند غالباً عمر را ب معاشرت فرومایگان میگذرانند و بعد از آنکه تمام  
که بجان و مال و آبرو زیان دارد و آنس میگیرند و قوای بدنی و فکری آنها نقصان مییابد  
خلاصه آنکه بدبختی ز رسته و عاقبت برنج و ختی جان میدهد

وظیفه هر جوان قائل آنست که چون تحصیل فارغ گشت پیشه درخور سرمایه و استعداد  
و بر وفق میل و ذوق خویش اختیار کند و پیوسته در تکمیل و ترقی آن بکوشد تا خدا  
و خلق از او خوشنود باشند

اینکه گفته اند هر کس از رقی است مقدر رنجی است صواب و حکیمانہ لکن مقصود آن

نیت که انسان با نظار اینکه روزی از آسمان میرسد بیکار بنشیند بلکه مقصود آنست  
 که انسان باید هم در طلب رزق بکوشد و هم امید یاری از پروردگار داشته باشد  
 رزق هر چند بیکان برسد شرط عقل آنست بجستن از دریا  
 ان شاء الله تعالی

۱- ابناء و شریک ۲- دشواری ۳- ضرر ۴- راست و دروغ

## دانش و سنه

نزدانش به اندر جهان بیخ نیت	تن مُردود جان نادان میست
بود مردودان در خست بهشت	مراد را خردیج و پاکی سرشت
برش گون گون دانش بشمار	که خندش خنی کم نگردد ز بار
بود فرد به کس که نادان بود	که بیدانشی مردن جان بود
به از گنج دانش بختی کجا است	گر آگنج دانش بود پادشاه
بیامای از اندیشه گون گون	که دانش ز اندیشه گرد فزون
جویند دانش ز بیدانشان	که نادان ز دانش نذر نشان
گهر گهر چه اندر کف ناپاس	گرامی بود نزد گوهر شناس

۱- بیهوش و غافل ۲- تخفیف و سستی ۳- هرگز

از گوشه سبزه نامه

## چای

چای در چین و ژاپون و هندوستان بعلم میآید در گیلمان که از ولایات شمالی ایرانست  
 نیز درخت چای کاشته میشود  
 درخت چای را اگر بحال خود گذارند غشت گز میرسد لکن برای آنکه برگهای چای  
 باسانی چیده شود درخت را نیکدارند بیش از دو گز بلند شود  
 برگ چای بعضی شکل و سبز نخست

محل چای کوچک و سفید است و درخ برگها میرود  
 در فصل بهار و پاییز برگهای نازک چای را میچینند و آنرا بطریق مخصوص بعلم میآید  
 تا زمانیکه آن بر طرف و بوی مطبوعش ظاهر گردد و از فاسد شدن محفوظ بماند  
 برگهای درخت چای را سالی چند نوبت میچینند و برگهای هر چین را جدا جدا  
 میگذارند

از چین اول که برگ آن لطیف تر است چای بسیار خوب بعلم میآورند  
 برگ چای را پس از چیدن در تابه آهنی میریزند و زیر آن آتش میکشند و پیوسته برگها را  
 بهم میزنند تا بریان و بسم چیده گردد آنگاه آنها را از روی آتش بر میدارند  
 و در میان دو دست مالش داده میفشارند و باز در تابه روی آتش ملایم میگذارند تا



بوته‌چای

برگها خوب بهم چیده خشک شود پس آنها را در جعبه های کوچک میریزند و برای فروش

حاضر میکنند

چای شروبی گوارا و تقوی است لیکن چون سلسله اعصاب را تحریک میکند افزون

در آشامیدن آن مضرت است

چای اوقم است چای سبز و چای سیاه

چای سبز از برگهای جوان که حرارت بسیار ندیده است بعل میآید

قوت چای سیاه و کمتر از چای سبز است

مردم فرانسه چای کم بنجورند برعکس اهل چین هند و روسیه و انگلیس و ایریجی

شالی چای بسیار صرف میکنند

در مملکت مانیز چای بسیار خورده میشود و چون چای گیلان کفایت مصرف سالیانه

ایرانرا نمیکند ناگزیر هر سال مقدار بسیاری چای از خارج وارد مملکت شود

چای گیلان دارای طعم و بوی بسیار مطبوع است و چون زراعت بسیار منفعتی

میباشد کشت و زرع آن در ولایت گیلان و مازندران و بابل و دیاد است

## خراسان

خراسان سرزمینی است قدیم که پیش از ظهور دولت اسلام و بعد از آن مرکز تمدن  
و علم و شهر بوده است

وزیر خراسان و زرار و حکام و دانشمندان و شعرا و نویسندگان بزرگ و مشهورند  
فردوسی و خواجه نصیرالدین طوسی و نظام الملک و شیخ عطار و غزالی برخاسته اند  
خراسان از ارضی پست و بلند تشکیل یافته است

همای خراسان در نقاط کوستانی در زرتستان سرد و در تابستان معتدل است  
بر خلاف ارضی پست که همای آنها در تابستان گرم و در زرتستان طایم است  
محصول عمده خراسان گندم و جو و تریاک و پنبه و تنباکو و اقسام میوه های سرها  
میراث

و طبس خرما و در بر جند و قان و عسفران بهل می آید  
همای ارضی کوستانی خراسان گندم و انگور و شیر خشک بدست می آید  
معدن خراسان عبارتست از معدن آهن و روی و سرب و مس و فیروزه  
معدن فیروزه خراسان در حدود نیشابور است و فیروزه آن درویشا (نیشابور)



والی نشین خراسان شهر شهید است که مرقدی مظهر حضرت رضا علیه السلام در آنجا واقع  
میباشد و هر سال عده بسیاری از شیعیان ایران و ممالک دیگر زیارت آن  
میروند

قبر حکیم و شاعر نامی ایران فردوسی در طلاس که در چهار فرسنگی شهید می باشد واقع  
دیگر شهرهای مهم خراسان سمرقند و خیابور و تاجیکستان و قوچان و بخجور و و طبرستان و غیره  
و فردوس است

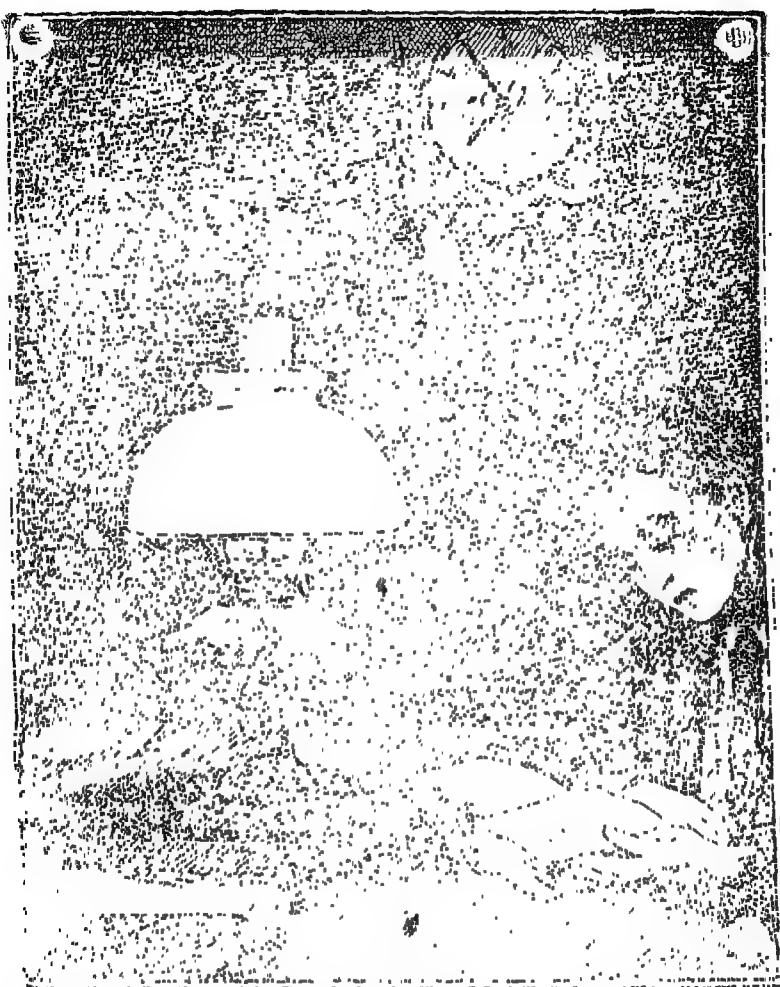
شهرهای سمنان و دامغان و شاهرو و در سیر راه طهران بحسنه اسان واقع می باشد

### حکایت

یکی از بزرگان همایه توانگر داشت شبی دزدان بخانه آنمزد تو آنمزد رفت و او را  
او را بزدند باند او آن بزرگ بخانه وی رفت تا او را تسلیت گوید گفت شنیده ام  
مال شما را دزدیده است آنمزد گفت آری چنین است ولی خدای را شکر که  
دین من با من است دنیا خود آید و رود نقل منی از آنکه آن را بدین شیخ

# نید و امثال

نصیحت بختان یاد گیر نه  
 بکرم مان غافل شدم صد سال، اهرم دور شد  
 مرو نباید که تنگ حوصله باشد  
 سخت استاد باید آنگهی کار  
 پای پایه رفت باید سوی بام  
 ناید از گمگ پستین دزدی  
 دید است تقدیر هر کس ز دور  
 نیک چون باند نشیند بد شود  
 بد خویش باش اگر مردی  
 مشکلی نیست که آسان نشود  
 نیش هقرب نه از ره کین است  
 بنده رنج باش در راحت بین



## چراغ و لامپا

مرادمان قدیم یک نوع چراغ دستی داشتند که با لفظ میوخت ولی شیشه بدست  
و بسیار دو و یکمیکرو و بگلو و سینه ضرر میرسانید لکن از آنجا که لفظ خوب میوخت و  
آسان و ارزان بدست میآمد بعضی در صد و برآمدند چراغی بسازند که با لفظ بسو  
و عیب چراغ دستی را هم نداشته باشد

در موقع سوزانیدن چراغ دستی متوجه شده بودند که هر وقت چراغ در محفظه باشد بهتر  
میوزد و کمتر دود میکند از اینرو بفرست دریافتند که دود کردن چراغ دستی برای  
آنست که در اطراف شعله آن هوای گرم بقدر کافی وجود ندارد و بدینجهت روغن  
پس از بخیر شدن در هوای سرد ستراکم میشود و شکل دوده فرود میریزد و اگر لوله زدی  
شعله قرار دهند این عیب بر طرف میگردد

برای آرایش ابتدای لوله فلزی بکار بردند و چون دیدند و چراغ بکلی تمام شد لوله  
شیشه ساختند و در وی چراغ نصب کردند از آنوقت استعمال چراغ لفظی که آنرا لامپا

مینامند متداول گردید  
صفتگران در رفع نواقص و تمییل لامپا کوشید و آنرا با اشکال مختلف زیبا ساختند و  
بهترین قسام آن لامپای چ یا فز است که در اغلب خانه های یافت میشود



حشرات بودی  
جنگ لاک پشت و مار

## حشرات مودی

کشتن و آزر دین جانوران بی آزار خلاف مروت و عقلت زیر بعضی از آنها جانورانی که حشرات مودی را میخورند با انسان فایده میبرسانند

از جمله جانوران مفید لاک پشت و خاشاک است که در باغ و صحرا بسیار دیده میشود لاک پشت دشمن بار است و جنگ او با مار دیدنی است

لاک پشت در جنگ با مار کرم را میگیرد و سر خود را بکاسه فرو میبرد مار برای کاسه سر و دم خود را چندان باین سودا نمیزند که هلاک میشود

خاشاک پس از غروب آفتاب از لانه خود بیرون میآید و در جستجوی پشه و حشرات مودی دائم در پرواز است و آنها را صید کرده میخورد

پرنده گان کوچک نیز علاوه بر زیبائی پر و بال و خوشی آواز خواند بسیار با انسان میبرسانند زیرا همه آنها دشمن حشرات مودی اند

و انسان جنگیدن مار را با ملخ همه کس شنیده است که چگونه میجنگد و روزی سه بار ملخ را هلاکت میبرساند

گنجشک و کاکلی و چلچله نیز عده بسیاری از حشرات زیان آور را میچاب میکنند و خفت و خستگی را از میان میبرند و از آنرا که به نفع میخورند میگویند

## چشم

چرم را از پوست گاو و گوساله و اسب و خرو حیوانات دیگر میسازند  
پوست حیوان را ابتدا بر مخصوص تبدیل چرم میکنند تا سخت و محکم گردد و بدنی بماند  
و فاسد نشود

انجیل را دباغی و میباشند آنرا دباغ و محل آنرا دباغچه مینامند  
اگر پوست حیوان خشکده باشد آنرا در آب بخیسانند تا نرم و با اصطلاح باخان بزر  
شود و آنگاه عمل دباغی را شروع میکنند

جوامی دباغی جوهر ماز و آنچه خاصیت ماز داشته باشد بکار میبرند  
خاصیت جوهر ماز و آن است که در پوست حیوان نفوذ نمیکند و آنرا چنان سخت میسازند  
که در آب نرم نمیشود و هیچگاه بدبو و فاسد نمیکرد

در ریشه و در پوست درخت بلوط و کاج جوهر ماز بسیار است و در بعضی از نمک  
پوست را با آن دباغی میکنند

چوتی را که میخواهند دباغی کنند شقی در آب میگذارند تا منافذ آن خوب باز شود  
و ریشه های نمونست گرد و پس مو بار با آلتی مخصوص می کنند تقبسی که پوست ایسی  
نرمه آنگاه پوست را در ظرفی چوبین میسند ازند و با دست چوبی میگویند تا نرم شود

چون نرم شد آنرا در آب ترش میگذارند و پس از چندی آنرا دوبار میچینند بدینگونه  
 که پوست اگر کلفت باشد مدت نه الی دوازده ماه آنرا در آب بلوط میخیسانند بعد  
 بیرون میآورند و میگویند یا در میان استوانه های آهنین فشار میدهند و اگر پوست  
 نازک باشد سه الی چهار ماه آنرا در آب پوست بلوط میخیسانند و پس از بیرون آوردن  
 در خشکایند آنرا روی تخمه میگزرانند و میگویند و پیله در روغن ماهی بر آن میافند پس گاو  
 پیاه بدان میزنند.

چرم چندین نوع است از جمله ساغریست که از پوست خر ساخته میشود و دیگر جیر است  
 که از پوست بز کوهی و ابله و گوسفند و گوزن و بعل میآید و دیگر چرم برقی است که روی  
 آنرا بار روغن بزرک آمیخته با مواد دیگر لعاب میدهند  
 دیگر چرم بسیار نازکی است که از آن درختش میاخذند این چرم از پوست آهوبزه  
 و امثال آن است

پوست آهوبزه بجای دباغی بازاج بنفید و مواد دیگر بترتیب مخصوص بعل میآورند

۱- حال ۲- بر روغن است بخی ۳- فرامیبرد ۴- قوی ۵- سر را جدا

- آلوده بخاروط



## کرمان

کرمان در جنوب کویر مرکزی واقع است  
 کویر مرکزی بدو ناحیه تقسیم شود که یکی رالوت کرمان و دیگری رالوت خراسان  
 هوای کرمان مانند خراسان در نقاط کوستانی سرد و در اراضی پست گرم و در  
 زمینهای که دارای ارتفاع متوسط میباشد متدل و سالم است  
 بارندگی در کرمان نسبت به خراسان و آذربایجان کم و بدخبت قسمتی از اراضی  
 کرمان بایر میباشد

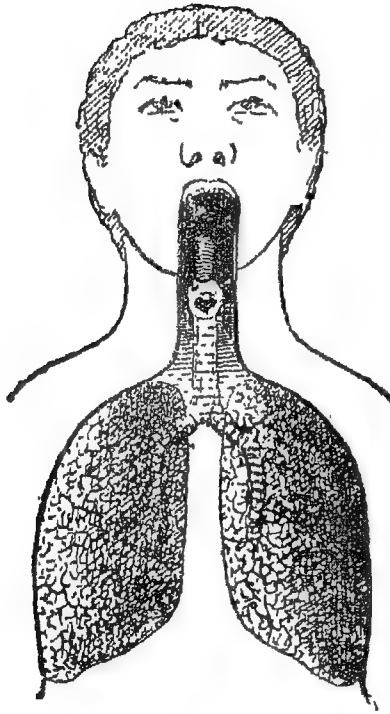
مصول عمده کرمان گندم وجود ترباک است  
 در گرسیر این ایالت خا و خرما و باغ و لیمو و پرتقال خوب بهل میآید  
 و کرمان شال و قالی و قالیچه بسیار اعلی بافته میشود  
 و گو بهای کرمان معادن مس و نقره و طلا و آهن و نوشادر و گوگرد و جوده اوده  
 مرکز استانداری کرمان شهر کرمان است که آنرا در قدیم گو اشیر مینامیدند  
 و شهرهای قدیم کرمان هم به اسم آباد و معبد آباد است

## چگینه

(از سلاطین مغول)

مغول پادشاهان نام طایفه است که از قدیم با ایرانیان دشمنی داشته اند  
این طایفه که بسوز هم بحال خوش و چادرشینی بسیر میزدند در نواحی کمال سختی و گنا  
ه مذکوری میکردند و هنگامی دارایی نام و آوازه شدند که چنگیز در میان آنها ظهور کرد  
و بر مغولستان استیلا یافت و تمام طوایف مغول را بطمع و فرمانبرداری ساخت  
چنگیزی از جادان روزگار است که نظیر او در سیرجی و خوشخواری تاکنون نیامده است  
چگینه پس از آنکه مغولان را تسخیر خویش گردانید باندیشه جهانگیری افتاد و ملکیت چین  
و ترکستان را تسخیر کرد و با ملکیت ایران همسایه شد

پادشاه ایران در آن زمان محمد خوارزمشاه بود که از ترکستان تا حدود عراق و  
آذربایجان را در زیر فرمان داشت چنگیز در ابتدا با خوارزمشاه از در دوستی آمد  
ولی در سال شصده و شانزده هجری بهانه خوشخواری چند نفر مغول که در ایران کشته  
شده بودند با سپاهی گران بایران حمله برد و مغولان بلاد پر ثروت و آباد خراسان را  
تاراج کردند و برباد رسانیدند از کشتن و سوختن و غارتگری و بیابانی از شهرها  
بهر آنکه اگر مرکز علم و هنر و مجمع علماء و ادبا بود با خاک یکسان ساختند چندین کژوار را  
ایران را کشته



سکانت

جهاز دم زون  
ایمان و خلق و نصب الریه و دوریه

## جهارِ دُم زون

دُم زدن یعنی فرو بردن هوا بریه و بیرون آوردن آن از ریه  
 دُم زدن برای زندگانی شهر لازم است و انسان بدون آن زند و نیماند  
 هوا از بینی یا دهان وارد نامی یا قصبه الریه شود و از آنجا عبور کرده بدوریه میرسد  
 قصبه الریه لوله ایست که در جلوی مری قرار دارد  
 این لوله از بالا بجلوی مربوط است و از پائین بدو لوله کوچک دیگر منشعب میشود که هر یک  
 از آنها یک ریه اتصال دارد  
 این لوله ها در داخل ریه نجابهای بسیار کوچک تقسیم میشوند که آنها را اجابهای  
 دیوئی گویند

ریه ها در دو طرف سینه بالای قلب قرار دارند  
 ریه چپ قدری کوچکتر از ریه راست است  
 حلق و قصبه الریه و ریه ها را چهار دُم زون مینامند  
 نتیجه دُم زدن آنست که هوای صاف وارد ریه میشود  
 و در ریه خون اکسیژن هوا را میگیرد و قرفر خوشترنگ میگردد  
 دُم زدن باید از بسنی شود نه از دهان



حکایت  
عبدالله و غلام و سگ و کروغانان

## کامیت

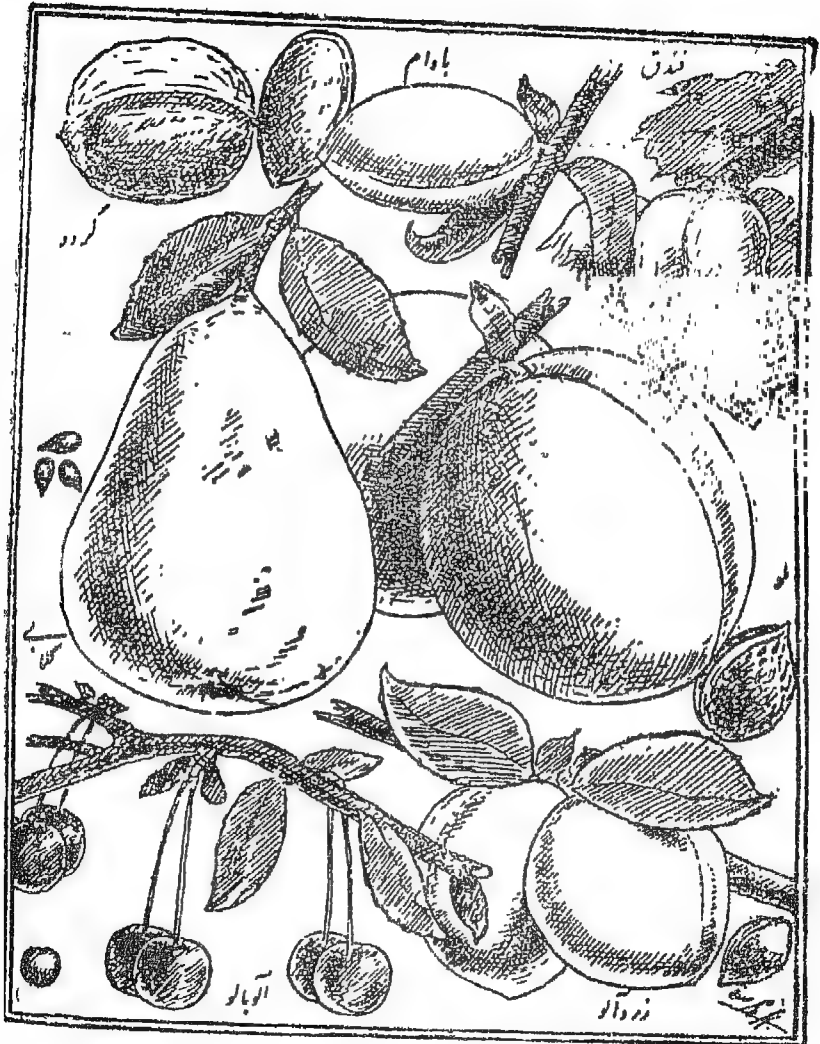
اورده اند که عبدالله پسر جعفر طیار روزی بخرامانی گشت غلامی بشان را دید یکی در پیش او نشسته و بعلام چشم بردخته غلام کرده نان از انبان سیدون گرد پیش سگ انداخت سگ نان را بخورد و همچنان در غلام میگردید غلام گرد و دیگر با واد سگ آنرا نیز فرو برد و همچنان بگردان بود غلام کرده سیم نزد سگ اند عبدالله نزد وی رفت و گفت را آئینه تو هر روز چندان است گفت سه گرد گفت پس خود امر و زچه خواهی خورد گفت این سگ در اینجا غریب است و از راهی ده بائیدی نزد من آمده رواندا شتم نو مید باز گرد من خود تو انم یک روز گزیده بفرم عبدالله را بفرمودی غلام خوش آمد و او را از خواجهاش بخرید و آزاد کرد

نقل مبنی از دشت لائوار تحقیق بهزادری

مذاهم سهروردی حضرت سول الله و برادر حضرت علی ع - کینه چری ۲ - نگاه کنند و نظر ۲ - جبر و بفرمای

## نصیحت

بیزدان گرامی و سخن زو فرمای  
جز از رای و فرمان او راه نیست  
بهر آنکس که او را یزدان محبت  
که او است روزی و روزهای  
خورد ماه از این گردش آگاه نیست  
باب خرد جان تیره نیست



## میوه و تخم

تازه گانی گل چند روزی پیش نیست و زود پیری میگردد  
 این رنگ و طراوت و زیبایی که گل در بهار دارد و پائیز در میوه های گوناگون ظاهر شود  
 میوه خوش مزه ترین خوراک طبیعتی آدمی است

میوه ها از حیث شکل و طعم با یکدیگر تفاوت دارند و باقسام مختلف دیده میشوند بعضی  
 مانند گرد و بادام و فندق خشک و برخی مثل گلابی و هلو و شفتالو آب دار میباشند  
 هر میوه خوراک کمی نیست و باید از خوردن میوه ناشناس پرهیز کرد زیرا ممکن است  
 ظاهری زیبا و فرمبده داشته باشد و باطنی زهر آلود و گزنده

تخم نبات با شکل مختلف در درون میوه پنهان است پاره ای میوه ها مانند هلو و آلبو  
 یک تخم و پاره دیگر مثل سیب و گلابی چندین تخم دارند

میوه تا بهر است بر شاخ درخت میماند و چون رسید از درخت میافتد و اگر مدتی بر آن  
 بگذرد میپوسد

وانه یا تخم نبات را در زمین بکارند و آب میدهد پس از چندی آن تخم در زمین نشی  
 میدهد و ساقی نازک آن از خاک بیرون بیاید و پنجاه نور و هوا و حرارت  
 و رطوبت کافی بدان برسد فرستاده زنده شود و نباتی تازه میشود



## فارس

فارس سکن قدیم ایرانیان و سلطنت عظیم هخامنشی ابتدا در آنجا تأسیس گردیده است  
سرزمین فارس مانند بیشتر شهرستانهای ایران از زمین های پست و بلند که هر یک  
آب و هوای مخصوص دارد تشکیل یافته است

ایالت فارس بدو ناحیه سر و سیر و کر میسریم مشهور  
سر و سیر قسمت مرتفع و کوهستانی آن ایالت و کر میسریم قسمتی است که خلیج فارس بزرگ  
و ارتفاع آن کم است

محصول عمده فارس غله و تنباکو و برنج و انواع میوه است  
از جرم یک قسم خرماکه بلطافت و خوبی معروف است بل میاید  
در فارس طوایف صحراگرد و چاد نشین بسیارند

مرکز فارس در قدیم شهر استخر بوده است که اکنون دیرانه های آن در نزدیکی شیراز  
موجود میباشد

یکی از آثار قدیم ایران که در فارس واقع است قبر کبیر و میباشد در وشت مرغاب  
مرکز استان داری فارس شهر شیراز است که بلطافت و اعتدالی هوا معروف میباشد  
کریم خان زند در این شهر آبنیه بسیار ساخته است که باغیه وکیل معروف میباشد

- آذین از شعرای نامی برخاسته اند که معروفترین آنها سعدی و حافظ است  
نقده کاری و خاتم سازی صنایع آن شهر از معروف است  
و دیگر شمشه های تهنیم فارس آباده و بهبهان و کازرون و لار و غیره است

### مده دل بعسم تا نکا پدروان

که چون تو شدی باز نمائی دگر	تو تا ایذری شاد ز می غم خور
که گشته زید آنکه او غم خور	فخر غم فراوان ز روی خور
بر آید پس از تیره شب آفتاب	پس از تیرگی روشنی گیرد آب
به بخش خداوند خزانند باش	بجوی آرزو از دل خردمند باش
چو و آلا ترا نکو هنر مند تر	ز آنکه بود آنکه خرسند تر
بشادی همی در تن را چون	مده دل بعسم تا نکا پدروان
بسی بهتر از بیم بماند و ننج	تبی بستی و امین از درد و ننج
از گشت سبانه امدی	

## هلاکو خان

در سال ۶۸۰

پس از مرگ چنگیز اولاد او چندین سال بر ایران حکومت داشتند  
یکی از نواده های چنگیز که هلاکو نام داشت در سال شص و پنجاه و یک هجری  
ایران آمد و پادشاه متقل ایران شد و داشتند بزرگ ایران خواجه نصیر الدین طوسی  
خوانده بمصاحبت خود برگزید

هلاکو خان بعد از فتح کرد متعصم آخرین خلیفه عباسی را بکشت و خلافت پانصد ساله  
بنی عباس منقرض گردانید

هلاکو مراغه را که از شهرهای آذربایجان است پایتخت قرار داد و خواجه نصیر الدین  
خرمان داد و مراغه رصدخانه بنام وی بنا کند خواجه نیز چند تن از اختر شناسان  
بزرگ را بخود است و بسیاری آنها رصدخانه مراغه را که آثار آن هنوز باقی است که  
خواجه نصیر الدین طوسی در واقع مقام وزارت هلاکو داشت و در انتظام پرا  
خدمت بسیار کرد و از جمله آنکه کتب علمیه را که از دستبرد مغول مصون مانده بود جمع  
آوری و کتابخانه بزرگ تانیس کرد

پس از مرگ هلاکو اولاد وی در ایران تریب صد سال سلطنت کردند یکی از آنها  
سلطان محمد خوانده است که از سبب یقه آبیاری کرد

## سرمای روسیه

در کیفیت سرمای روسیه یکی از سیاحان فرانسوی سینوید که سالی موبهم زمستان  
 مشکو بودم روزی از تنهایی دستنگ دایل شدم از خانه بیرون شوم و پیاده گرد  
 کنم لباس ضخیم و پشمین و بالا پوشی که آستر از پوست سنجاب داشت در بر کرده ام کلاه پشمین  
 بر سر نهاده ام و شالی بگردن چسبیده ام و از خانه بیرون رفتم راه خیابانی را پیش گرفتم  
 و در اول سه دای هو را دیدم که از گونه که کشیده بودم نیافتم با خود میگفتم آنچه از سرما  
 و دویته حکایت میکند سر اسرافسانه و اغراق است در این وقت باشخصیکه از خیابان  
 به دور میگردید متوجه شدم دیدم هر کس از نزدیک من میگذرد با تشویش و اضطرابی خاص  
 بصورت من نگاه میکند از مشاهده اسخال مرا عجب آمد در این اثنا مردیکه از نزدیک  
 من میگذشت بمن گفت (نف) چون زبان روسی نمیدانستم تصور او را نفهمیدم  
 و همانی نکرده گفتم بمنیکه چند قدم رفتم شخص دیگری که بتاب میرفت بمن متوجه گردید  
 و از دور فریاد کرد «نف نف» از مکرر شنیدن این کلمه بسیار تعجب کردم لیکن  
 همچنان قدم زنان میرفتم تا میدانی رسیدم ناگاه شخصی چشم من افتاد و بی آنکه بخن  
 گوید شتی برف از زمین برداشته بطرف من دوید و برف را بصورت من مالید  
 و منی مرا سخت نفشرد در آن بهای سرد از این شوخی خنک بی اندازه خشناک شدم



حکایت  
شخصی که بصورت دیگری برف نیاند

آفرود سختی از خود دور کردم و با اعتراض فریاد بر آوردم صحنه‌ای که آنجا بود فریاد  
 مرا شنید پیش آمد چون دانست غریبم بزبان فرانسه چگونگی واقعه را از من پوچاشد  
 گفتم اینده چنین هوای سرد بصورت من برف نالیده است صحنه‌ای که  
 و گفت از او منون باش که تو را اخذ نمی‌نماید گرده است اینجا بجز برف  
 بقیه‌اشم آفرود میخواست مرا از او سبب را پرسش کنم که مردی از نزدیکانم گشته و بان  
 صحنه‌ای که گفت (لف) صحنه‌ای که تو را اخذ نمی‌نماید برف برداشته بصورت دینی خود  
 نالیده و من گفتم اگر آفرود بصورت تو برف نالیده بود دینی تو را قطعاً  
 برده بود

۱- اینجا در زبان دینی نمی‌باشد

### از سخنان شاپور دوم است

- ۱- آنکس که گنای کند پیش خود بسم شمرنده نباشد بی شرم‌ترین مردم است
- ۲- هر که ناشایسته گوید ناشایسته بشود
- ۳- هر کس در دانشمند ساختن می‌زند و اندرز دادن دوست نکوشد مانند  
 یاغبانی است که درختی نشاند و آب از وی بازگیرد که جز بزم شک بری نبرد
- ۴- هر که از ناراده بودمند تر است و سخن بد از هر زبان نخب تر

## چوب و هیزم و زغال

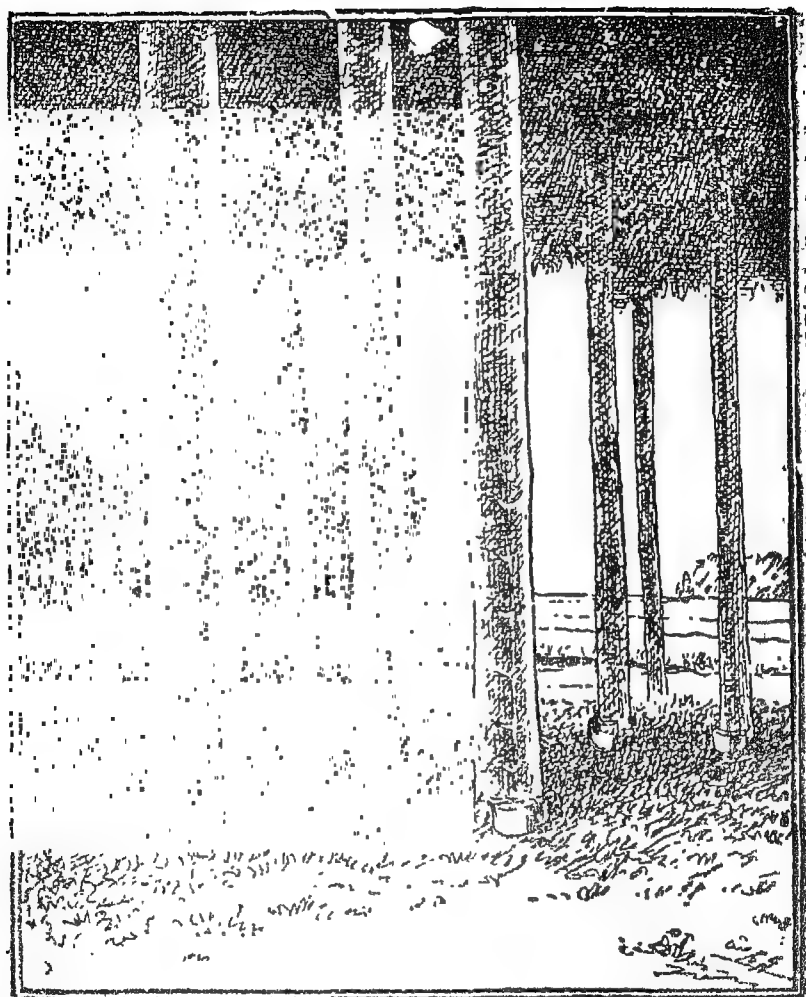
بخت از جمله نعمتانی است که خداوند با انسان عطا فرموده است.

انسان از منظره زیبای درختان لذت میبرد و میوه های آنها را میخورد و در فصل تابستان از تابش میوزان خورشید بسایه آنها پناهنده میشود و در زمستان برای حفظ خود از سرما چوب آنها را میوزاند.

درخت بیکباره بضربت تبر از پا در آید و سرنگون نشد شاخه های آنرا میبرند و سیگارند تا بشکند بعد شاخه های خشک شده را که هیزم است برای گرم کردن منازل و چاق کردن غذا در بخاری و اجاق میوزانند و تنه آنرا با آرد قطعه قطعه و قطعات آنرا با منده صاف میکنند و از آن در پنجره میزد و دیگر چیزها میسازند.

چوب بعضی درختان مانند گرد و دشتما و صندل آبنوس خوشترنگ و شفاف است و چون آنرا صاف و صیقلی کنند مانند آئینه میدرخشد و چوب بعضی دیگر مانند درخت آراز باید از دخت است که سایبان دراز میماند.

از شاخه درختان زغال میسازند بدینگونه که اول گودالی میکنند و شاخه را در آن میچسبند و روی آن را با خاک میپوشانند و در بالا و پایین گودال دو روزنه قرار میدهند نگاه میدهند از آن غر دخت از روزنه بالا در گودال میریزند هوا بطول



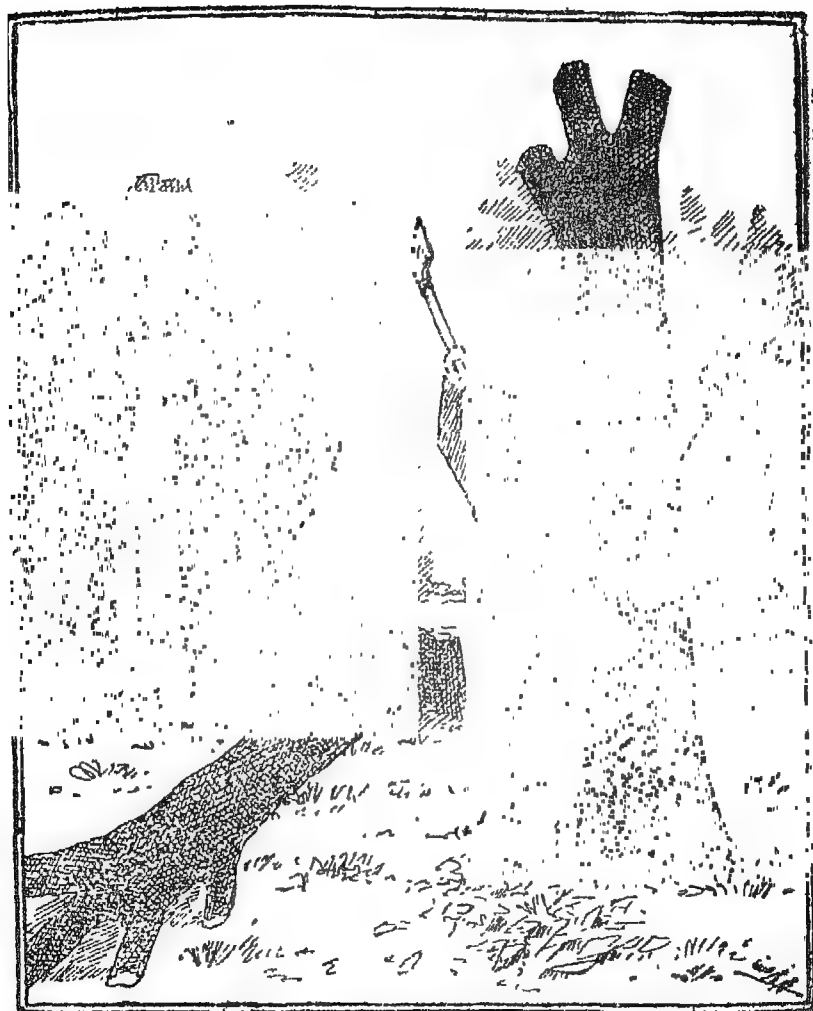
طریقہ کرشن کا نوچو از پارہ دستان مجلی



کم از روزنه پائین داخل و از روزنه بالا خارج میشود و آتش که رفته بهمه شاخها میرسد  
 لکن شاخها با بواسطه نبودن هوای کافی بخوبی نمیسوزد بلکه دو کرده نمیشود و میماند و زغال میشود  
 پس از آنکه دود تمام شده روزنه ها را میبندند و میگذازند تا زغال سرد شود سپس آنرا  
 بیرون میآورند و بصرف میبرسانند

### نصیحت

دروغ و گزافه مران در سخن  
 گویشم چون چهره کردی خشن  
 درختی که دار دهنه و تر بر آدمی  
 منه نوری گمان آیین بود  
 بدان کار ده کو بخوید ستم  
 مفسد های کاری بدان کار  
 بنیکوئی آگن چو گنج آگنی  
 بخردان درستی فرادان بگوی  
 بهر نذنی بهر چه خواهی کن  
 درم باش با کس بزودی نهند  
 خردن افکند سنگ هر کس بر آدمی  
 که تا ماند آن بر تو فسرین بود  
 نه آنرا که افزون پذیرد درم  
 کز آن کار نتواند آمد بدر  
 بدانش بر آگن چو پراگنی  
 برایشان بگفتار پیوستجوی  
 از کز شبانه امدی



قطع کردن درختان جنگلی برای تهیه بنیرم و زغال

## کانوچو

کانوچو شیر به با صمغ دختی است که در امریکای جنوبی و آفریقا و هندوستان میرود  
 برای تحمیل این صمغ پوست درخت را چندین شکاف میدهند بمشک شکافها یک  
 مرکز می برسد شیر میفد رنگی از آن شکافها بیرون بیاید و در شکاف مرکزی جمع  
 میشود و از آنجا بوسیله لوله بظرفیکه برای اینکار گذارده اند میریزند  
 شیر را که باین ترتیب گرفته شده است بشکل ورقه یا گلوله های بزرگ در آورده  
 بکارخانه میبرند و در محلول قلیانی میریزند و بعد بورق های مساوی قسمت میکنند  
 ورقه ها را با گوگرد مخلوط می سازند تا اینکه متصرف هوا فاسد نشود  
 شیر در نتیجه این عمل صبی میشود که آنرا کانوچو میگویند و در صنایع مختلف بکار میبرند  
 صمغی در می کانوچو بسته بمقدار گوگرد و درجه حرارتی است که هنگام ترکیب  
 میدهند هر چه گوگرد را بیشتر و درجه حرارت را شدیدتر کنند کانوچو سخت تر میشود  
 از کانوچوی نرم رزین و نوار و لباس بارانی درست میکنند از کانوچوی سخت کلاه  
 و شانه و امثال آن میسازند  
 لباس بارانی کانوچو گاهی خشک دخت میشود در اینوقت آنرا در آب امونیاک  
 فرو میبرند تا دوباره نرم شود

# کردستان و همدان و کرمانشاهان از شهرستانهای غربی ایران

کردستان و همدان و کرمانشاهان در مغرب ایران قرار دارند و جز شهرستانهای غربی  
ایران محسوب میشوند

## کردستان

کردستان در جنوب آذربایجان واقع و شترانی است کوهستانی که هوای  
آن سرد می باشد

در این شهرستان گندم و جو و قوتون و انواع میوه های سردسیر مثل میوه های

جنگلی بلوط و مازنیسند در این سرزمین بسیار است

در کردستان کلیم و قالی مرغوب بافته میشود

شغل مشیرالاهی این شهرستان تربیت گاو و گوسفند و اسب و دیگر حیوانات اهلی است

مرکز فرمانداری کردستان شهر سنه یا سنندج و از توابع قیقم آن سقزو بانه است

## همدان

همدان شهرستانی است کوهستانی که بین کرمانشاهان و کردستان واقع است

هوای همدان در زمستان بسیار سرد و در تابستان معتدل است

معتبرین محصول آن گندم وجود انگور است

در بهمن آن چشم خوب بعل میآورند

مرکز فرمانداری این شهرستان شهر بهمن است در دامن کوه الوند

کرمانشاهان

کرمانشاهان بین کشور عراق و بین آلمین، و شهرستانهای مرکزی ایران واقع

و دارای اراضی حاصلخیز است

مرکز فرمانداری این شهرستان شهر کرمانشاهان و توابع عمده آن گزند و قصر شیرین و زهاب

چغنه و کنگاور و بیستون است

بیستون قصبه است در دامن کوه بیستون

در کوه بیستون خطوط و صورتی منقوش است که از آثار زمان داریوش اول

پادشاه بزرگ ایران است

۱- صورتها ۲- نقش شده

پند

طبع ریاضانی است در کردن و بندی است در پای از آن بگذر تا برهی

خوشجوی کسی است که رنج او بخلق نرسد

از سخنان علی علیه السلام

## شمع

انسان پیش از پیدایش آتش شهباز در تاریکی با نظای طلوع خورشید میگذاشت  
همین که آتش در عالم پدیدار گردید و انسان توانست از آن استفاده کند بدین فکر افتاد  
که تاریکی را بوسیله روشنائی آتش زایل سازد.

نخستین چراغی که دست انسان بر افروخت شاخهای خشک درختان بود که در  
شب میسوزانید.

انسان در موقع خفتن غذا چنان دید که چوب آلوده بچربی بهتر از چوب خشک میسوزد  
از این رو در صدد برآمد که چربی را برای ایجاد روشنائی بکار برد و پس سوزان  
را اختراع کرد.

هر چند پیه بهتر از چوب میسوخت و بشیر روشنائی میداد ولیکن بسم دود و بوی  
ناخوش آن موجب نفرت میگردد و هم نقل آن از مکانی بمکان دیگر دشوار بود از این رو  
انسان در صدد ساختن شمع برآمد که بسم دود و بوی آن کمتر و هم حمل و نقل آن آسان  
تر است.

شمع را از پیه حیوانات به دو طریق میسازند یکی آنکه فتیله را چندین بار در پیه که آخته  
فرود میزنند بیرون میآورند و سر میکنند دیگر آنکه قابلی بر شکل شمع میسازند و فتیله را



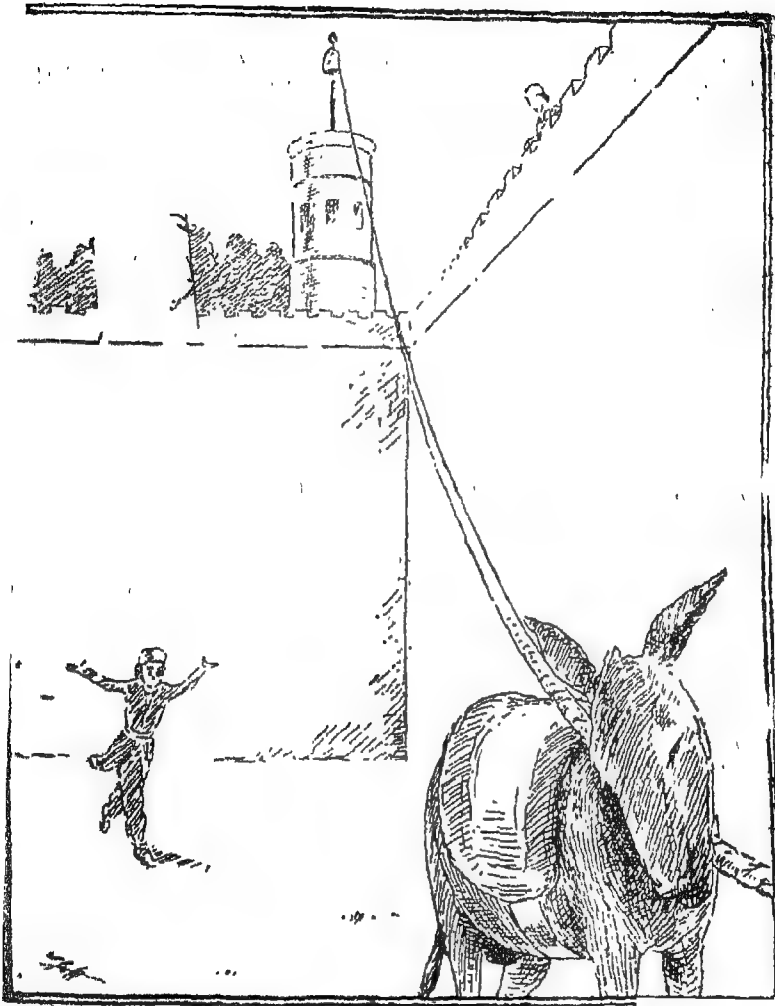
در بیان آن قرار میدهند آنگاه قالب را از پیله که خسته پر میکنند و بیکدیگر پیوسته شده اند  
از قالب بیرون میآورند.

در انحصار بجای شمع پیله شمع کچی میوزانند  
شمع کچی را از ماده جامدی که در پیله حیوان وجود دارد و مانند کج سفید و خشک است  
میانزدند

شمع کچی برخلاف شمع پیله از اول تا آخر یک سوال میوز دارد و شنائی میدهد و  
بسیار نیک و دود و دوی ناخوشن نسند و دود  
حکایت

آن یکی نزد سینی مرزید را	حمله کرد او بهم برای کید را
گفت سیل زن سوالی میکنم	پس جوابم گوی و آنکه میزنم
برقهای تو زدم آمد طراق	یک سوالی دارم اینجا از وقت
این طراق از دست من بوده است	از قضا گاه تو ای غنچه کیا
گفت از در این فراغت نیستم	که در این فکر و تامل ایستم
	آرشنوی مولوی





حکایت  
زنجیر عدل انوشیروان و خر کارگر

## رنجیر عدل

غیر و انوشیروان چون در دادخواهی ستدیدگان غفلت روا نداشت بفرموده  
 دوشی از ده بر شتم کردند و جرسها از آن در آویختند و نزدیک ساعت سرایی بستند  
 تا بر تنم رسیده دست در آن رسن زدی جرس بجنبیدی و آواز آن دادخواهی را  
 و اعلام داشتی روزی که حوآلی سرایی انوشیروان از مردم خالی بود و خرمی ضعیف  
 بد بخار رسد خارش در اعضا افتاده خود را در آن رسن نیالید آواز جرس  
 بگویش انوشیروان رسد از فرط مهربانی که او را بر خلق خدا می بود از جای بخت  
 و بگوشه بام آمد نگاه کرد و خبر را دید از حال او پرسید گفتند خراسیابانی است بر  
 و لا غشده است و از کار کردن و بار کشیدن فرو مانده آسیابانش از خانه بیرون  
 رفته و خسر و مثال داد تا آسیابان خرد را بخانه برد و بر قاعده رو است آب و  
 حلقه از نگاه دارد و در باقی زندگانی او را نرنجانند و کار نفرماید پس منادی فرمود  
 که هر که ستوری را بجوانی در کار داشته باشد باید او را بوقت پیری از در نراند  
 نقل مینی از زبان نامرسله تدین

۱- میان ۲- رنگ ۳- نضا ۴- خانه ۵- آگاه ساختن ۶- اطراف

۷- بسیاری ۸- فرمان ۹- جمع را به مبنی حمیه و تخری

# لرستان بر و جرد و خوزستان

از شهرستانهای غربی ایران

لرستان بر و جرد و خوزستان در مغرب ایران قرار دارند و شهرستانهای غربی ایران محسوب میشوند

## لرستان

لرستان شهریستانی است که بستانی که بین کرمانشاه و عراق و خوزستان و قزوین و اغلب سکنه این شهرستان از طوایف کوپستانی و چادزیشین لر میباشند که بصحرای کروی حاد دارند

مرکز فرمانداری لرستان شهر خرم آباد است که نظره زیاده و گشت دارد  
قلعه فلک الافلاک که به بلندی و استحکام معروف است در نزدیکی این شهر میآید  
بر و جرد

بر و جرد که مرکز فرمانداری آن نیز بر و جرد نام دارد و جزیره لرستان محسوب میشود  
صنعتی مالی بر و جرد ساختن ظروف و اسباب منقش است  
مهمترین محصول این شهرستان تریاک است

خوزستان

خوزستان در قدیم مقر پادشاهان نجاشی بوده است  
نادر شاه در آن که بر روی کارون بسته شده از آثار عهد ساسانی است در این  
ولایت می باشد  
بحر ای خوزستان بسیار گرم است  
در خوزستان انواع محصول نباتی مخصوصاً نخل و تریاک و تنباکو و سیب زمینی  
معدن نفت ایران در خوزستان است  
مرکز فرمانداری خوزستان اهواز و شهرهای مهم آن شوشتر و آبادان  
و دزفول و خرمشهر و مسجد سلیمان است  
مسجد سلیمان مرکز استخراج و آبادان مرکز تصفیه نفت است

### پند و امثال

آدم باید زنده است  
بدی بدخواه رسد  
اדם بعلم کور است  
چو کردار بد اندیش بود

## چلچله

چلچله برنده است که با انسان زد و انفس بگیرد  
بسیار اتفاق افتاده است که این پرند و زیاده اطاعتها آشیانه میسازد و خود را  
پناه انسان جای میدهد

چلچله قنای خوش آب و هوا را دوست میدارد و غالباً در دکنده و نای خرم و با صفا  
سکن میگیرد و آشیانه خود را در کجبه و دهقان با کمال ظرافت و استحکام بنا میکند  
بامدادان که سپیده صبح افق را روشن میسازد و نسیم لطیف سحری میوزد چلچله آشیانه  
خوش برون میآید و با آواز خوش و بهتاز ابد میبکشد و اینرود دهقان چلچله را دوست  
میدارد و از بودن او در کجبه خود دلخوش است

چلچله موقع زمستان قنای گرم سفر میکند و هنگام بهار که هوا معتدل و نشاط انگیز است  
و شکوفه با باغ و بوستانها آراسته دارد و باز میگردد از اینرود است که دهقانان آنرا  
چلچله را که از بهار خبر میدهد فعال نیک میگیرند

چلچله با همه گیر تبه بر میگردند بلکه دشته و دشته و در میشوند و اول چند چلچله که بمنته  
مش آهنگ میباشند میآیند تا از چگونگی زیستگاه خود آگاه شوند اندکی پس از در  
پیش آهنگان باقی چلچلهگان از چهار گوشه افق نمایان شده و بال زنایان و همه کنار میروند



چلچله ولانه آن درتف اطاق



# نند و امثال

برگز از شوره نبات خوش خوش  
 گننه بیه دن گن گوت میل نویست  
 لوتک کتر کومی و بستر را بیاب  
 بجه با گویند نیر برک چیت  
 حرفه کن جیارگی بر چاره کر  
 صحبت نا جلس گور است و محد  
 بهشت با آله سخن گفتن خون  
 داستانرا حاجت شو کند نیست  
 مغز باید تا دهد دانه شجره  
 دانه بینه کی گردد نخال  
 در چراگاه تسم کم کن چه  
 دای آنکو عاقبت اندیش نیست  
 جرم جوینده یا بنده بود

از شنوی نوای

۱- زمین نگار ۲- زویند ۳- دیوانگی ۴- قسم ۵- درخت



## تهران

شهر تهران در حوض بستاند آب و آفتاب است  
 چندی از ادای این شهرستان که در دامن کوههای البرز است ترفیع و تهنیتی که بگوید در کوی  
 منتهی میبود است

مرکز این شهرستان شهر تهران است در دامن کوه و دامنه

شهر تهران پایتخت کشور ایران است و متجاوز از سیصد هزار جمعیت دارد

تهران در قدیم قریه از توابع شهر ری و بزرگ ری بوده است

پس از ویرانی ری تهران رو با آبادی گذارد و در زمان صفویه شهری متبرک گردید

چندی بعد این شهر پایتخت کشور گردید و تاکنون تهر سلطنت است

تهران در انحصار آبادترین شهرهای ایران و مرکز علم و صنعت و دارای

آنها نژاد گاهای عالی و ساختمانهای مهم میباشد

تهران دارای چهار دهستان و بهترین آنها شیران و شهر تاک

و لاسان و دامنه و خوار و در این و غار و فسا پویه و شیریار است

شیران در شمال تهران واقع و مشتمل بر دهکدهای باغها و باغهای شهر و حرم و مرکز آن تجریش است

مرکز غار و فسا پویه قصبه رمی که مد فربا با افراد عهد العظمی در آنجا است

## جهاز دوران خون

اگر بدن انسان سوزنی فرو بریم از جای سوزن مایعی سرخ رنگ بیرون بیاید که  
آنرا خون می‌نامند

خون در تمام بدن گردش میکند

هر گردش خون را دوران دم خوانند

جهاز دوران دم قلب در گها است

قلب عضله ایست محوئ شکل گلابی که در طرف چپ سینه من دوریه قرار دارد

رگ برد قسم است شریان و ورید

شریان رگی است که خون را از قلب بدیگر قسمتهای بدن میرساند و موجب تغذیه اجزای

بدن میشود

رنگ خونی که بوسیده شریان بدن میرسد سرخ روشن است

ورید رگی است که خون از اجزاء بدن بوسیده آن قلب بر میگردد

خونیکه در ورید جریان دارد و از بدن قلب بر میگردد و خالص نیست و رنگ آن

سرخ تیره میباشد

## اختراع چاپ

پیش از اختراع چاپ تمام کتب خطی و بدین جهت کیاب و گرانها بودند و عاقلانه مردمان  
به آن دسترسی نداشتند و تحصیل علم برای همه کس میسر نمی بود

فن چاپ این مگر آسان ساخت و در دانش را بر روی جهانان باز گردانید  
مخترع فن چاپ مردی گوتمبرک نام از آلمانی است

گوتمبرک نخست برای طبع هر صفحه کتاب قالبی چوبین بکار برد که تمام خطوط صفحه بر آن

حک شده بود ولی چون اینکار خرج و زحمت بسیار داشت باندیشه ساختن حروف

جدد افتاد که هم چنین آنها بهتر و قریب ممکن باشد و هم بتوان از ترکیب آنها

صفحات مختلف تشکیل داد

گوتمبرک در ابتدا حروف چاپ را از چوب میساخت و چون حروف چوبی بزرگ

ساخته و گج میشد در صد و ساختن حروف فلزی برآمد و آنها گامی بدین کار دست

که از سرمایه او اندکی پیش نموده بود با چار با مردی توانگر شریک شد و چاپخانه

تأسیس کرد

نخستین کتابی که در آن طبعه بطبع رسید انجیل بود

و بری نگذاشت که شریک گوتمبرک از وی دوری جست و او را تنها گذاشت

کو تبرک بی آنکه نوید یزید و زاده و پد چا پخته تنهائی داور ساخت و طبع کتب پرداخت  
پس از چندی در گذشت

هر روز که قریب چهار صد سال از مرگ کو تبرک میگذرد و هر کس در روی زمین کتاب  
بخواند یا علم و معرفت کسب میکند برین منت اوست

### جگل و مِشِه

جگل ریشنی است وسیع که در خان ابنوه و علفهای گوناگون در آنجا روئیده باشد  
جگل در هر کجا باشد بسبب لطافت هوا و طراوت زمین است

جگل یکی از صنایع ثروت هر قوم است بدینجه خط جگلهای طبیعی واحداث جگل های  
مصنوعی در نقاط مناسب و مستعد لازم و سودمند است

جگلهای بزرگ ایران در مازندران و گیلان و استرآباد و کرمان و اصفهان

شاه های کوچک در خان جنگلی برای سوزاندن و تپه زغال مصرف میسازند

و خوبهائی محکم و خوب آنرا در بخاری و صنایع دیگر بکار میبرند

در خان جگل را طوری باید قطع کرد که بار دیگر بروید و جای آن خالی ننماید

مِشِه یا نیز از زمین وسیعی است که نیهای بسیار در آن رسته باشد

مِشِه و جگل جایگاه جانوران در بنده از قبیل بر و شیر و پلنگ است



## شهرستانهای مرکزی

از جمله شهرستانهای مرکزی ایران قزوین و ساوه و زرند و خمسه و ولایات ثلاث و محلات  
و گلبایجان و خونار و عراق و قم است

### قزوین

شهرستان قزوین در مغرب تهران واقع و مرکز فرمانداری آن شهر قزوین است  
شهر قزوین در آغاز دولت اسلام بسیار آباد و در زمان صفویه چند سالی پختن

ایران بوده است

از قزوین اغلب تاجران و بازرگانان و ملاکان

مال تجارت همسایه این شهر که بخارج حمل میشود پسند و با دام و گوسفندان

### خمسه

شهرستان کوhestانی خمسه در جنوب آذربایجان واقع است و شهر دهه های  
ما میگذرد می باشد

مرکز فرمانداری خمسه شهرستان و از توابع آن سلطانیه و آبهر است

در شهرستان پولاد سازی و آهن سازی و عیله سازی و رواج کامل دارد

### شهرستان ثلاث

نویافته ثبات جبارت از طایر و توپیرگان و نهادند است که بین همدان و عراق  
 و کرمان و کرمانشاهان واقع میباشد  
 فرماندار طایر دولت آباد و مرکز قومی سرکان شهر توپیرگان و مرکز فرمانداری  
 نهادند شهر تاریخی نهادند است

## شهرستان اراک

اراک در جنوب همدان و مرکز فرمانداری آن شهر سلطان آباد است  
 اراک خاکی حاصلخیز دارد و در آنجا غله بسیار خوب معل میاید  
 توابع مهم اراک فراوان و تفرش و کمره و آشتیان و گرگان است  
 در اراک و توابع آن قایمیهای بسیار خوب بافته میشود

شهرستان قم در جنوب تهران واقع و مرکز آن شهر قم است که مدفن بزرگوار حضرت مصطفی  
 علیه السلام و خواجه بزرگوار امام رضا علیه السلام در آنجا است  
 آبادی این شهرستان منحصراًست بشهر قم و در دوازدهم  
 در قم پیشه سازی و کاشی سازی و صابون پزی است اول است

# معمور

از سده چهارم

پس از آنکه ارض سلطنت نعل کشور ایران چندی دو چار برج و برج بود تا در سال  
هفتصد و هفتاد و نه جنگجوی قنار بنام امیر تیمور قدم بخاک ایران نهاد و بار دیگر فتنه و  
آفت جنگیزی بنجدید شد

تیمور در شهرشن از بلاد ترکستان تولد یافته بود و چون از جوانی آرزوی سلطنت  
دل و شور جهانگیری در سر داشت سالها کوشش کرد تا ترکستان و خوارزم و افغانستان  
بخش خود در آورده آنگاه سر جهانگیری بر آورد و با سپاهی خدادان قدم بخاک ایران

نهاد

این پادشاه فتنه و فساد و کیمال عمر یافت و چهل و پنج سال بود که آفاخ جهانگیری  
در مدت بیست و شش سال جهانگیری چندین نوبت لشکر با ایران دیگر ممالک آسیا کشید  
و خرمه سان و سینان و مازندران و عراق عجم و آذربایجان و فارس و کرمان و خراسان  
و بین النهرین و کردستان و لرستان را بگرفت در خاک و دشت تا سکو پیش  
و علی و قوامی را که در بلاد و بود و بدین طبع و تصور ساخت و پس از چندی ملکیت عظیم  
هندوستان و مصر و شام را بگنج و مختصر آنکه بر تمام قلمه آسیا بجز ملکیت چین است  
یافت و در سال هشتصد و هفت مصمم شد که چین را نیز فتح کند و بار دینت بزار لشکری



رومی بدان ملک نهاد لکن اجل مُلکش نداد و همان سال در گذشت  
 و اولاد تیمور تا سال نصد و نوبست بجزی سلطنت کردند  
 بهرین پادشاه تیموری پسر تیمور شاه بُرخ است که چهل و سه سال سلطنت یافت  
 شاه بُرخ در صد اصلاح و یراینهای پدید آورد و آبادی بسیار کرد و علم و فضل را  
 بنواخت و چون صلح و آرامش خواه بود بپادشاهان زمان خویش از در صلح درآمد  
 سجد گوهر شاد در مشهد مقدس از بناهای گوهر شاد خان قون زده به او است

۱- غائب استکار ۲- سلب ۳- خنجر

## حکایت

چهارم فرزند محمد غزالی را گشتند چگونه رسیدی بدین منزلت و علوم گفت بد آنکه  
 هر چه ندانستم از پرسیدن آن تنگ ندانستم  
 آید عاقبت آنکه بود موافق عقل که بنظر اطبیعت شناسی  
 پرسش آنچه ندانی که زنی پرسیدن و بی زده تو باشد بعزت و انانی  
 از ملکستان

۱- تندرستی ۲- خوار می داشت ۳- عزت و رجندی

## تغذیه نباتات

بگفته نباتات مانند انسان و حیوان محتاج غذا هستند تا بتوانند زنده بمانند و نمو کنند. نباتات غذایی خود را از خاک میگیرند بدینگونه که در زمین بار و اطلاق و مواد دیگر را میگیرند و از آن غذا میسازند.

چون زمین را آب دهند این اطلاق و مواد از رخی در آب حل شده و تولید شیرین می شود که بوسیله ریشه جذب میگردد و بوسیله عروق نباتی از مساق و شاخه ها گرفته به برگها میرسد.

و برگ متغذی از آب شیرین و تسخیر و باقی برای تغذیه اجزاء مختلفه نبات و مساق و برگ در ریشه جاری میشود.

و غیض را اگر دش شیرین نباتی میگویند و شبیه است بگردش خون در بدن انسان. چون ریشه نبات نمیتواند اطلاق و مواد غذا را از خاک خشک بگیرد پس باید به چند روز یکبار درختان را آبیاری کرد.

از اوقات های دیمی را آب نمیدهند ولی بواسطه باران یا شبنم فراوان در هوای زمزمین میرسد و چنانچه سالی باران نیارد اینگونه زراعتها نمیتواند حاصل شود و گودالهای خنک برای آنست که مواد غذایی زمین را بدست خاک قوت بگیرند و نتیجه نباتات و درختان را

## نماند بجز نام نیکو و زشت

خبر آری ای استخوان پیش	که جان تو مرغی است نامش
چو مرغ از نفس گشت قند	و گریه زنگرد و بستی تو صید
همه از فرصت که عالم دمی است	و می پیش و ناب از عالمی است
حکمت که بر عالمی حکم داشت	در آندم که میرفت عالم گذشت
همیشه بودش کرد عالمی	تواند و همت و بندش و
برفتند و هر کس در خود آنچه	نماند بجز نام نیکو و زشت
	از بوستان سعد

بند ۲ - بار دیگر - برای او کن بود که جهان را بدو در غرض بکشد ملت گیرد - در کوه

## چو قانع شدی سنگ و سیمت کی است

سیندم که در روزگار ستدم	شدی سنگ در دست این
بپسندار کاین قول مقول نیست	چو قانع شدی سنگ و سیمت کی است
چو طفل اندرون دارد از جرم پاک	چو شست زرشش بهت خاک
خبر ده بدرویش سلطان پرست	که سلطان زد و پیش میکن ترست
	از بوستان سعد

در مقصود مردان خداست - فقره

# کاشان و صفهان و یزد

از شهرستانهای مرکزی ایران

در مجله شهرستانهای مرکزی کاشان و اصفهان و یزد است  
کاشان

شهرستان کاشان در جنوب قم و مرکز فرمانداری آن شهر کاشان است و توابع مهم آن  
جوشقان و بندگل و قصر و نظر است

حالی و قالیچه جوشقان و گلاب قصر و گلابی نظر معروف میباشد

در کاشان نخل و پازیر ابریشمی نیز میافند که هر قطعه آن بهای گران فروش است

## اصفهان

شهرستان اصفهان بین کاشان و خوزستان و فارس واقع است

برای اصفهان لطافت و اعتدال معروف و اراضی آن بجا صیفی موصوف

اصفهان انواع میوه فراوان بعل میاید بطوریکه ده ماه از سال میوه در آنجا یافت

میشود

مهر و قمرین میوه اصفهان خبر بزرگ و به وسیب و محصول غده آن خلالت و قریال

نفسا گویند ما شد

مرکز فرمانداری این شهرستان شهر صفهان است که چندی پانخت ابران بوده است  
در ایشه آثار و دافیه قدیم که اغلب از زمان صفویه است وجود دارد و هر که ام  
شاهکاری و معماری ایران بشمار میرود

سر دفترین این بنا مسجد شاه و مسجد شیخ لطف الله و عمارت چهل ستون و بهشت  
و در سه چهار باغ و پل الله و دیجان و پل خواجو است  
و در این صفهان عموماً جنگش و صنعتگر و هنرمند  
در این شهر باقی پاره قلمکار و رواج دارد

توابع عمده صفهان عبارت است از لنجان و سنهیدن و نجف آباد و شهرضا  
جنبه خلفا که سکین را سنه میباشد در جنوب صفهان و کنار زاینده رود واقعست  
یگر

شهرنیز و در شرق صفهان و شمال فارس واقعست  
مرکز فرمانداری آن شهر نیز و توابع معتبر آن مابین قفت و اردکان و باقی است  
در شهر نیز و در دشتی مسکن دارند  
پارچه ای ابریشمی نیز و بطافت و خوبی معروف است  
محتول هم نیز و تر باک است

## شاه اسماعیل صفوی

بعد از انقراض سلطنت تیموریان بچند ده کشور ایران حکمران مشتقی پدید آمدند و هر  
از آن بدست ابری افتاد و در کار با ظلی عظیم راه یافت تا اینکه شاه اسماعیل صفوی  
سلطنت بر خاست و ز نام کشور را در دست گرفت

شاه اسماعیل نخستین سلسله صفویه است

این سلسله را بدان جهت صفوی گفته اند که از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی بوده  
شیخ صفی الدین در عهد خود از بزرگان خراسان شمرده میشد و پسران بسیار داشت  
شاه اسماعیل در کودکی از پسران و طرفداران خاندان خود لشکری فراهم کرد  
و پسران و تبسم بر حمله برد و آنده شمس را گرفت و تبریز را نام سلطنت بر آرد  
تا جایی که از دلاگاه که به خیر آباد دیگر است و در اندک زمان تمام ایران را برپا  
فرمان خویش در آرد

چندی بعد سلطان سلیم عثمانی با لشکری بسیار بخاک آذربایجان حمله برد شاه اسماعیل  
با سپاهیان و لیر خود با استقبال او تافت و لشکر داشت چالدران بکشد  
پس از جنگی سخت در گرفت

در این جنگ سپاه ترک چون توپ و تفنگ داشتند غلبه یافتند ولی شاه اسماعیل

چندی بعد بنامی این تخت لشکر بگرستان کشید و آن ولایت را که در تصرف عثمان  
بود برگرفت

شاه اسمعیل هفت و چهار سال پادشاهی و بسیاری از لشکرهای را فتح کرد و خاک  
ایران را وصفت داد

شاه اسمعیل را تاریخ نویسان از بزرگان و درکار شمرده اند چه در فاختن بزرگ عالم  
کسی دیده نشده است که در تن کودکی بجای گیری برخیزد و بارای پسندیده و در بزر  
محل کامل لشکر کشی و کشور گشائی کند

غریب شیهه را شاه اسمعیل در ایران رواج داد

سبب تهمین شرفت کار شاه اسمعیل این بود که سپاهیان همه دلیر و جنگجو بودند و  
پادشاه خود را بی اندازه دوست میداشتند و او را بتجدید پرورش می ستودند و او  
کشته شدن در راه پادشاه و کشور هیچ ترس و پروائی نداشتند  
غریب شاه اسمعیل در اردبیل است

## زغال سنگ

زغال دو قسم است نباتی و معدنی  
 زغال نباتی از سوزانیدن چوب درختان بدست میآید  
 زغال معدنی یا زغال سنگ جمعی است سیاه و برآق و سنگین که از معدن بیرون  
 آورده میشود

زغال سنگ را اگر بفروزند مانند شمع میسوزد و از آن حرارت بسیار تولید میشود  
 و از سنه بسیار قدیم سطح زمین از جنگلهای انبوه پر درخت مستور بوده و در اثر طغیان آب  
 و فرو آمدن سیل های عظیم از کوکس و سایر مواد بازلزله های شدید قسمتی از آن درختان  
 هرگز خاک نشسته و هنوز در آن سال در آنجا مانده است و بر روی آن جوهری از حرارت  
 مرکزی زمین و فشار خاک و شنهای تراکم آن درختان تبدیل بزغال سنگ شده  
 نقش بر یک درختان که گاه بر روی قطعات زغال سنگ دیده میشود و همچنین  
 قطعات زغال سنگ که بشکل شاخه در ریشه درخت در اعماق زمین باقی مانده و گاه  
 بر آن دار و که زغال سنگ همان درختان جنگلی از سنه قدیمه است که به نصوصت  
 آمده است

زغال سنگ را در بخاری بر روی گرم کردن میسوزانند





مقصد عباسی و بار نهادن بر خر

## حکایت

مستم جیاسی را گویند روزی مستحکم گردش از نازان خود در افاده بود و آنروز  
 بارانی بود و راه سپید بود که خورش در گل و بارش بر زمین افاده بود و در  
 استاده انتظار گیر داشت که برسد و او را در خلاص گردین خرباری کند مستم  
 از مرکب بریزد و بیماری پریشانست پرگفت ای جوانمرد باش تا دیگری برسد  
 در باره ای ده جاده تو پاکیزه و گراهنها است چف باشد که آلوده و ضایع گردد  
 مستم گفت باکی نیست و خمر از گل خلاص گردد و بار جو آن بناد و آگاه دست  
 خود را بست و سوار شد میرود و او را دعای خیر گفت همچنان مستم در رسید  
 مستم آمد که مبنی مال با آن سپید دانه و یکی را مامور ساخت که همراه او برود  
 و او را بجای خود برساند  
 نقلی از رفته نواز سخن

۱- یکی از غزلی جیاسی ۲- همان ۳- برآیند

## پنده امثال

آزکی هست درخت میکوش  
 آب ده خده چو خود را ندیاه میکند  
 درخت کاغذی بارش گر شکی است

## شاه عباس بزرگ

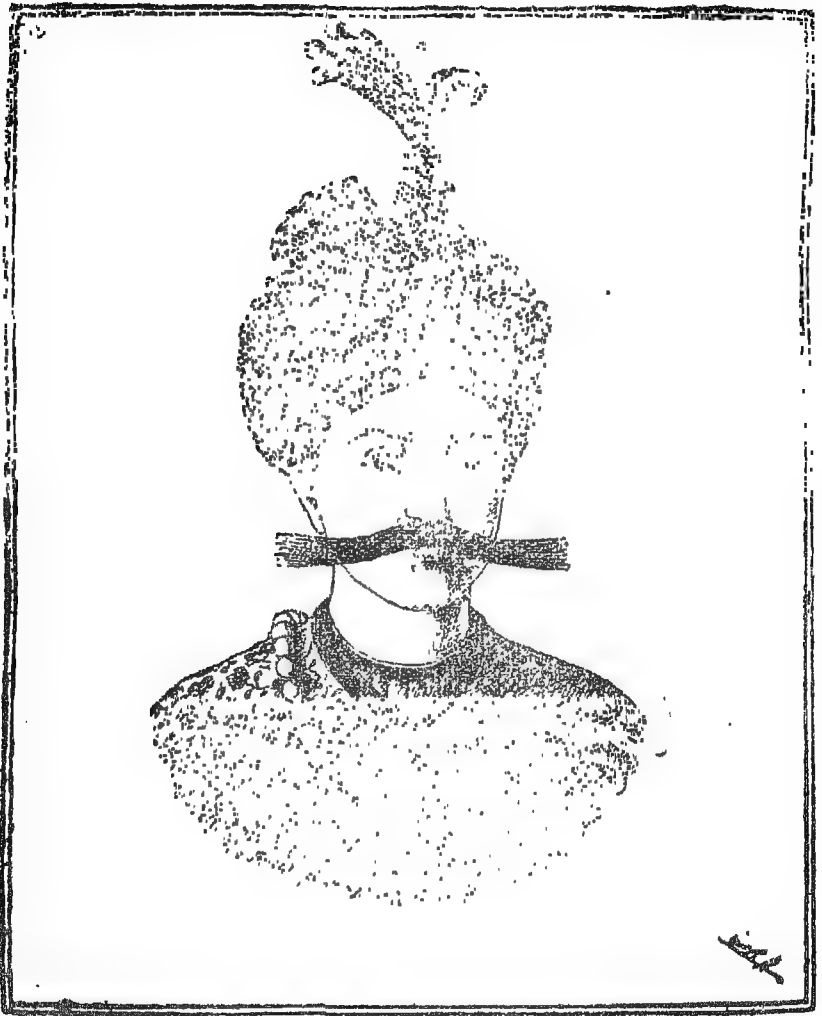
یکی از پادشاهان بزرگ ایران که همه توغین و غلبت او مقررند شاه عباس اول  
مقصود است که او را بگیرند

شاه عباس پادشاهی بود خردمند و باتدبیر و در چهل و سه سال سلطنت خویش  
در آبادی کشور بسیار بکوشید

بنحالی که شاه عباس تمام پادشاهی را در کف گرفت از طرفی کشور و از طرف  
اخر او چارفتند و آشوب بود و از طرف دیگر لشکر عثمانی آمد و با چنان  
کمره بودند

شاه عباس تخت امرای مرکش را که شمال داد آنجا بدین دشمنان خارجی برد  
چسبید و بپایه مشغول و به تباری چند نفر را و پانی که در خدمتش بودند لشکر  
تقریب نظام او را بسیار است و با آن لشکر علیه پسر عثمانی را از خاک ایران  
براند و مرسل و بعد او را و کربلا و نجف را گرفت

شاه عباس در آبادی کشور و ترویج تجارت و تشویق علمای مستفید  
این پادشاه در آغوش سلطنت اصفهان را پایتخت قرار داد و در آن شهر بنا  
و ساخته و در آن و بنیاد نهاد و در آنجا ساخت و برزاینده و در آنجا عظیم که بنیاد



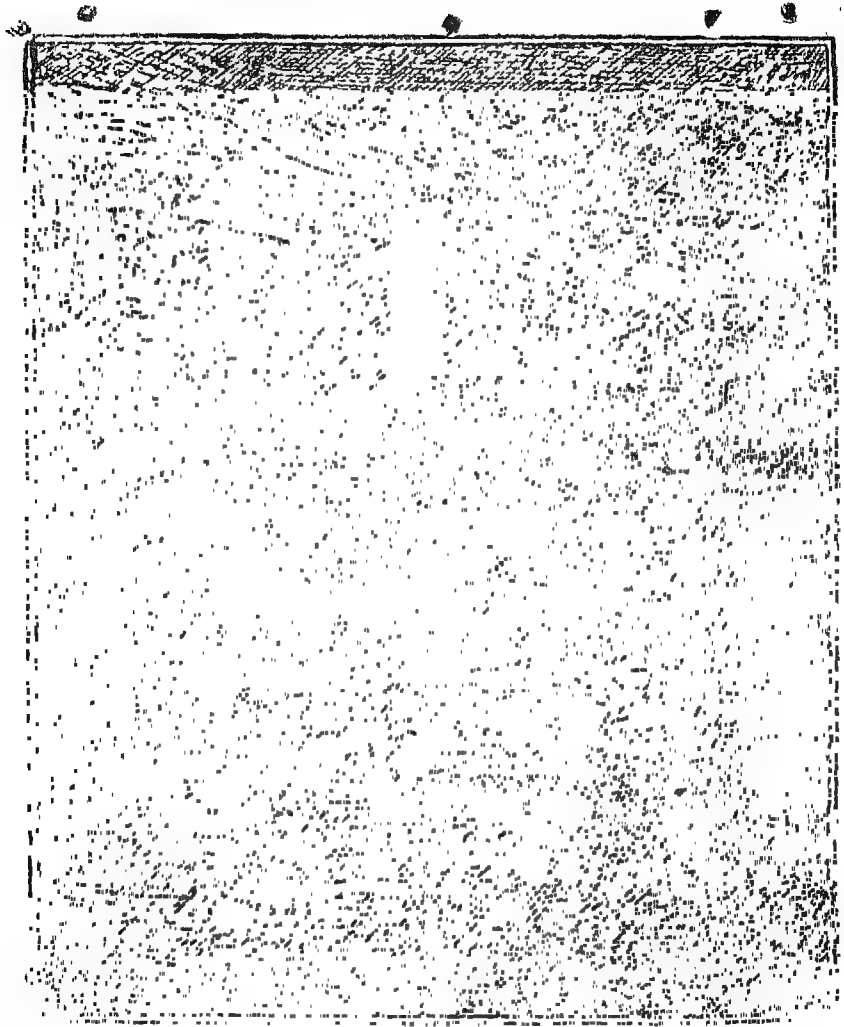
شاه عباس کی

این پادشاه برای ترویج نجات راهبهای کشور را قلع و مونت کرد و در آن  
 طرق و شوارع گار و افسران و آب انبارها ساخت  
 بندر عباسی با و این پادشاه بزرگ دست یافت و از این روی بنام او معروف  
 گردید

در زمان شاه عباس سهارمی و نقاشی و باقن قالی و پارچه های ابریشمی در ایران  
 رواج و ترقی کامل یافت

پلیسی و پشته و عمارات چهل ستون و میدان نقش جهان و عالی قاپو و مسجد شیخ  
 و خیابان چهارباغ و چهار بازار قیصریه و دروازه و خیابان شهید و قبه  
 سلطنتی اشرف و فرج آباد و مازندران و حسن و قبه نجف اشرف از بناهای شاه جهان  
 و غوره معماری و هنر و از شاهکارهای صنعتی ایران است

شاه عباس پس از چهل و سه سال سلطنت در فرج آباد و مازندران وفات یافت  
 و نام نیک از خود گذاشت



ماه

ماه مانند زمین جسی است تیر که از خورشید کسب نور میکند  
و چهل و نه مرتبه از زمین کوچکتر است و تقریباً در بیت و هفت روز از اوج  
یکبار بدور زمین میگردد

حرکت ماه بخوبی است که سکنه زمین بیش از یک نیمه آنرا نمی بینند و نیمه دیگر آن  
ناظرانی است

در سطح او لکه هایی بنظر میرسد که آنها را کلف می نامند  
چون مردم عوام نمیدانند آن لکه ها چیست مادر ابصورت انسان شبیه کلفتها  
بنظر لکه چشم و ابرو و دهان آن فرض میکنند ولی حقیقه آنست که سطح او مانند جلگه یا آبی است  
که از سایه کوهها و اقصد از دور مانند لکه مینماید

همه بخت نقشه ماه را ترسیم کرده و بهر قیمت آن نامی نهاده اند چنانکه در بابهای آرایه  
بنام بعضی حکماء مانند ارسطو و افلاطون بر سوم ساخته اند  
از تحقیقات نخستین چنین بر می آید که پاره از کوههای ماه سابقاً آتش فشان بوده اند  
الکون خاموشی و آرام است

از جهت ساطع گشت انگیزه ماه چاههای مخروطی شکل آتش فشان است که قطر بعضی از آنها بصیرت

## بدیوانگی حسنه من خود مسوز

گی تفتد فردا دم تو را کرد	ز تیار روی خالصه آسوده گره
بشی مست شد آتشی بر فروخت	نکون بخت کای تو را فرمن بوفت
اگر روز در خوشه چیدن نشست	که کچو ز خرمن نبودش پسته
چو سرشته دیدند درویش را	کی گفت پروردگار خویش را
نخواهی که گردی چنین تیر و روز	بدیوانگی حسنه من خود مسوز
گوزار دست شد غمت اندر یکی	تو آنی که در خرمن آتش زدی
نخست بود خوشه انداختن	پس از حسنه من نخستین بوفتن

از بوستان سکه

باز که گوی منی خرمن کردن - غایب اری - نادان حق با خیره - تربت شده - بر سینه

## همه راستی جوی و فرزانگی

اگر خواهی از هر دونه آبروی	همه راستی کن همه راست گوی
همه روشنی در تن از راستی است	ز تاریکی و کژتری بیاید گریست
اگر پیشه دارد دولت راستی	چنان دان که گیتی تو آراستی

دوی



## مازندران

## از شهرستانهای شمالی ایران

از شهرستانهای شمالی ایران مازندران است که در ساحل بحر خزر قرار دارد.  
 مازندران از حیث آبادی و حاصلخیزی و زیبایی مناظر طبیعی بهترین نقاط  
 ایران میباشد.

جنوب این شهران کوهستانی و سرد و شمال آن جلگه و دارای هوای گرم و نواست  
 در قسمت جنوب جلگه‌های بزرگست و در تنه‌های شمالی مزارع گندم و برنج و شکر قرار  
 دارد. جلگه‌های مازندران درخت آزاد و کاج و بلوط و زبان گنجشک و اقاقیا  
 و دشتی و مرغان زیبا وجود دارد.

در جلگه مازندران میوه‌های گرسیری از قبیل نارنج و لیمو و ترنج و نارنگی و غیره  
 پیدا میشود.

مهمترین معادن مازندران معادن مس و آهن و ذغال سنگ است.  
 مرکز مازندران شهر ساری و از شهرهای معروف آن دال و آمل  
 و تبریز و از توابع آن نجاب و نور و کجور و فیروزکوه و سوادکوه است.  
 شهر ساری و آمل از شهرهای بسیار قدیم ایران است.

## مکثیر نباتات

از جمله کارهای مفید یکی عمل آوردن نباتات است که آنها را پسند تخم کاوشن و آبانی  
یا قلم زدن و پیوند کردن زیاد میکنند

برای کاشتن باید تخم درخت و مغزدار انتخاب کرد تا حاصل خوب بدست آید  
چون تخم کاری زمین را قبل از تخم زده آب میکنند پس تخم را در آن میپاشند  
وقتیکه باید بذرها فشانند که هوا آرام و بی باد باشد تا بذرها تمام نقاط زمین یکسان برسد  
و در جایی که هسته در جایی بشیر بریزد ولی برای بعضی تخمها باید ریشه را کند و تخمها را در

## در کاشت

خواه اینند نباتات بدینگونه است که شاخه درخت را بدوین آنکه از تنه آن جدا  
نمایند در زمین یا در گوزه میخوابانند در وقتی قسمتی از آن خاک سپریزند پس از چند  
قسمتی که زیر خاک است ریشه میدهد و اندک آنگاه شاخه را از تنه درخت جدا کرده  
در جای دیگر میستانند بدین ترتیب میتوان از یک درخت درختهای متعدد حاصل کرد  
از اینگونه درختها که شاخه جوانی را از درخت جدا میسازند و در زمین نیاک  
هیچ شانه شاخه رفته رفته ریشه میگیرند و درختی تازه مانند درخت اصلی حاصل میشود  
چون چهار گونه است پیوند لوله پیوند مجاور و پیوند شکلی و پیوند شکلی که آنها را



تخم افشان درخت خوابانیدن پیوند کردن  
تکثیر نباتات

نرسید بکینند

پویند لوله پوست شاخ جوانی را مانند لوله بیرون کشیده و بهمان حجم پوست جوانه دیگر  
نکشند آن لوله را بر آن قرار میدهند تا یکدیگر جوش خورده پویند بمانند  
در پویند نجا و در شاخه دو درخت را که مجاور یکدیگر باشند انتخاب کرده یک انداز  
پوست بکنند بعد آن دو شاخه را طوری روی هم میگذارند که دو نقطه بی پوست روی  
یکدیگر قرار گیرد و چند میگذارند که دو شاخه بهم جوش بخورد آنجا که هر یک را که نخواهند  
قداری پائین تر از محل پویند از درخت اصلی جدا میبازند

در پویند کانی شاخه درخت را شکاف میدهند آنجا که شاخه درخت دیگر را بریده  
مانند قلم سیراشند و در آن شکاف جای میدهند بعد دو روز آنرا بکنند تا جوش  
در پویند جوانه باشکمی آن قسمتی از پوست درخت را که دارای جوانه باشد بریده و در شکاف  
پوست درخت دیگر که قبلاً چاک داده اند جای میدهند و باریسانی محکم آنرا بکنند  
تا طوری که ریهان جوانه آسبی نرساند طوی نکشد که پوست درخت جوش بخورد و  
جوانه نرسد

## در خانه

با اهل خانه خود از کوچک و بزرگ خوش رفتاری کنسید زیرا آسایش شما باشد بآن است  
که آنها از رفتار شما خوشدودیدار شما خرم باشند

اگر یکی از کسان خانه چیزی از شما بخواد یا شمارا بگنج خویش بخواند از اجابت او مضام  
کنسید و هرگاه شما بگنج و احسان آنها نیازمند شوید درخواست خود را در کمال لطف  
و با عبارات ادب آمیز آنها کنسید

بر روز باده دادن پیش از آنکه آفتاب بر آید از خواب برخیزید نخست خدا را بر نعمت استغفار  
و عافیت که شما از آنی داشته است سپاس گویند آنگاه دست در روی خود را بشویند  
و نماز بگذارد پس جامه پوشید و دست پدر و مادر را بوسید و از آنها بخوابید که در باب  
شماره حامی نیک کند پس از آن بانی پاک و عزیزی استوار بجانب در سه سپارید

.. محبت

.. دین

## داستی

هر که را بستی نیک بخت است

داستی پیشه کن ز غم رستی

داستی شغل بیخندان است

ل زهر چه در کثرتی بستی

## گیلان و لرگان

از شهرستانهای شمالی ایران

گیلان و لرگان      از شهرستانهای شمالی ایران میباشند که در ساحل دریای مازانی  
مقرار دارند

## شهرستان گیلان

گیلان مانند مازندران بدو قسمت کویتسانی و جلگه تقسیم میشود و هوای آن بی اندازه  
مطلوب و ناسالم است

اکثریت گیلان مسو است از جنگلهای با عظمت و شکو و چمنها و مراتع سرسبز و خرم  
در ارضی پست گیلان درخت نارنج و لیمو و پرتقال بهل میآید  
محصول نباتی گیلان برنج و قوتون و زیتون و چای است

در ارض چای فریب سی سال است در لایحان کیکلی از توابع گیلان است  
معمول گردیده و دوسونده و تبرتی است

در گیلان تربیت کریم ابریشم و ساختن ابریشم معمول میباشد  
مرکز فرمانداری گیلان شهر است و از توابع محکم آن بندر پهلوی و لایحان منجیل  
و قزوین و لنگرود و بندر آشوران است

## شهرستان کرگان

کرگان بمن نازند و آن و خروسان واقع و شنت بر یک شهر و چندین قصبه و  
و بادی کوچک و بزرگ

هوای کرگان و در ارضی مرتفع خوب و در زمینهای پست ناسالم و خاک آن  
بواسطه بارندگی بسیار برای هر نوع زراعت مستعد است

مکنه کرگان قلب از طوایف چادرنشین ترکان می باشد  
مرکز فرمانداری این شهرستان شهر کرگان از توابع محسم آن گشت تپه و کلبه قاپوس  
و خوابه نفس می باشد

بنابر معتبر کرگان بندر بحر و بندر شاه است  
خط آتش شال که بطرف نازندران کشیده شده است از بندر شاه شروع می شود

### از سخنان همشنگ

خودمندی است که آنچه را در خود خویش ببیند نخواهد و کاری را که تواند برگزید  
و خیر را که شدنی نیست از دست کند

و از گفتن با یکدیگر نگارند مردمان را از سوده با در کردن سخن بخیر و بد  
فشان نادانی است

## نادر شاه

در آخر عهد صفویه که ایران جنگ داخلی و خارجی هم نداشت و کشور در کمال نظم و آرایش بود ایران بر احوال طلبی و تن پروری عادت کرده و آئین جنگجویی و لاف زدن از دست داده و اینوقت سلطنت ایران بر سلطان حسین که پادشاه بی کفایت و ضعیف عقل بود قرار گرفت

خیزش زمان این پادشاه کسی در فکر نشد و او امرای دولت از حال ولایات دور دست غافل بودند و اینوقت افغانهای قندهار بر حاکم خود شوریدند و او را کشتند و چون در سرکوبی آنان اقدامی نشد جو ر شدند و بعد در کرمان تاختند باز کسی از قصد جنگجویی از آنان بر نیامد افغانها جرات پیدا کرده و قصد تاخت از کرمان و یزد کردند و باصفهان رسیدند و شهر را محاصره کردند و راه آذوقه را بر مردمان بستند اصفهان شهری بزرگ و پر جمعیت بود آذوقه باند از انداخت مردم گرسنه ماندند تا آنکه زمان از گرسنگی تنگ آمدند شاه سلطان حسین بنیرا ناچار شهر تسلیم کرد و خود و خانواده را فرستاد و قصر فرح آباد اصفهان بحضور محمود میر افغانها رفت و پادشاه که از آن تاج پادشاهی ایران را از سر بر گرفت و بر سر او گذارد پس از آنکه افغانها شهر رختند هر که را یافتند کشتند و هر چه بود تاراج کردند





نادر شاه افشار

دور کمر و زبانه و خسته صد ساله اصفهان از مال و کثرت و بنا و عمارت همه برباد رفت  
و ایران شد

در این برف و دشمنان دیگر ایران نیز فرصت یافتند و داخل خاک ایران شدند عثمانیها  
آذربایجان و کرمانستان و کرمانشاهان و همدان و عراق را گرفتند و روسها  
بگیلان لشکر فرستادند

خلیفه ایف از یک بخراسان با خسته و مختصر آنکه خاک ایران جزا بر پایا شد  
و از مردم کمی از جان و مال خود امین نبود

انگلیسها و اقبال ایران در چندین گرفتار و فقرت رسید و سرداری بزرگ  
چنگیزی لشکر شکن موسوم بنادر شاه افشار از خاک خراسان برخاست ایرانیان  
قائد خود را یافتند و قدمروا گئی بر افراشتند خوی و لیری و دلاوری ایشان  
باید و دیگرها هر شده مانند شیر بی ترس و باک و بدشمن نهادند و بغض و کینه بی دریغی  
آل شدند

تا بد باندک زمانی به پشیمانی و دلبران ایران و به تبیه و بی همت پند خود دشمنان  
نارنجی را بر انداخته و آشوب و داخلی را بنشاند و پادشاه این خدمت رؤسای  
ایران را در سلطنت برداشتند

نادر شاه تخت خراسان را از او چو ترکشان برداشت آنگاه با افغانها یکبار در ننگرهار  
و افغان ربار دیگر در حوالی اصفهان جنگید و آنها را بختی شکست داد و افغانها بنام سر  
مکر خیمه نادر از و بنال آنان بناخت و آنان را چنان تار و مار کرد که بیش از  
مصدودی نفر جان بدر نخبه داد

نادر پس از سرکوبی افغانها پنج ترکان عثمانی برداشت و آنها را از بهمان و  
آذربایجان براند

دولت روس چون قدرت و عظمت نادر شاه را مشاهده کرد باز در صلح درآمده و لشکر  
خود را از ایران خارج ساخت

نادر شاه بر اندن ترکان از ایران قناعت نکرد و بنحاک عثمانی حمله برد و بغداد و  
درمنستان و کرجهستان را گرفت و دولت عثمانی را بصلح مجبور کرد سپس با سپاه  
مکران از راه خراسان با فغانستان شتافت و کابل و قندهار و دیگر بلاد آن فتح  
مستقر ساخت آنگاه روی به هندوستان نهاد و آن کشور وسیع را باسانی گرفت  
و پادشاه آن مملکت را که از اولاد امیر تیمور بود محمد شاه نام داشت مطیع و فرمانبردار  
ساخت ولی تاج و تخت هندوستان را باز به محمد شاه بخشید و با غنایم و اموال  
بیکران بایران بازگشت و چند سال بعد از تو چنان کشته شد

بهار

روز عیش و طرب بستان است	روز بازار گل و ریحان است
توده خاک عبیر امیر است	دامن باد عبیر افشان است
شاد باغ ز شاطط طبع	عمرت اندر کمر الوان است
چهره باغ ز نقاشی بها	بگونگی چون کارستان است
ابر آستن در می است گرن	وز گرانش کمر ازان است
باز در پرده احسان بلبل	مطرب بزنگه بستان است
کز پی تهنیت نوروزی	باغ را باد صبا محمان است

کتابخانه خط

۱۳۱۰

نوروزی

# تشریحات

## اصول دین

اصول دین و مذہب پنج است ۱

توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد

توحید و نبوت و معاد اصول دین و همه مسلمانان عدل و امامت اصول مذہب  
شماره است

## توحید

خداوند که جهان و مردمان را آفریده ذاتی است بجان و هیئت که تمام صفات کمال  
و ارا او هرگز نقص و عیب نرسد و شبر است

خداوند بخشنده و شکیر کریم خطا بخش و پرورش دهنده  
جهان متفق بر ایتش خردمانده در کتب با پیش  
دلیل یگانگی خدا بسیار است از جمله نظام عالم است که همیشه بر یک قرار میماند  
ماه و خورشید و ستارگان به تمام ثقین طلوع و غروب میکنند زمین در ذاتی متحرک و بگرد خود  
و بگرد خود میگردد و توالی روز و شب و پیدایش چار فصل از روی حساب  
ترتیبی است که هیچگاه تغییر نمیباید زندگی و پایداری مردم و گیاه و معادن و انوار

و دیگر موجودات را زمانی معلوم و متقرر است که اندکی پیش و کم و بیش پیش می‌شود پس اگر  
 جهان را و خدا یا بتسبیح و این نظم و نسق بیک قرار نمیداند چنانکه اگر کشوری و فرمانروا  
 داشته باشد آن کشور را شطام گیرد و باندک زمان ویران گردد

### صفات ثبوتیه

صفات خوبی را که خداوند یگانه داراست صفات ثبوتیه گویند

صفات ثبوتیه بسیار و از آن جمله است

توانستن فوق توانائی مخلوقات و دانستن فوق دانستن مخلوقات و زنده بودن پائین

بودن

### صفات بلیه

صفتهای نقص و عیب که شایسته مخلوق و خداوند از آنها مبرا است صفات بلیه گویند

حسین صفات بلیه از انقراض است

جسم بودن دیده شدن و شریک داشتن و محتاج بودن و مرکب بودن

### عدل

یکی از صفات کمالیه خدا عدل است که همه آفریدگان از بزرگ و کوچک و پست و  
 بلند و توانا و ناتوان در نزد او یکسانند مردمان را بحکمت آفریده و راوینیک و بدرا

بآنها نموده و آنها را قدرت داده است که هر راه را خواهند اختیار کنند پس اگر  
براه خیر روند آنها را پاداش نیک بخشد و اگر طریق شرّ پیش گیرند آنها را سزای بد

۶۹

دلیل عدل خدا آنست که خداوند تمام صفات خوب را دارا و از هر بدی منزّه است  
چون ظلم بدترین کارها و عدل بهترین صفات است پس خداوند عادل است و ظالم

نیست

دلیل دیگر آنکه ظلم ناشی از نادانی و ناتوانی و یا احتیاج است و خداوند باطن  
و عاجز و محتاج نیست

## نبوت

خداوند مردمان را برای معرفت و بندگی خویش آفریده و در آفرینش آنان حکمتی  
بکار برده است و در آنان قوای حیثیه و مغویه و عقلیه و دیه گذاشته که هرگاه بد  
و فرمان او بکار برده شود بد ارج عالیّه خواهند رسید و متخلّق باخلاق حسنه خواهند  
و بعلاوه طوری آنها را خلق نموده که ناگزیرند با هم زندگانی کنند و چون  
یک را سرشت طبیعی است بهنگامی که گرد هم آیند ناچار با هم دشمنی و رزند و دشمنی  
انتظام ایشان بجلد پس فرستاده از جانب خداوند لازم است که راه حق را بپایان

انبا یازده تا خدا را پرستند و از اختلاف و دشمنی پرسی نه ند و چنین فرستاده پیغمبر است  
شماره پیمران بسیار است ولی پنج تن از آنان اول العزم یعنی صاحب شریف  
کتابند و آنان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ص میباشند

پیغمبر یا مسلمانان حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است که خاتم پیغمبران  
و کتاب او که قرآن است آخرین کتابهای آسمانی میباشد

حضرت محمد ص در سال ۵۶۹ میلادی در مکه متولد و در پهل سالگی به نبوت مبعوث  
گردید میزده سال در مکه مردم را به پرستش خدای یگانه بخواند آنگاه بدین هجرت  
کرد و در سال یازدهم هجرت در شصت و سه سالگی وفات یافت قبر مطهر آن حضرت  
در مدینه زیارتگاه مسلمانان روی زمین میباشد

بزرگترین دلیل نبوت پیغمبر اقرآن است که ایمان بدان موجب رستگاری  
دنیا و آخرت است

## امامت

باقضا و ما جانشینان پیغمبر ص و از ده تنند اول ایشان حضرت علی بن ابیطالب  
پسر عم و داماد پیغمبر و آخر ایشان حضرت صاحب الزمان علیه السلام است که  
در سال ۲۶۰ هجری از نظر غایب گردیده و روزیکه خدا بخواند ظاهر خواهد گشت



و دنیا را بر او عدل و داد خواهد کرد

اسامی و القاب و داوره امام و دفن هر یک از این قرار است

اسم و اسم پدر	تدفین	مدفن
علی بن ابیطالب علیه السلام	امیر المومنین	بخش
حسن بن علی علیه السلام	مجتبی	پینه
حسین بن علی علیه السلام	سید الشهدا	کر بلا
علی بن حسین علیه السلام	زین العابدین	مدینه
محمد بن علی علیه السلام	باقی	مدینه
جعفر بن محمد علیه السلام	صادق	مدینه
موسی بن جعفر علیه السلام	کاظم	کاظمین
علی بن موسی علیه السلام	رضا	مشهد
محمد بن علی علیه السلام	نقی	کاظمین
علی بن محمد علیه السلام	نقی	سامره
حسن بن علی علیه السلام	عسکری	سامره

حضرت صاحب الزمان که زنده و از دیده ما غایب است

دوازده امام را با حضرت رسول اکرم و حضرت فاطمه علیها السلام چهارده معصوم  
مگویند

حضرت فاطمه زهرا پیغمبر و زوجه علی بن ابیطالب و مادر امام حسن و امام حسین  
و ایل امامت است که بعد از پیغمبر شپوایی مردمان کسی را نداشت که در علم و عصمت  
مانند پیغمبر باشد و بعد از پیغمبر کسی امام نتواند بود و بدلائل متقنه این دوازده نفر دارای  
این اوصاف بوده اند

### معاذ

خداوند در قیامت مردگان را زنده میکند و اعمال نیک و بد هر یک را بپایان  
عدل می رسد نیکوکاران را به بهشت میبرد و بدکاران را بدوزخ میفرستد  
و ایل معاذ است که خداوند عادل است و لازمه عدل این است که هر کس بداند  
که باید و شاید پاداش عمل خویش برسد و این جز در جهان دیگر که آخرت است  
صورت نپذیرد

### عبادات

عبادت کاری است که مسلمانان باید از روی نیت یا ک برای تقرب به خدا  
بجای آورند تا خداوند از آنها خوش شود باشد

عبادات از نسو و ع دین شمار میروند  
عبادات ثبت است نماز در دوزخ و زکوة و خمس و حج و جاد و امر بمعروف  
نهی از منکر

## منظمرات

پاکینه کی و پاکی بدن و جامه و مکان در آئین اسلام جزء ایمان و بر هر مسلمانی واجب  
که از هر چه ناپاک است بپرهیزد و خود را همیشه پاک و پاکیزه نگاه دارد  
از این رو است که پاکی و طهارت را یکی از شروط نماز قرار داده اند  
آب و زمین و آفتاب و آتش از منظرآت محبوب میباشند  
هرگاه چیزی را که آلوده و ناپاک باشد با آب بشویند پاک میشود  
تکفیف اگر ناپاک باشد براه زدن بر زمین پاک میگردد  
نور خورشید که موجب حیات حیوان و نبات و گشاده میکوبد امراض است پاک  
کننده زمین ناپاک و بعضی اشیاء دیگر است که قابل اشغال نباشند بشرط آنکه آنچه  
سبب ناپاکی است بر طرف شده باشد  
آتش گشاده میکوبد و هر جسم ناپاکی را که باشس بسوزانند خاکسترش پاک است  
نجاسات

شیخ مقدس اسلام از روی نهایت حکمت بعضی اشیاء را ناپاک دانسته و اجنبی  
از آنها را واجب گردانیده است

بیک و ثوک و خون و مردار از جمله نجاسات میباشند  
نماز روزانه

بر هر کس واجب است در هر شبانه روز پنج مرتبه برای خداوند یگانه نماز بگزارد  
( اوقات نماز

وقت نماز صبح از دیدن سپیده صبح است تا سر زدن آفتاب  
وقت نماز ظهر از ظهر است تا هنگامی که بتوان پیش از غروب آفتاب نماز عصر را  
بجای آورد

وقت نماز عصر پس از نماز ظهر است تا غروب آفتاب  
وقت اختیاری نماز مغرب از هنگام غروب است تا هنگامی که بتوان پیش از غروب  
شب نماز عشاء را بجای آورد

وقت اختیاری نماز عشاء پس از نماز مغرب است تا نیمه شب  
شرایط صحت نماز

نماز گزار پیش از نماز باید وضو کند

بدن و جامه نماز گزار و مکانی که در آن نماز بگزارد باید پاک و پاکیزه باشد  
و دیگر از شروط صحت نماز که رسول اکرم ص از روی حکمت و برای حفظ احوال و نظام  
امور مردم قرار داده این است که جامه و مکان نماز گزار نجس نباشد یعنی بر خلاف  
حق از صاحبش گرفته نشده باشد چنانکه با چنین جامه یا در چنین محل نماز گزار و نمازش باطل  
و مقبول درگاه الهی نخواهد بود

### زکوة

زکوة این است که مقداری از مال خود را بدستور این اسلام به مستحقین بدهد  
مستحقین زکوة

مستحقین زکوة بقرار ذیل است

فقراء و مساکین که خوراک یکسال خود و خانواده خود و سایر لوازمات را مطابق نیاز  
و مرتبه خود نداشته باشند

مغفاری که در جنگ مدد بملانان نکنند

وام داریکه از عهده ادای وام خود بر نیاید شریک آنچه را که وام گرفته است

در راه و ناشر و خرج نموده باشد

اگر کسی که در غربت پریشان مانده دست رسی ببال خود نداشته باشد

از کوتاه را بصرف منافع عمومی از قبیل تأسیس مدرسه و مریضخانه و ساختن پل و راه  
سازی و حفظ حدود و مملکت نیز میتوان رسانید  
و دفاع

بر هر مسلمان واجب است بهنگام حمله دشمن اسباب جنگ سازد و دشمن را از خاک  
خود براند و بنویسد است برای این منظور هر کس باید قواعد نظام را با آموزش و تاقیون  
نبرد و دفاع از دشمن آشنا گردد و بتواند در موقع لزوم با دشمن بجنگد و مملکت اسلام را  
حفظ کند



TITLE

1915 B.4

✓ 249

ACC. NO.

9 Y L

وزارت فرهنگ

کتاب تاریخ

[illegible]

ASKED AT THE TIME



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

